



مصاحبه با
دکتر سید احمد موثقی گیلانی:

معنای توسعه در افغانستان امروز



مصاحبه با
دکتر مجتبی نوروزی:

بررسی روابط فرهنگی و اجتماعی
ایران و افغانستان



دوفصلنامه مستقل سیاسی فرهنگی اجتماعی اقتصادی
دانشجویان افغانستانی دانشگاه شیراز
سال چهارم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

بخشی ویژه ۸۵

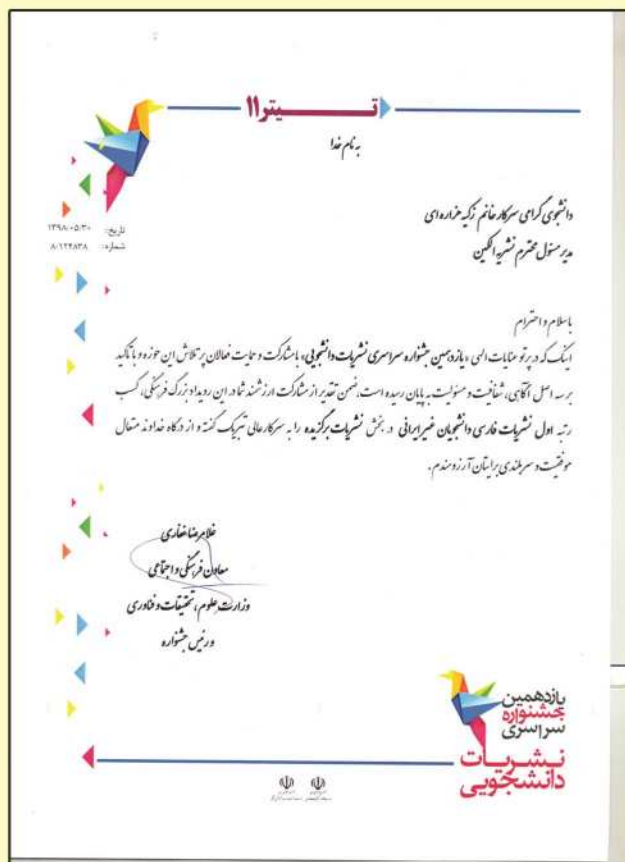
توسعه در افغانستان



مزاری و پشتین، خودآئینی اخلاق در ساحت سیاست

بررسی تاریخی امکان ظهور عقلانیت توسعه در افغانستان

کسب رتبه اول در نشریات فارسی دانشجویان غیر ایرانی در یازدهمین جشنواره سراسری نشریات دانشجویی تیر ۱۱، شهریورماه ۱۳۹۸



جوایز نشریه الگین در دومین جشنواره نشریات دانشجویی دانشگاه شیراز سال ۱۳۹۷



۱. کسب رتبه برگزیده و شایسته تقدیر ویژه در بخش نشریات منتخب معاونت دانشجویی و فرهنگی دانشگاه شیراز توسط خانم زکیه هزاره‌ای
۲. کسب رتبه دوم نشریات در بخش نشریه اولی‌های عمومی توسط خانم زکیه هزاره‌ای
۳. کسب رتبه شایسته تقدیر در بخش نشریات سیاسی توسط خانم زکیه هزاره‌ای
۴. کسب رتبه اول در بخش مقاله فرهنگی توسط آقای جعفر ناطقی
۵. کسب رتبه دوم در بخش مقاله اقتصادی توسط آقای روح الله بهروزی
۶. کسب رتبه سوم در بخش مقاله اقتصادی توسط آقای روح الله بهروزی
۷. کسب رتبه شایسته تقدیر در بخش مقاله اجتماعی توسط خانم بنفشه نوایی

فهرست

سخن سردبیر..... ۲

مصاحبه (بخش ویژه)

معنای توسعه در افغانستان امروز..... ۴

بررسی روابط فرهنگی و اجتماعی ایران و افغانستان ۹

نقش افغانستان در بازی بزرگ از گذشته تا حال ۱۴

گفت‌وگویی ممیمانه با آتنا سلطانی هنرمند جوان افغانستانی ۱۶

مقالات

بررسی تاریخی امکان ظهور عقلانیت توسعه در افغانستان ۱۸

بگرام نگاه ما، نگاهی گذرا به تصورات قالبی اقوام در افغانستان ۲۳

بررسی نقش ایالات متحده آمریکا در ظهور داعش در خاورمیانه ۲۷

مزاری و پشتین، خودآیینی اخلاق در ساخت سیاست ۳۵

افغانستان و آسیای مرکزی ۳۷

امنیت غذایی در افغانستان ۴۰

سیری در کسب و کارهای اینترنتی افغانستان و چالش‌های آن ۴۴

یادداشت‌ها و گزارش

اکثریت خاموش دیروز، اکثریت اثرگذار امروز ۴۶

بحران کرونا و تأثیر آن در روابط بین‌الملل از منظر لیبرالیسم ۴۷

نیرنگ پاکستان و طالبان در صلح افغانستان ۴۸

گزارش تصویری از غرفه دانشجویان افغانستانی دانشگاه شیراز ۵۰

هیأت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

روح الله بهروزی (کرمان)، سید جمال حدید (مشهد)، جعفر سلطانی (تهران)، نصرالله صادقی (کابل)،
رضا عطایی (تهران)، عالیہ کاظمی (یزد)، بنفشه نوابی (آلمان)، زکیه هزاره‌ای (شیراز)

همکاران این شماره (به ترتیب حروف الفبا):

روح افزا ابوبکر (هرات)، مهدی زعیمی (تهران)، هانیه ملک (کابل).

استاد مشاور: دکتر غلام یحیی طاهری (ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی غرستان کابل)

هیأت داوران: دکتر غلام یحیی طاهری، زکیه هزاره‌ای، بنفشه نوابی، رضا عطایی

ویراستار: زکیه هزاره‌ای

طراح جلد و صفحه آرا: سید داوود طباطبایی

طراح لوگو: سینا جنگجو

خبرنگار نشریه: سید سجاد حسینی

با سیاست فراوان از: آقای دکتر سید احمد موثقی گیلانی، آقای دکتر مجتبی نوروزی،

خانم دکتر شیوا علیزاده، خانم آتنا سلطانی.

دوفصلنامه مستقل سیاسی فرهنگی اجتماعی اقتصادی
دانشجویان افغانستانی دانشگاه شیراز

سال چهارم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

دانشگاه صادرکننده مجوز: دانشگاه شیراز

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: زکیه هزاره‌ای

سردبیر: زکیه هزاره‌ای

شماره مجوز: ۴۹۸ / ک ن ش

تاریخ مجوز: ۱۳۹۶ / ۸ / ۲۹

تیراژ: ۱۰۰ عدد

قیمت: ۵ هزار تومان

ارتباط با نشریه

پست الکترونیک: Alakainafg@gmail.com

شماره تماس: +۹۸۹۱۷۵۸۵۴۸۲۱



توسعه، حلقه مفقوده افغانستان

کشور عزیزمان افغانستان بین فقر و فنا و جنگ و خون به سر می‌برد. دولتمردانی که سعی در از بین بردن مشکلات و مصائب کشور داشته، نتوانسته‌اند به صورت جدی به رفع آنان پردازند چرا که کمک‌های مالی کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و الگوی توسعه‌ای آنان، نفع بسیاری برای مردم نداشته زیرا هم کمک‌ها به یغما رفته و هم الگوی توسعه غربی متناسب با کشوری همچون افغانستان نبوده است. با واکاوی دیگر دلایل، این امر حاصل می‌گردد که در ابتدا یک الگوی توسعه و پیشرفت متناسب با شرایط کشور باید در نظر گرفته شود. از زمینه‌های تحقق این امر می‌تواند ایجاد اشتغال و تولید در جای جای مناطق مختلف باشد تا هم عده‌ای از مردم که به دلیل فقر سر از گروه‌های تروریستی درمی‌آورند و هم خود جامعه فقیر افغانستان از یک معیشت و منبع در آمدی بهره ببرند. بسیاری از مسائل دیگر نیز می‌تواند زمینه توسعه باشد اما توسعه‌ای که از اقتصاد آغاز شود و زیربنای آن را پر کند، نیاز امروز کشور است. بر کسی پوشیده نیست که بسیاری از مشکلات در افغانستان ناشی از فقر و تهی دستی مردم است و هنگامی که مردم حداقل نیازهایشان تأمین نشود، گامی در جهت توسعه و پیشرفت در جامعه برداشته نخواهد شد. متأسفانه عدم امنیت در کشور نیز ریشه در فقر اقتصادی مردم دارد. بدین جهت برای دستیابی به تعریف درستی از توسعه در افغانستان، بخش ویژه این شماره از نشریه با مصاحبه‌ی آقای دکتر موثقی گیلانی استاد تمام دانشگاه تهران مزین شده است تا حلقه مفقوده توسعه در کشور بررسی شود.

همانند شماره‌های پیشین نشریه، اهتمام به همکاری صمیمانه با دانشجویان افغانستانی شده است تا این امر تمرینی برای همدلی و همفکری در آینده باشد. در انتها سپاس ویژه خود را به استاد گرانقدر آقای دکتر سید احمد موثقی گیلانی، آقای دکتر مجتبی نوروزی و خانم دکتر شیوا علیزاده تقدیم کرده و از زحمات و همراهی استاد مشاور و اعضای تحریریه صمیمانه متشکرم.

زکيه هزاره ای
بهار و تابستان ۱۳۹۹



بخش مصاحبه (بخش ویژه)



مصاحبه با

دکتر سید احمد موثقی گیلانی، عضو هیئت علمی و استاد تمام دانشگاه تهران

معنای توسعه در افغانستان امروز



جعفر سلطانی
کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تهران
jafarsoltani@ut.ac.ir



رضا عطایی
کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای
دانشگاه تهران
rezaataei1375@ut.ac.ir

مواجهه می‌شوند، نداشتن فهم و درک درست از مفهوم توسعه است که با نوعی نگاه غربی به مفهوم توسعه، بدون در نظر داشت بافت سنتی و ارزش‌های فرهنگی ریشه می‌گیرد. شاخص‌هایی که مدل‌های توسعه غربی برای کشورهای در حال توسعه تجویز می‌کنند عبارتند از:

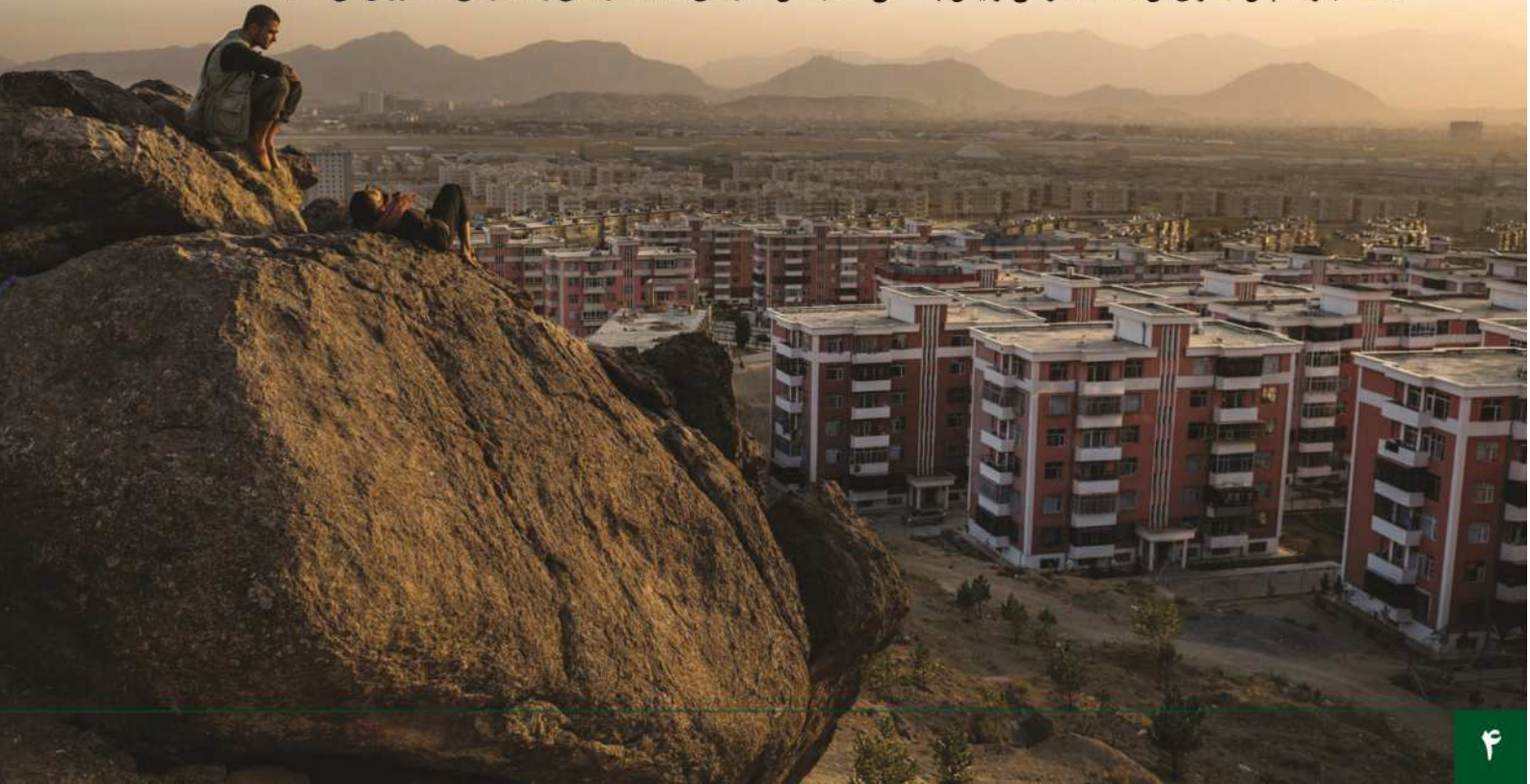
(۱) شاخص درآمد سرانه (تقسیم درآمد ملی یک کشور به جمعیت آن)،

(۲) شاخص برابری قدرت خرید (روشی برای تعیین ارزش پول‌های مختلف و به عبارت دیگر ارزیابی و مقایسه وضعیت اقتصادی دو کشور در نسبت میزان ارز رایج قابل پرداخت جهت تهیه یک سبد کالای مشابه)،

(۳) شاخص درآمد پایدار (این شاخص تلاشی است برای توجه به توسعه پایدار به جای توسعه اقتصادی از طریق لحاظ کردن هزینه‌های زیست محیطی‌ای که در جریان تولید و رشد اقتصادی در حساب‌های ملی ایجاد می‌شود)،

(۴) شاخص توسعه انسانی (این شاخص توسط سازمان ملل معرفی شده که ترکیبی است از مؤلفه‌های درآمد سرانه واقعی، امید به زندگی و دسترسی به آموزش می‌باشد).

توسعه (Development) یکی از مفاهیم مدرنی است که تحقق آن رویای دولت - ملت‌های در حال توسعه را شکل داده است؛ زیرا رسیدن به آن علاوه بر محبوبیت داخلی، باعث مشروعیت بین‌المللی دولت نیز می‌شود. ویژگی‌های مشترک اکثر کشورهای در حال توسعه عبارتند از: (۱) پایین بودن کیفیت زندگی مردم (۲) نرخ بیکاری بسیار بالا و پایین بودن میزان بهره‌وری کار (۳) وابستگی اقتصادی و آسیب‌پذیری در روابط بین‌المللی (۴) ساختار سیاسی و حکومتی نامناسب و ناکارآمد (۵) نرخ بالای بی‌سوادی (۶) اختلاف و تبعیض نژادی (۷) ضعف سیستم بهداشت و درمان و ... کشورهای در حال توسعه به منظور رهایی از این مشکلات درصدد تبیین یک الگوی توسعه مناسب و سپس اجرای آن هستند، ولی اولین چالشی که با آن



دارند این پرسش مطرح می‌شود که تجربه ایدئولوژی‌های مختلف و گاه متضاد چه تأثیری بر فهم افغان‌ها از توسعه داشته است؟ به طور کلی آیا می‌توان فارغ از ایدئولوژی‌های چپ، راست و اسلامی درباره‌ی توسعه نظروزی کرد؟

ایدئولوژی‌ها چیزی بر خلاف علم هستند و افراد را از واقعیت‌ها دور می‌کنند و می‌توانند برای جامعه آسیب باشند. در عوض نظریه‌های برخاسته از علم همانند علوم انسانی و اقتصاد مناسب خواهند بود. بنابراین ایدئولوژی‌ها مشکلاتی دارند که حتی ممکن است با شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان سازگاری نداشته باشند. ایدئولوژی کمونیستی برای یک کشور عقب مانده پیشاکاپیتالیستی به شدت ضد توسعه است. بسیاری از کشورهای کمونیستی از جمله در آسیا و آسیای جنوب شرقی از عقب مانده ترین کشورها محسوب می‌شوند که اکنون در حال فاصله گرفتن از کمونیست هستند همانند کشور ویتنام، کمونیسم و سوسیالیسم به دلیل اینکه ضد سرمایه‌داری هستند رقابت، انگیزه، سود و فعالیت بخش خصوصی را قبول ندارند و آسیب می‌رسانند. حالت مقابل آن یعنی همه چیز دولتی شده و صرفاً دولتی هم، دستگاه اداری عریض و طویل داشته و موجب فساد و رانت‌خواری می‌شود. در حالی که تولید باید دست بخش خصوصی باشد و انباشت سرمایه توسط صاحبان سرمایه‌های خصوصی، بخش خصوصی و کارآفرینان با رقابت در تولید نیز صورت بگیرد و بنابراین ایدئولوژی کمونیستی و سوسیالیستی دولت سالار، ضد سرمایه‌داری و انباشت و تولید است.

ایدئولوژی لیبرال پیشاهنگام است یعنی کشورهایی که در حال گذار به توسعه هستند برایشان تجربه آسیای شرقی بسیار آموزنده است. آنها با سیاست‌های اقتصادی لیبرال مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و با اصراری که دولت‌های غربی دارند، سعی می‌کنند درست مقابل سیاست‌های سوسیالیستی عمل کنند. در اقتصاد سیاسی لیبرال، سیاست دروازه‌های باز جریان دارد و واردات انجام می‌گردد و به نفع تجاری

مشکل اصلی شاخص‌های تئوری‌های توسعه غربی انطباق نداشتن بر واقعیت‌های فرهنگی و تاریخی کشورهای در حال توسعه است. فرهنگ و ارزش‌های یک جامعه سنتی با بسیاری از این شاخص‌ها در تضاد کامل بوده به گونه‌ای که تحقق این شاخص‌ها باعث از بین رفتن هویت آن جامعه می‌شود. این تضاد که در علوم اجتماعی به تضاد سنت و مدرنیته معروف است توجه بسیاری از جامعه‌شناسان را به خود جلب کرده است. ما در تاریخ دو قرن گذشته افغانستان از زمان امان‌الله شاه (۱۹۱۹-۱۹۲۹م) تا به امروز شاهد تضاد خونین سنت و مدرنیته و به تبع آن توسعه ناکام در افغانستان هستیم و این نزاع در افغانستان امروز نیز جریان دارد. در مرکز کشور، دولتی به نام جمهوری اسلامی افغانستان با رویکردی لیبرال به اقتصاد و با مشی دموکراتیک در سیاست در مقابل امارت اسلامی افغانستان با رویکردی بدوی به اقتصاد و با مشی بنیادگرایانه در سیاست قرار گرفته است. این تضاد خونین نتیجه عدم فهم درست از توسعه بر بنیاد واقعیت کشوری به نام افغانستان و سعی در تحمیل ایدئولوژی‌های خارجی برای دست یابی به توسعه است.

اهمیت و ضرورت موضوع توسعه در افغانستان موضوع گفتگوی پیش روی با استاد ارجمند آقای دکتر موثقی است. استاد همواره نگاه ویژه‌ای به افغانستان و دانشجویان افغانستانی داشته و ما نیز در شماره‌های پیشین ال‌کین، این توفیق را داشته‌ایم که بخشی از رهنمودهای علمی و دلسوزانه ایشان را نسبت به افغانستان و جامعه علمی آن منعکس سازیم. شایان ذکر است که استاد بزرگوار در موضوع توسعه صاحب نظریه و آثار ارزشمندی هستند که مطالعه آثار ارزشمند ایشان اعم از تألیف و ترجمه در باب توسعه که در ذیل اسامی آنها می‌آید، برای بسط بیشتر این موضوع توصیه می‌شود.

۱. صلح، امنیت و توسعه (۱۳۹۰)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. نوسازی و توسعه سیاسی (۱۳۹۱)، تهران: میزان.
۳. جهانی شدن، ناسیونالیسم و توسعه (۱۳۹۴)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۴. اقتصاد سیاسی آسیای جنوب شرقی (۱۳۹۶)، تهران: نشر قومس.

۵. جهانی شدن و سیاست توسعه در خاورمیانه (۱۳۹۵)، تهران: میزان.

۶. اقتصاد سیاسی مقایسه‌ای (۱۳۹۸)، تهران: روزنه.

ال‌کین: همانگونه که می‌دانید افغانستان در پنجاه سال گذشته به نمایشگاهی از نظام‌های سیاسی متفاوت و ایدئولوژی‌های رنگارنگ مبدل شده است. این ایدئولوژی‌ها طیف وسیعی از مارکسیسم لنینیسم، اسلام طالبانی و هابی، اسلام حنفی - اخوانی، اسلام شیعی تا لیبرال دموکراسی غربی را در بر می‌گیرد و از آنجا که هر کدام از این ایدئولوژی‌ها از توسعه تلقی خاص خود را داشته و





گروه‌ها با هر طرز فکری و انباشت سرمایه در چارچوب افغانستان در راستای منافع ملی و اهداف توسعه‌ای، به سمت توسعه می‌رود و این اهداف ملی و توسعه‌ای برنامه ریزی شده با ضمانت دولت اجرا شود. فعالان بخش خصوصی، گروه‌های سیاسی و گروه‌های اجتماعی، خواسته‌ها و منافع خود را دنبال کرده و طبقه متوسط شکل می‌گیرد و این مسئله به ثبات افغانستان، دور جدیدی از تقویت بنیان‌های اقتصادی، تولید، اشتغال، عقلانیت و دموکراسی کمک می‌کند.

الکین: با توجه به وضعیت فعلی افغانستان از نظر زیربنای نظری و عقلانیت مورد نیاز برای توسعه، این کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به طور کلی آیا مبانی عقلانی توسعه برای همه کشورها یکسان است و یا اینکه هر کشور بنا بر مختصات خاص خود این مبانی را برای خود نهادینه می‌کند؟

عقلانیت در فرهنگ سیاسی افغانستان باید تقویت، نهادینه و عمومی شود. این افراد، گروه‌ها و جریان‌ها هستند که باید عقلانی با مسائل برخورد کنند و این عقلانیت، اعتدال و میانه‌روی را به همراه دارد. هنگامی که این عقلانیت به وجود آمد، آن زمان علوم عقلی، علوم جدید، فلسفه، گفت‌وگو، تحمل، مدارا و داد و ستد فرهنگی در داخل افغانستان ایجاد می‌شود. این عقلانیت بخشی از پروژه توسعه در افغانستان است و مخصوصاً در میان نخبگان و گروه‌های سیاسی باید عمومیت پیدا کند و نهادینه سازی آن منجر به شکل‌گیری قانون و حکومت قانون می‌گردد. دستگاه اداری مبتنی بر اینگونه عقلانیت نهادینه شده موجب تقسیم کار تخصصی، شایسته سالاری، دموکراسی، توسعه و صلح و امنیت می‌شود. اعتدال نتیجه عقل است و هنگامی که باشد دیگر افراطی‌گری و برخوردهای احساسی ایدئولوژیک نیست و در واقع پادزهر خرافه و گرایش‌های افراطی - احساسی و خشونت آمیز و ایدئولوژی‌های غیر واقع بینانه است.

الکین: از لحاظ اقتصادی برای کشوری مانند افغانستان که سال‌ها درگیر جنگ‌های داخلی و خارجی بوده و از نظر ژئوپلیتیک نیز محصور در خشکی می‌باشد، چه زیربنای اقتصادی و یا منابع

گروه‌های خاصی است ولی اگر سیاست‌های اقتصادی دولت، نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی را نداشته باشد و برنامه‌ریزی برای توسعه نباشد و آن را هدایت نکند فعالان بخش خصوصی به دنبال منافع خاص خودشان می‌روند. بنابراین ممکن است منجر به آسیب‌های اجتماعی شوند.

سیاست‌های لیبرال پیشاهنگام است و اقتصاد بازار مناسب است که به سمت رقابت فعالیت بخش خصوصی حرکت کند. اقتصاد بازار در چارچوب سرمایه‌داری خوب است اما باید مدلی از سرمایه‌داری را افغانستان دنبال کند که در عین حال مطابق نمونه‌هایی همانند ژاپن در آسیای شرقی باشد نه سرمایه‌گذاری آنگلو ساکسون که دولت نقش و نظارتی نداشته باشد و ممکن است به تولید و کارگاه‌های تولیدی آسیب رسانده و امکان رقابت با محصولات خارجی را نداشته باشند و به فقر، بیکاری و شکاف‌های فقیر و غنی دامن بزنند. بنابراین هر دو ایدئولوژی یاد شده آسیب‌رسان هستند. در مورد ادیان و مذاهب، ایدئولوژی بنیادگرایی و سلفی هم آسیب‌رسان هستند و اسلام سیاسی هم ضد توسعه شده و با این گرایش‌های سلفی بنیادگرا که اساساً مفاهیم مدرن و نهادهای مدرن را درک نمی‌کند و ذهنیتی از اقتصاد ندارد، خیلی سنتی با مسائل برخورد می‌کند. همانند جریان طالبان، داعش و جریانات سلفی و اخوان المسلمین و تجربه مصر در زمان محمد مرسی.

اسلام سیاسی، اسلام بنیادگرا و سلفی هم که در افغانستان و پاکستان شایع است یک ایدئولوژی ضد توسعه می‌باشد. افغانستانی‌ها باید به سمت ناسیونالیست، دولت ملی و مدرن و دولت توسعه‌خواه حرکت کنند و به صورت عملگرایانه و پراگماتیسم باشد و در چارچوب مرزهای افغانستان و سرزمین افغانستان همه مردم، شهروند و برابر بوده و تمایزات قومی، فرقه‌ای، قبیله‌ای و جغرافیایی را کنار گذاشته و به ناسیونالیسم مدنی، سکولار و معتدل که روح دولت ملی است، پیوندند. معضل کلیدی افغانستان شکل‌گیری دولت ملی و مدرن با روح ناسیونالیسم است. ناسیونالیسم از طریق بسیج نیروهای اجتماعی و جلب همکاری همه

اقتصادی را ضروری می‌دانید؟ از میان مدل‌های توسعه موجود کدام یک برای تأمین این منابع اقتصادی کارآمدتر است؟

زیرساخت‌های اقتصادی و زیرساخت‌های اجتماعی-فرهنگی باید شکل بگیرد. از جنبه‌های اقتصادی آن جاده‌سازی و راه‌سازی است که بخش‌های پراکنده افغانستان از طریق جاده و یا راه آهن به هم وصل بشوند. بازار ملی نیز باید شکل بگیرد و هر منطقه‌ای که کالا و محصولاتی را تولید می‌کند که مزیت نسبی دارد باید به مناطق دیگر فرستاده و محصولاتی را که احتیاج دارد از دیگر مناطق تأمین کند. بنابراین جاده، راه‌سازی، راه آهن، پل و سد و سیستم آبیاری لازم است. در مناطقی که امکان کشاورزی و دامداری وجود دارد بایستی از آن مناطق استفاده کرده و نیازهای داخلی تأمین گردد. کشور از لحاظ منابع انسانی همانند دانشگاه‌ها که نباید کلاس‌هایش دارای فضای ایدئولوژیکی باشد، می‌تواند متخصص تربیت کند. پس منابع انسانی هم منبع توسعه است. از لحاظ منابع اقتصادی هم موقعیت جغرافیایی، آب و هوا، مناطق حاصل خیز و تنوع محصولات افغانستان دارای مزیت است و همچنین از نظر وجود معادن مختلف در اقصی نقاط کشور. البته اینها باید تحت نظر دولت مستقل و ملی باشد نه اینکه به دست کمپانی‌های خارجی بیفتد.

مدلی که برای توسعه افغانستان به عنوان یک کشور در حال گذار پیشنهاد می‌کنیم مدل کشورهای آسیای شرقی است؛ یعنی نه چپ و نه لیبرال محض که در واقع در کوتاه مدت می‌تواند پروژه‌های اساسی را خودش به دست بگیرد و اجرا کند. پروژه‌هایی که بخش خصوصی، بودجه و آمادگی انجام آنها را ندارد و زمینه قانونی، حقوقی، اداری، اجتماعی و فرهنگی فعالیت بخش خصوصی و نیز رقابت بین کارآفرینان و شکل‌گیری یک نوع بورژوازی را فراهم می‌کند. بنابراین در چارچوب یک نوع سرمایه‌داری آسیایی و دولت توسعه‌خواه، مدل توسعه و سیاست‌های صنعتی می‌تواند راهکار مناسبی برای برون‌رفت افغانستان از وضعیت فعلی آن باشد. البته صنعتی‌شدن نه به معنای نابودی کشاورزی و دام بلکه باید به صورت واقع‌بینانه باشد و تفاوت جغرافیای افغانستان نیز در نظر گرفته شود و همچنین دستگاه اداری شایسته سالار ناسیونالیست درست کند. اینها همه در دولت توسعه‌خواه و مدل توسعه آسیای شرقی همانند ژاپن، کره، تایوان، سنگاپور، هنگ‌کنگ و چین نقش هدایت‌کننده برای دولت و نظارت دولت توسعه‌خواه داشته است.

الکین: کمک‌های مالی، مستشاری و نظامی کشورهای خارجی به افغانستان بعد از حملات یازده سپتامبر را تا چه حد بر آینده‌ی توسعه افغانستان مؤثر می‌دانید؟ نگاه کشورهای خارجی از جمله شرکای استراتژیک افغانستان مانند ایالات متحده آمریکا به مبحث توسعه در افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ نگاه

کشورهای همسایه افغانستان از جمله ایران را در بحث توسعه این کشور چگونه تحلیل می‌نمایید؟

این کمک‌ها می‌تواند مفید باشد به شرطی که سیاسی و تحمیلی نبوده و دولت ملی در افغانستان به طور مستقل بتواند از این کمک‌ها در پروژه‌ها در جهت تقویت امنیت، استقرار نهادهای مالی، سرمایه‌گذاری‌ها و انباشت سرمایه استفاده کند. اما متأسفانه با ضعف، فساد و چند پاره‌گی دولت در افغانستان این کمک‌ها به خوبی تخصیص داده نشده و مخصوصاً کمک‌های ایالات متحده آمریکا با سابقه طولانی که در استعمار دارد، به نفع مصالح خودشان به کار گرفته می‌شود و چیزی به مردم نمی‌رسد و توسعه‌ای هم صورت نمی‌گیرد. ایران با اینکه مشکلات خودش را دارد کمک‌هایی که می‌کند دارای اهداف توسعه طلبانه و استعماری نیست. ایران و افغانستان سابقه طولانی تاریخی، اشتراک در منافع همسایگی و فرهنگی، زبان فارسی و دینی چه شیعه و چه سنی را دارند و این کمک‌ها می‌تواند برای توسعه افغانستان مفید باشد. بنابراین کمک‌های خارجی دو لبه است و بستگی به دولت افغانستان دارد که کارآمد، مستقل بوده و فاسد نباشد.

آمریکا اساساً با پایگاه‌های نظامی و پایگاه‌های مستشاری نظامی که می‌زند و پشتیبانی از دولت افغانستان می‌کند بیشتر حضورش تنش‌زاست و این حساسیت گروه‌ها و نیروهای اجتماعی را برمی‌انگیزد. بنابراین افغانستان اگر چه در کوتاه مدت متکی به این کمک‌ها است ولی هر چه دولت قوی‌تر، اقتدارش بیشتر، مستقل‌تر، کارآمدتر و منسجم‌تر باشد و فساد نباشد می‌تواند از این کمک‌ها به طور مستقل استفاده کند. کمک‌های خارجی مخصوصاً آمریکا در مسیر سازنده به کار گرفته نشده و هدر رفته اما می‌توان مفید از آنها استفاده کرد که این متغیر مستقل اینجا ماهیت دولت است.

الکین: با توجه به عدم وجود امنیت و تقسیم شدن افغانستان میان طالبان و دولت و جنگ فرسایشی میان آن دو، تا چه حد به توسعه نسبی در هنگام جنگ باور دارید؟ آیا امنیت و صلح شرط لازم برای توسعه می‌باشد؟

بله. من در کتابم با عنوان صلح و امنیت و توسعه که انتشارات دانشگاه تهران آن را چاپ کرده است، استدلال کردم که صلح، ثبات و امنیت به دموکراسی، انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری و توسعه کمک می‌کند. هر چه تولید و اشتغال بیشتر شود فقر و ناامنی کم از بین می‌رود و این فقر است که ناامنی را ایجاد می‌کند. در شرایط اختلافات سیاسی در خود دولت مرکزی که بیشتر جناحی، قومی و فرقه‌ای است فضای کسب و کار آسیب دیده و انباشت سرمایه صورت نمی‌گیرد و این کار فساد آمیز و حامی پروری است. بنابراین توسعه نمی‌تواند شکل بگیرد. در

انحراف. اما مهمترین چالش توسعه افغانستان، چالش فکری است که از طریق دانشگاه‌ها، نخبگان فکری و روشنفکران با گرایش ملی و توسعه‌ای باید انجام شود. دانشگاهیان افغانستانی در ایران، آمریکا و افغانستان و حتی در اروپا باید به اشتراک و توافق نظری درباره توسعه برسند و بین دانشگاه‌ها، مراکز آموزش عالی، رسانه ملی و رسانه‌های اجتماعی این پارادایم توسعه باید شکل بگیرد و به دولت نیز سرایت کند. وقتی که کشتی در حال غرق شدن است، همه غرق می‌شوند و همه داخل یک کشتی هستند و هیچ گروهی امنیت ندارد. در افغانستان یا همه امنیت دارند و یا هیچ کس ندارد، حتی ثروتمندان و قدرتمندان هم امنیت ندارند. بنابراین به نفع همین ثروتمندان و قدرتمندان است که عقلانی رفتار کنند و گروه‌های اجتماعی فقیر و محروم را وارد فرآیند توسعه کرده تا آنها به طبقه متوسط تبدیل شده و حداقلی از سطح زندگی را داشته باشند. اینها پایگاه دولت را تقویت می‌کنند و باعث تقویت خود و دولت می‌گردند. همچنین جامعه مدنی را هم تقویت می‌کنند.

بنابراین پارادایم توسعه و انسجام نخبگان فکری و سیاسی باعث ایجاد دولت ملی، ثبات سیاسی، اعتدال، میانه‌روی و حکومت قانون و امنیت کشور می‌شود و باید منافع تمامی افکار، گروه‌ها، اقشار، طبقات، قبیله‌ها، طوایف و اقوام را تأمین کند. کلیدی‌ترین عنصر و چالش پارادایم توسعه انسجام فکری، اجتماعی، ایجاد دولت ملی و حکومت قانون و فرهنگ مبتنی بر قانون است که حتی مقدم بر دموکراسی بوده چرا که در توسعه سیاسی در درجه اول مهم برقراری حکومت قانون است و باید همه‌پذیری قانون باشند و سازوکارهای قانونی را دنبال کنند و مسالمت‌آمیز انتقال قدرت صورت بگیرد و یا حقوق مالکیت محترم شمرده شود و حقوق شهروندی و اقوام رعایت گردد بعد در ادامه این پروژه توسعه سیاسی در افغانستان، شکل‌گیری دولت مرکزی قوی، کارآمد و شایسته سالار با بروکراسی قوی و تقسیم کار تخصصی و عقلانیت نهادینه شده و دولت توسعه‌خواه ملی و مدرن قرار می‌گیرد. در این زمان است که می‌توان به دموکراسی به معنای کامل کلمه پرداخت. در شرایطی که فقر، گرسنگی و بیکاری است پارادایمی وجود نداشته و به خودی خود معجزه نمی‌کند. ضمن اینکه باید به سمت سازوکارهای دموکراتیک، انتخابات سالم، رقابت در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی رفته و دموکراسی هم پیش‌نیازهایی می‌خواهد که همین فرهنگ دموکرات و عقلانیت، اعتدال و شکل‌گیری طبقه متوسط کمک می‌کند که افغانستان یک کشور توسعه یافته شود.

مناطق که دولت مرکزی تحت کنترل دارد باید پوشش امنیتی ایجاد کند و زمینه سرمایه‌گذاری و فضای کسب و کار را ایجاد نماید و منابع اقتصادی و کمک‌های خارجی و بودجه‌ها را صرف تولید، ایجاد کارخانه و تأسیسات تولیدی کرده زیرا این کار فقر و گرایش مردم فقیر به گروه‌های سلفی را از بین می‌برد و همچنین پایگاه اجتماعی دولت را تقویت می‌نماید.

ضمناً اینکه حکومت قانون تعیین‌کننده است قبل از این که دموکراسی باشد. همه پاینده به قانون باشند تا رویه واحدی صورت بگیرد. حتی در مناطق تحت کنترل طالبان هم اگر تفکر درستی شکل بگیرد، آنها هم در مناطق خودشان می‌توانند دامپروری، کشاورزی، آبیاری، کسب و کار، کارگاه‌های تولیدی و بنگاه‌های کوچک و متوسط را گسترش دهند. باید بتوان به طالبان هم این ایده‌ها را منتقل کرد چون هر چه در مناطق تحت کنترل طالبان فقر از بین برود، طبقه متوسط تقویت شده و این عقلانیت، اعتدال، ملایمت، مسالمت و گرایش به گفت‌وگو آشتی ملی را بیشتر می‌کند و این اقتصاد تعیین‌کننده است و جلوی افراطی‌گری را می‌گیرد. بنابراین امنیت، صلح، آشتی، حکومت قانون و ثبات سیاسی پیش شرط توسعه است.

الکین: با توجه به وضعیت فعلی افغانستان مهمترین چالش‌های پیش‌روی توسعه این کشور را چه می‌دانید؟

مهمترین چالش شکل‌گیری دولت ملی، منسجم، قوی، واحد و یکپارچه است و برای این کار پارادایمی لازم است و یک پارادایم توسعه‌ای باید برای افغانستان تعریف شود و همه گروه‌ها و نخبگان سیاسی باید به این پارادایم توسعه برسند. بنابراین در درجه اول نخبگان و رهبران سیاسی افغانستان باید فراتر از مسائل سیاسی، ایدئولوژیک، جنایی، فرقه‌ای و قومی بروند و وجه اشتراک همه آنها می‌تواند توسعه باشد. این اشتراک را در حوزه اقتصادی می‌توانند داشته باشند ولی در حوزه سیاسی، ایدئولوژیک، مذهبی، قومی و فرقه‌ای اختلاف دارند. پس باید فضای کسب و کار در کشور بهبود پیدا کرده و همه بتوانند در یک رقابت سالمی وارد شده و شایسته سالاری در ادارات به وجود بیاید و باید فرهنگ سیاسی نخبگان و رهبران سیاسی از طریق نهادهای آموزشی، رسانه ملی، رسانه‌های اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی، سرمایه اجتماعی و عقلانیت را تقویت کنند. بنابراین پارادایم توسعه در پیوند با ناسیونالیسم است که هم برای توسعه و هم برای شکل‌گیری دولت ملی و امنیت و ثبات سیاسی لازم است.

چالش نظامی نیز خیلی مهم است. در حال حاضر دولت مرکزی و طالبان بخش زیادی از بودجه‌هایشان را مجبورند صرف نیروهای امنیتی و خرید سلاح کنند که این تحریف بودجه است یعنی

گفت و گو

مصاحبه با

دکتر مجتبی نوروزی، معاون سابق رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در کابل

بررسی روابط فرهنگی و اجتماعی ایران و افغانستان

تهیه و تنظیم: زکیه هزاره‌ای

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شیراز

zhazara125@gmail.com



بهتر و نزدیکی بیشتر دو جامعه شده است. جریان بعدی جریان کتاب، شعر و ادبیات است که در واقع در تمامی دوران مدرن این جریان وجود داشته و در مقطعی از سطح بهتری برخوردار بوده و در مواقعی نیز تضعیف شده است. محصولات ارائه شده در حوزه فرهنگی دو کشور در کتاب، شعر و ادبیات در هر دو سوی این مرز ها مورد توجه و استفاده واقع شده و این جریان شاید ریشه‌دارترین جریان فرهنگی مدرن بین دو کشور است. جریان سوم، جریان تحصیل است. به هر حال طی دهه‌های گذشته تعداد قابل توجهی از جوانان که انگیزه و فرصت ادامه تحصیل در نهادهای آموزشی ایران را به دست آوردند و موجب ارتباط قوی با جامعه علمی و جامعه نخبه‌گی کشور ایران شده‌اند و همین‌ها در بازگشت‌شان به افغانستان رتبه‌ها و جایگاه‌های علمی قابل توجهی را کسب کردند. این امر نیز در تقویت روابط کمک کننده بود. لذا در مورد جریان‌ها هم باید بگوییم که در سطح مطلوب طی همه این سال‌ها وجود داشته است.

اقدامات را هم به سه دسته تقسیم می‌کنم. اقدامات رسمی دو دولت برای توسعه روابط فرهنگی که با توجه به شرایط جنگ و درگیری‌های داخلی که در افغانستان مخصوصاً در دوران جهاد و در دهه ۹۰ میلادی به واسطه حضور طالبان وجود داشته، در سطح ضعیفی پیش رفته است اما در دو دهه گذشته روز به روز تقویت شده و جریان دیگر جریان رسانه و جریانات رسانه‌ای است که اساساً اقداماتی را در زمینه روابط فرهنگی دو کشور داشتند. شاید ضعیف‌ترین حلقه، حلقه اقدامات رسانه‌ای بوده به طوری که ما با رسانه‌هایی مواجه بودیم که نتوانستند درک درستی از جامعه طرف مقابل خودشان داشته باشند و در نتیجه اقدامات‌شان نه تنها منجر به توسعه روابط فرهنگی نشده بلکه در مواردی هم حتی منجر به توسعه اختلافات و شکاف‌ها شده است. یک بخش آن به ذات رسانه برمی‌گردد و بخش دیگر نگاه رسانه‌ها به جامعه مقابل خودشان از دریچه نگاه غربی است یعنی کمتر شاهد تعامل رسانه‌ای در این دوران هستیم. بخش سوم اقدامات در

اشتراکات و بلکه یگانگی‌های فراوان فرهنگی، زبانی، دینی و تاریخی که میان ایران و افغانستان وجود دارد به گونه‌ای است که کمتر میان دو کشور مشابه در سطح منطقه و جهان به چشم می‌خورد. متأسفانه امروزه این اشتراکات و یگانگی‌ها در سیر تاریخ معاصر در هاله‌ای از جنجال‌های سیاسی قرار گرفته که مردمان دو کشور هم‌زبان، هم‌فرهنگ و از همه مهم‌تر همسایه را تا حدودی از هم دور ساخته است. این وضعیت ما را بر آن داشت تا در گفتگویی صمیمی با آقای دکتر مجتبی نوروزی به این مسائل پرداخته و از تجربیات، فرمایشات و راهکارهای وی برای هموار ساختن شناخت و تعامل دو ملت استفاده کنیم.

الکین: روابط فرهنگی ایران و افغانستان را در چه سطحی ارزیابی می‌نمایید؟

در این زمینه به سه موضوع ریشه‌ها و مشترکات، جریانات و اقدامات اشاره می‌کنم. ایران و افغانستان به لحاظ فرهنگی، ریشه‌ها و مشترکات متعددی دارند و به لحاظ تاریخی، هم در باستان و نیز در تاریخ میانه اشتراکات جدی وجود دارد و همچنین در تجربه‌های تاریخی دوران معاصر در مواجهه با پدیده‌های بین‌المللی بین دو کشور شباهت‌های جدی وجود دارد. اشتراک زبان بین دو کشور بسیار جدی و مهم است و زمینه تعامل بین مردم، جامعه و نخبگان دو کشور را فراهم می‌کند. در این راستا اشتراک اسطوره‌ها می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد و اسطوره‌های موجود در ذهن مردم دو کشور شباهت‌های فراوانی با یکدیگر دارند و ما در بحث ریشه‌ها و مشترکات در یک سطح بسیار بالای کم نظیر و حتی بی‌نظیری در روابط فرهنگی بین دو کشور قرار داریم. در مورد جریانات هم سه جریان عمده بر موضوع روابط فرهنگی تأثیر گزار بوده است.

طی دهه‌های گذشته یک جریان، جریان مهاجرت بوده و ما به ویژه طی چهار دهه گذشته شاهد چند موج جدی مهاجرت از سوی افغانستان به ایران و بعد در مقطعی شاهد موج‌های بازگشت بودیم و این امواج رفت و برگشت در واقع باعث فهم

شهرهای دیگر مخصوصاً هرات و مزار شریف برگزار شد اما در نمایشگاه کتاب جمهوری اسلامی ایران در کابل چون مجموعه‌ای از برنامه‌های جانبی برای آن تدارک دیده شده بود، تأثیرات قابل توجهی گذاشت و دو دور هم گفتگوهای فرهنگی در دانشگاه کابل و دانشگاه سیستان و بلوچستان برگزار شد که اینها به توسعه روابط فرهنگی به عنوان یک بسته کمک شایانی کرد. موضوع سوم در این زمینه افزایش تعاملات دانشگاهی بین دو کشور است. ما در گذشته صرفاً شاهد حضور دانشجویان بودیم که برای ادامه تحصیل در نهادهای علمی و دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران آمدند و بر می‌گشتند اما به نظر می‌رسد که سال‌های گذشته هم در زمینه حضور دانشجویان افغانستانی ما شاهد ساماندهی بهتری هستیم و هم در واقع به سمت سطحی از تعاملات دانشگاهی و علمی به معنای واقعی کلمه به پیش می‌رویم و تنها بحث حضور دانشجو نیست و دانشگاه‌ها در دو طرف برای انتقال تجربیات، برگزاری و اجرای پروژه‌های مشترک پژوهشی و هر چیزی که در حوزه تعاملات دانشگاهی قابل تعریف و توجه است، وارد تعاملات شده‌اند.

الکین: به عنوان معاون رایزن سابق فرهنگی جمهوری اسلامی ایران چه اقداماتی در گذشته در افغانستان انجام داده‌اید و برنامه های فرهنگی ایران را در آینده در این باره بیان فرمایید؟

مهمترین وظیفه رایزنی‌های فرهنگی ایجاد ارتباط بین نهادهای متناظر فرهنگی بین دو کشور است که به نظرم در دوره‌ای که بنده توفیق حضور در افغانستان را داشتم اتفاقات خوبی در این زمینه افتاد و مهمتر این بود که این ارتباطات در یک فضای همدلی بین دو دولت شکل گرفت. در مورد بخش دوم سوال شما که ناظر به آینده است باید عرض کنم که شکی نیست افغانستان کشوری ویژه و بسیار مهم در مناسبات فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است و رویکرد ایجاد زمینه تعامل بین

ارتباطات دانشگاهی است که در این زمینه هم اتفاقات خوب و مثبتی رخ داده اما هنوز نوباست. به طور کلی ما در ریشه‌ها، مشترکات و جریان‌های فرهنگی در یک سطح بسیار بالایی قرار داشته و در زمینه اقدامات نیز هنوز با سطح مطلوب فاصله فراوانی داریم.

الکین: وضعیت دیپلماسی فرهنگی میان ایران و افغانستان در ده سال اخیر تا چه اندازه مطلوب بوده است؟

ما هنوز با سطح مطلوبی که مبتنی بر حجم جریان‌های روابط فرهنگی، ریشه‌ها و مشترکات فرهنگی باشد فاصله قابل توجهی داریم اما در ۱۰ سال گذشته که موضوع سوال شما است، اتفاقات مهمی رخ داده که توانسته باعث ارتقای سطح روابط فرهنگی بین دو کشور شود. مهمترین یا اولین اقدام فعال شدن طرف افغانستانی و بازگشت روابط فرهنگی به یک ارتباطات دو سویه است که این بسیار مهم بوده زیرا در گذشته در مقطعی تقریباً روابط فرهنگی به یک رابطه یک سویه تبدیل شده بود ولی ما شاهد بازگشت روابط به یک ارتباط دو سویه در این مقطع زمانی هستیم که در این بین وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان با حضور فعال در رویدادهای فرهنگی ایران به ویژه نمایشگاه‌های کتاب و گردشگری تهران نقش اساسی داشته و البته در این زمینه تشکلهای دانشجویی دانشجویان افغانستانی هم نقش ویژه‌ای را برای معرفی بهتر افغانستان به مردم و نخبگان ایرانی ایفا کردند.

موضوع دوم افزایش حضور اهالی فرهنگ و هنر ایران در افغانستان بوده است. در این رابطه سفرهای خوبی صورت گرفته که من در تعداد قابل توجهی از آنها حضور داشتم و در کنار نخبگان و اهالی فرهنگ و هنر، شاهد تأثیر این سفرها و تعاملات مستقیم و رو در رو بر آنها بودم که باعث تغییر دیدگاه آنها نسبت به افغانستان و توسعه همدلی شده است. دو نمایشگاه بزرگ کتاب در سال‌های گذشته در کابل برگزار شد که البته نمایشگاه‌های دیگری هم در





به صورت طبیعی منجر به رشد، تثبیت و ارتقاء کلیشه‌هایی می‌شود که در دسترس ذهن قرار دارد و در این زمینه رسانه‌های معاند که مخالف توسعه روابط فرهنگی هستند، اقدامات بسیاری انجام می‌دهند و در این زمینه باید با هوشیاری با این پدیده برخورد کرد.

الکین: آیا جمهوری اسلامی ایران نسبت به شکوفایی ظرفیت‌های فرهنگی مهاجران افغانستانی برنامه‌ای دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، اقدامات انجام شده و در دست اقدام را بفرمایید؟

بنده مسئولیت مستقیمی در این زمینه نداشته و ندارم اما به عنوان کارشناس مسائل افغانستان که همواره ناظر و پیگیر این اقدامات بودم، اتفاقات مهمی افتاده اما به نظر من مهم‌ترین و بالاترین کارکرد جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با مهاجرین موضوع افزایش سطح علم و سواد در بین این جامعه بوده به طوری که مهاجرین در هر دوره زمانی که وارد ایران شدند میانگین سطح سوادشان از متوسط جامعه افغانستان کمتر بود اما الان ما مشاهده می‌کنیم که این میانگین به مراتب بالاتر از متوسط سطح سواد در افغانستان است که البته در کنار زمینه‌هایی که دولت جمهوری اسلامی ایران برای این موضوع فراهم کرده، این موضوع مرهون عشق و علاقه مهاجرین به تحصیل فرزندانشان و اولویت دادن به این موضوع و پشتکار ستودنی فرزندان این جامعه است و در این مسیر البته مشکلاتی وجود داشته و دارد اما روز به روز به نظر من زمینه‌ها رو به بهبود رفته است.

الکین: چه تلاش‌هایی در جهت بررسی مسئله مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران و بهبود وضعیت آنان انجام شده است؟

مسئله مهاجرت، یک مسئله بسیار پیچیده است و سیاست‌گذاری در آن تابع فاکتورهای متعددی بوده که برخی از این فاکتورها ریشه در تجربیات تاریخی کشورها دارد. همچنین موضوع به مسائل متعدد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیوند می‌خورد که در واقع ورود به آن را سخت می‌کند اما من به طور جدی معتقدم که موضوع مهاجرت باید در یک بسته کامل مورد بازنگری کارشناسی قرار بگیرد و مبنای آن با توجه به شرایط کنونی دیگر در دل سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران بازسازی شود. جدای از این امر اتفاقات مهمی هم در بهبود

بین نهادهای فرهنگی با قدرت و قوت بیشتری در آینده ادامه پیدا خواهد کرد.

الکین: در جامعه ایران با نگرش فرودستی اجتماعی نسبت به افغانستانی‌ها مواجه هستیم، پیشنهادات و تجارب شخصی شما برای عبور از این مسائل چیست؟

سوال بسیار مهمی است و می‌تواند یکی از مهمترین موانع توسعه روابط فرهنگی دو کشور باشد. برای ورود به این موضوع ما باید به بررسی علل این پدیده بپردازیم. علت اول عدم شناخت است. بدون شک جامعه ایران میزان شناختش از جامعه، مردم و فرهنگ افغانستان در سطح بسیار پایینی است. عامل دوم رسانه‌ها و رویکردهای رسانه‌ای است که تا حدی متأسفانه در زمینه تعمیق و توسعه نگرش فرودستی نقش پررنگی را ایفا کردند. سوم کلیشه‌ها هستند. کلیشه‌های ذهنی که برآمده از یکسری تجربیات تاریخی، جریانات رسانه‌ای و فضاسازی‌هایی است که از سوی برخی جریانات، آگاهانه یا ناآگاهانه اتفاق افتاده و منجر به این شده که ما شاهد این پدیده باشیم. اما به نظر من آن چیزی که باید به آن توجه شود در عین پذیرش این موضوع و توجه به ریشه‌هایی که اشاره کردم این است که اتفاقات خوبی طی سال‌های گذشته در این زمینه رخ داده و این نگرش تا حد قابل توجهی اصلاح شده، هر چند که برای رسیدن به نقطه مطلوب ما فاصله داریم. در قسمت تجارب و پیشنهادات نیز بنده به چند اقدام اشاره می‌کنم. اول اینکه به نظر من ما باید برای توسعه شناخت مردم و جامعه نخبگی ایران از افغانستان و زیبایی‌ها، توانمندی‌ها و به ویژه اشتراکات پرشمار فرهنگی مردم افغانستان با مردم ایران تلاش کنیم. در واقع این تلاش یک امر کلی است و دقیقاً به این موضوع ناظر نیست اما به هر حال آمارش را ما در این پدیده و در این موضوع مشاهده می‌کنیم. دوم تلاش برای ارتقاء سطح اخلاقی جامعه با تأکید بر مبنای انسانی و تضعیف مبنای ذهنی مبتنی بر مرزهای ساخته دست بشر است که اینها هم مرزهای قومی، سیاسی و زبانی بوده و همین‌هاست که می‌تواند ما را از رویکرد انسانی به نوع بشر دور کند. باید برای این موارد تلاش سازمان یافته‌ای انجام شود. سوم که به نظر من مسئله‌ی مهمی است پرهیز از دامن زدن به دو قطبی‌های میزبان و مهاجر از هر طرف است. هر ایجاد دو قطبی در واقع

الکین: اگر افغانستانی که از نزدیک مشاهده کردید با افغانستانی که در کتاب‌ها خوانده بودید، مقایسه کنید چه تغییری در ذهنیت شما به وجود آورده است؟

بنده قبل از اینکه به افغانستان سفر داشته باشم، مدت‌ها درباره این کشور مطالعه می‌کردم. خوشبختانه هنوز هم به این سیر مطالعاتی پایبندم به طوری که سال‌هاست کمتر کتابی را خواندم که به افغانستان ارتباط نداشته باشد. با این توضیح که میزان کتاب خوانیم از سطح متوسط کتاب خوانی شاید بسیار بالاتر باشد اما با این پشتوانه ذهنی هنگام سفر به افغانستان واقعا ساختارهای ذهنی‌ام دچار تغییرات اساسی شد. بنابراین همیشه به دوستان علاقمند به این حوزه توصیه اکید کردم و می‌کنم که از سفر به افغانستان و زندگی در دل این جامعه غفلت نکنند زیرا که آدم‌های بسیاری را دیدم که برای سفرهای رسمی و مأموریت‌های رسمی می‌روند و در این کشور حضور دارند اما در دل این کشور زندگی نمی‌کنند. مهمترین موضوع در این راستا این است که ابعاد زندگی اجتماعی مردم افغانستان کمتر در کتاب‌ها توصیف شده و شاید اساسا کمتر به وصف آمده است. مهربانی، مهمان‌نوازی و گشاده رویی این مردم آنقدر و آنچنان است که دل در گرو این سرزمین و مردم بعد از هر سفری باقی می‌ماند.

الکین: تعارضات فرهنگی در افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید و گفت‌وگوهای فرهنگی زنده در افغانستان به نظر شما کدامند؟

جامعه افغانستان با وجود ظاهر ساده‌اش از پیچیدگی‌های فراوانی برخوردار بوده که فهم آن نیازمند سال‌ها تدبیر و مطالعه است. به طور کلی این جامعه مانند هر جامعه در حال گذار دیگری با موضوع شکاف‌های اجتماعی مواجه است. برخی از این شکاف‌ها ریشه‌های تاریخی دارند مانند شکاف قومی، شکاف شهری و روستایی و تفاوت‌های مذهبی که من در این مورد از تعبیر شکاف استفاده نمی‌کنم چون واقعا این تفاوت‌ها هیچ‌گاه تبدیل به یک شکاف اصیل در جامعه افغانستان نشده است. برخی از این شکاف‌ها نتایج دوران کنونی بوده و طبیعی است که شکاف سنت و مدرنیته، شکاف نسلی و حتی شکاف جنسیتی است. برای پاسخ به بحث گفت‌وگوهای فرهنگی زنده‌ای که در جامعه افغانستان هستند ما نیازمند بحث جامع و مفصلی هستیم اما اجمالا بنده این گفت‌وگوها را در یک طیف بررسی می‌کنم و قرار می‌دهم که این طیف را برآمده از شکاف سنت و مدرنیته می‌دانم. بارها اشاره کرده‌ام که افغانستان می‌تواند بهشت مطالعات علوم اجتماعی باشد چرا که خیلی از مطالعات و مبانی کلاسیک که دانشمندان در علوم اجتماعی به آنها اشاره کردند را می‌توان در دل جامعه افغانستان مشاهده کرد و در همین راستا شکاف سنت و مدرنیته یک شکاف مشهود و زنده در دل این جامعه است.

وضعیت مهاجرین صورت گرفته که مهمترین آن در سال‌های گذشته پذیرش بی‌قید فرزندان مهاجرین در مدارس کشور است که تعداد آنان به بیش از نیم میلیون نفر رسید و نیز اقدامات قابل توجه دیگری که انجام شد اما مثل هر پدیده اجتماعی دیگری که نیازمند اصلاح است هنوز مشکلاتی در این زمینه وجود دارد. بنده در کل روند اصلاح امور را در این زمینه مثبت ارزیابی می‌کنم.

الکین: با توجه به پیچیدگی گویشی و زبانی در هر دو کشور، چگونه می‌توان بین این دو کشور به فهم تعاملی از منظر فرهنگی و اجتماعی دست یافت؟

مسئله زبان موضوع بسیار مهمی در ایجاد ارتباطات بین فرهنگی است و شما به درستی به پیچیدگی زبان و گویش در هر دو کشور اشاره کردید یعنی ما با یک تنوع گویشی و زبانی در هر دو کشور مواجه هستیم اما در هر دو کشور یک زبان و گویش معیار و واسطه وجود دارد که اگر اتباع این کشور بخواهند با یکدیگر گفتگو کنند که هر کدام متعلق به یک زبان و گویش خاص باشند معمولا با آن زبان و گویش واسطه با همدیگر صحبت می‌کنند. این زبان و گویش واسطه در ایران در واقع زبان فارسی با گویش تهرانی است و در افغانستان فارسی دری با گویش کابلی. خوشبختانه در این زمینه ما شاهد وحدت زبانی هستیم یعنی زبانی که در کابل صحبت می‌شود و زبانی که در تهران صحبت می‌شود، یک زبان با یک ساختار و با دایره واژگانی مشترک قابل توجه است. در واقع یک زبان و با دو گویش متفاوت و این گویش‌ها هم آنقدر به هم نزدیک هستند که فهم آنها برای طرف مقابل با مشکل مواجه نیست.

این قرابت زبانی در زبان نوشتار به مراتب بیشتر از زبان گفتار است برای همین تعامل نخبگانی با سهولت به مراتب بیشتری انجام می‌شود و نخبگان در واقع محصول اندیشه طرف مقابل‌شان را در قالب کتاب و نوشته دریافت می‌کنند. قابل توجه است که این یگانگی و قرابت در زبان شعر که تأثیرگذارترین هنر در این حوزه تمدنی است، به اوج می‌رسد و دلیل آن هم ریشه‌های ستبر مشترک شعری است یعنی شاعران دو کشور هنگامی که شروع می‌کنند به شعر گفتن، زبان مشترک و یک پشتوانه‌ی مشترک عمیقی دارند که بزرگان زبان، شعر و ادبیات پارسی است. بزرگانی مثل مولانا، سنایی، فردوسی، حافظ و سعدی و بسیاری دیگر که متعلق به یک حوزه تمدنی گسترده هستند و دو ملت ایران و افغانستان هم به این حوزه گسترده تعلق دارند. جالب اینجاست که شعر شاعران جوان و معاصر دو کشور بدون کوچکترین کاهش تأثیری در کشور مقابل شنیده شده و نیز از آن بهره برده می‌شود و بنده این را بارها و بارها در جلسات شعرخوانی که شاعران دو کشور حضور داشتند، شاهد بودم.



شامل می‌شود.

الکین: با نظر به اینکه ارتباطات و تعاملات گذشته می‌تواند در پرتو فرصت‌های تازه نوع دیگری به خود گیرد، این ارتباطات و تعاملات جدید در چه بخش‌هایی خواهند بود؟

همانطور که در پاسخ به پرسش پیشین اشاره گردید، دانشگاه، کتاب و هنر به نظر من مهمترین این بخش‌ها هستند که شما در سوال به آنها اشاره داشتید.

الکین: دخالت سیاست و سیاستمداران در تعاملات فرهنگی در چه سطحی است و این دخالت‌ها فرصت آفرین است یا چالش بر انگیز؟ توضیح دهید.

در حال حاضر دخالت بنیادین در این زمینه وجود ندارد اما به صورت کلی اگر سیاستمداران به عنوان تسهیل‌گر وارد این زمینه شوند و زمینه‌ها و امکانات را فراهم کنند فرصت آفرین خواهند بود اما اگر بخواهند از ابزار فرهنگی در راستای مصالح زود گذر سیاسی بهره برداری کنند، امر روابط فرهنگی را با چالش مواجه خواهند کرد.

الکین: به عنوان یک دیپلمات خارجی که مطالعاتی هم درباره افغانستان داشته‌اید، سمت و سوی توسعه و نوسازی در این کشور را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

افغانستان ناگزیر به حرکت به سوی نوسازی است و این امر را حتی سنت‌گرایان در افغانستان درک کرده‌اند و مهمترین سرمایه افغانستان در این مسیر نسل جوان تحصیل کرده این کشور است که می‌تواند محرک نوسازی و رشد تصاعدی شاخص‌های توسعه در افغانستان باشد اما در این زمینه سه مانع اساسی هم وجود دارد که باز هم همین نسل جوان باید بر آن غلبه کند و به نظرم غلبه خواهند کرد. نخست منازعات و اختلافات ریشه‌دار سیاسی است، دوم کم بودن تجربه برای رسیدن به یک الگوی توسعه بومی است و سوم اتکاء به ظرفیت‌های بیرونی و در نتیجه فراهم شدن زمینه دخالت‌های مکرر و متعدد است که باید بر این سه مانع برای قرار گرفتن در مسیر توسعه و رشد سرعت توسعه غلبه کرد.

بر این اساس ما با دو گفتمان در دو سوی این طیف مواجه هستیم. یکی گفتمان سنت‌گرای افراطی و دومی گفتمان غرب‌گرای افراطی. گفتمان نخست ریشه در دل سنت‌های متصلب جامعه دارد که طی دهه‌های گذشته به واسطه تلاش‌های محور عربی تقویت شده و امروز هم در پدیده‌ای به نام طالبان تجلی یافته اما گفتمان دوم که طی دو دهه گذشته با اتکا به فرصتی که غربی‌ها برای آن فراهم کردند، تلاش کرده با همه ریشه‌ها و مظاهر سنت مقابله کند. متأسفانه این دو گفتمان دو لبه قیچی هستند که به جامعه افغانستان آسیب جدی وارد کردند. البته در میانه این طیف گفتمان‌های میانه‌رو فراوانی ایجاد شده و رشد کرده که تقویت آنها عامل توسعه و نجات جامعه افغانستان خواهد بود.

الکین: تعامل و ارتباط فرهنگیان دو کشور در چه جایگاهی قرار دارد و جمهوری اسلامی چه تمهیدات و تسهیلاتی در این خصوص در نظر گرفته است؟

در سوالات قبلی تا حدی به این سوال پاسخ داده شده و اجمالاً عرض کنم که این تعاملات در سطح خوبی قرار داشته اما تا رسیدن به سطح مطلوب فاصله جدی وجود دارد. به طور کلی باید بگوییم که تمام نهادهای فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران علاقمند به توسعه ارتباط با نهادها و نخبگان فرهنگی در افغانستان هستند اما به نظرم این امر نیازمند سازماندهی و پیگیری از سوی خود اهالی فرهنگ از هر دو سو است یعنی اگر ما بتوانیم آنان را در یک ساختار مشخص و در یک فضای گسترده طراحی کنیم، روز به روز این تعامل و ارتباط توسعه پیدا خواهد کرد.

الکین: در کدام حوزه‌ها می‌توان اشتراکات و تعاملات فرهنگی و اجتماعی بیشتری داشت؟

تقریباً در تمام حوزه‌های فرهنگی اجتماعی امکان تعامل وجود دارد که همه حوزه‌ها ریشه در اشتراکات دارند. اما به نظرم سه حوزه فعالیت‌های علمی دانشگاهی، کتاب و نشر و هنر مهمترین این حوزه‌ها هستند و البته خود حوزه هنر گستره وسیعی را

مصاحبه با

دکتر شیوا علیزاده - عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نقش افغانستان در بازی بزرگ از گذشته تا حال



جعفر سلطانی
کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تهران
jafarsoltani@ut.ac.ir



رضا عطایی
کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای
دانشگاه تهران
rezaaftabi1375@ut.ac.ir

رسمیت یافت. با گذشت تقریباً یک قرن، در سال ۱۹۹۶م در روزنامه نیویورک تایمز مقاله‌ای با عنوان بازی بزرگ جدید (The New Great Game) به نشر رسید که در آن آمده بود: در حالی که عده‌ی کمی از حوادث پیش رو آگاهی دارند، آسیای مرکزی دوباره به عنوان زمین جنگ سخت میان قدرت‌های درگیر در یک بازی ژئوپلیتیکی قدیمی تبدیل شده است. کارشناسان غربی معتقدند منابع غنی و دست نخورده‌ی نفت و گاز طبیعی کشورهای حاشیه دریای خزر می‌تواند آن منطقه را به خلیج فارس بعدی تبدیل کند. هدف از احیای دوباره‌ی این بازی، اشتیاق رهبران جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی به کنترل نفت است.

درست در سال ۲۰۰۱م بعد از حملات یازده سپتامبر آمریکا با هدف مبارزه با تروریسم وارد افغانستان شد. همان کشوری که در توافقنامه ۱۹۰۷م به عنوان مرز میان روسیه تزاری و بریتانیا به رسمیت شناخته شده بود. اکثر کارشناسان سیاسی این حضور نظامی با پوشش مبارزه با تروریسم را راهی برای تسلط بر منابع انرژی آسیای مرکزی و مهیا کردن بستر انتقال خطوط انرژی از افغانستان به آب‌های آزاد می‌دانند و آن را بازی بزرگ جدید می‌نامند. اهمیت بازی بزرگ قدیم و جدید و بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها و مسائل سیاسی و اقتصادی امروز منطقه حساسی که در آن زندگی می‌کنیم ما را بر آن داشت تا در مصاحبه‌ای صمیمانه با خانم دکتر شیوا علیزاده استادیار مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران (گرایش آسیای مرکزی و قفقاز) به گفتگو بنشینیم.

آلکین: منظور از دو اصطلاح «بازی بزرگ» و «بازی بزرگ جدید» چیست؟

اصطلاح بازی بزرگ در مورد رقابت‌های روسیه تزاری و انگلستان در قرن نوزدهم در آسیای مرکزی که مسیر دستیابی به هند به شمار می‌رفت به کار می‌رود. این بازی بزرگ سرانجام با توافقی در دهه ۱۸۹۰ که دالان و اخان را به مرز بین متصرفات دو امپراتوری تبدیل کرد، پایان یافت. اما بازی بزرگ جدید پس از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی با نقش آفرینی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای آغاز می‌شود که دو طرف اصلی آن باز هم روسیه و غرب بودند که در پی تضعیف نفوذ روسیه در حیاط خلوتش بود.

بازی بزرگ (The Great Game) یک رقابت شدید میان امپراتوری روسیه و بریتانیا در آسیای مرکزی بود که از قرن نوزدهم آغاز شد و تا سال ۱۹۰۷ میلادی ادامه پیدا کرد. در تمام این دوران بریتانیا به دنبال نفوذ و کنترل بر مناطق وسیعی از آسیای مرکزی به منظور حفاظت از جوهر گرانقدر امپراتوریش یعنی هند بریتانیایی بود. روسیه تزاری نیز به دنبال گسترش قلمروی خود و تشکیل بزرگ‌ترین امپراتوری در خشکی بود. هنگامی که بریتانیا بر هند و نیز میانمار، پاکستان و بنگلادش امروزی با قدرت کامل تسلط پیدا کرد، روسیه نیز از طریق مرزهای جنوبی خود تمام قبایل و طوایف آسیای مرکزی را تحت کنترل گرفت. بنابراین تبت، افغانستان امروزی و ایران تبدیل به خط مقدم نبرد میان این دو امپراتوری شدند.

لرد البور بریتانیایی در ۱۲ ژانویه ۱۸۳۰م در حین تأسیس یک مسیر بازرگانی جدید از هند به بخارا، با استفاده از ترکیه، ایران و افغانستان به مثابه‌ی یک دیوار حایل مانع از کنترل روسیه تزاری بر بنادر خلیج فارس شد در حالی که روسیه خواستار ایجاد یک منطقه بی‌طرف در افغانستان با اجازه‌ی استفاده از مسیرهای تجاری آن شد. این رقابت، بریتانیا را درگیر یک سری از جنگ‌های ناموفق کرد که عبارتند از:

اولین جنگ آنگلوساکسون (۱۸۳۸م)، جنگ اول آنگلوسیک (۱۸۴۸م) و جنگ دوم آنگلوافغان (۱۸۷۸م). شکست‌های بریتانیا منجر به تسلط روسیه بر چندین خاندان دیگر در بخارا شد.

سرانجام بازی بزرگ به صورت رسمی طی توافقنامه روس-انگلیس در سال ۱۹۰۷م به پایان رسید که در آن ایران به منطقه تحت کنترل روسیه در شمال، منطقه تحت کنترل انگلیس در جنوب و مناطق مستقل مرکزی تقسیم گردید و مرز میان دو امپراتوری، از شرقی‌ترین نقطه ایران تا افغانستان تعیین شد. مرز جدایی دو امپراتوری منطقه کوهستانی تنگه و اخان در افغانستان تعیین شده و کشور افغانستان نیز به عنوان تحت‌الحمايه بریتانیا



ایالات متحده و اروپا بیشتر در قالب شرکت‌های انرژی است. ترکیه در سطحی دیگر حضور اقتصادی داشته و از شرکای اصلی تجاری است. ایران از محقق کردن ظرفیت‌هایش در روابط با آسیای مرکزی بازمانده و غرب و روسیه نیز در زمینه قدرت نرم همدیگر به رقابت می‌پردازند. اما برخلاف انتظار غربی‌ها، الگوی آنها در آسیای مرکزی از جذابیت بی‌حد و مرز برخوردار نیست و قدرت نرم‌شان محدودیت‌های فراوانی دارد.

الکین: جایگاه و نقش افغانستان در دو بازی بزرگ قدیم و جدید چگونه است؟

این واقعیت که افغانستان در هر دو بازی بزرگ قربانی موقعیت جغرافیایی خود شده است، بر کسی پوشیده نیست. در قرن نوزدهم پس از انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمانچای ایران دیگر منطقه حائل نبود و انگلستان به منطقه حائل جدیدی نیاز داشت، به همین دلیل در پی جنگ‌های ایران و انگلستان، افغانستان از ایران جدا شد تا نقش منطقه حائل بر سر راه هند را ایفا کند. وضعیتی که با توافق‌های روسیه تزاری و انگلستان تأسیس شد. با آغاز بازی بزرگ جدید در دهه ۱۹۹۰ افغانستان بار دیگر قربانی شد. آمریکایی‌ها این بار برای برقراری ثبات در افغانستان، طالبان را مستقر کردند تا انرژی آسیای مرکزی از مسیری غیر از ایران وارد بازارهای جهانی شود. البته امروزه افغانستان می‌تواند از مزیت موقعیت جغرافیایی خود برخوردار شود و از سرمایه‌گذاری‌هایی که برای توسعه دالان‌های حمل و نقل انجام می‌شود، بهره‌برداری و به توسعه اقتصادی دست یابد. البته موقعیت جغرافیایی افغانستان در دوران جنگ سرد هم مصائب زیادی برای این کشور به همراه داشت که هنوز به نوعی با پیامدهای آنها دست‌وپنجه نرم می‌کند. افراطی‌گری مذهبی آفتی است که توسط آمریکا و هواداران منطقه‌ای آن به افغانستان وارد شد. این فرآیند شوم در دوره جنگ سرد و برای مقابله با کمونیست‌ها آغاز شد. از آن پس طالبان نیرویی در دست خارجی‌ها برای تأمین منافع آنها بود. در هر صورت بدون مداخله خارجی، افغانستان مسیر طبیعی توسعه خود را طی می‌کرد و به وضعیتی دچار نمی‌شد که امروز بار دیگر طالبان بخواهند در قدرت شریک شوند.

الکین: چرا بازی بزرگ جدید شکل گرفت؟

خلأ قدرت پدید آمده پس از فروپاشی اتحاد شوروی در منطقه‌ای که از منابع انرژی قابل توجهی برخوردار بود و نیز بین مراکز بزرگ تولید و مصرف انرژی قرار داشت، این منطقه را در کانون توجه قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای قرار می‌داد. با توجه به مسلمان بودن کشورهای منطقه، آمریکا تمایل داشت الگوی ترکیه در آنجا تکرار شده و هرگونه نفوذ احتمالی ایران سد شود. مهار روسیه نیز اهمیت زیادی داشت. خارج شدن کشورهای آسیای مرکزی از مدار نفوذ مسکو بخشی از پروژه تبدیل روسیه به کشوری معمولی بدون دعاوی یک قدرت بزرگ به شمار می‌رفت.

الکین: میراث بازی بزرگی که در گذشته جریان داشت، برای بازی بزرگ جدید چیست؟

میراثی از بازی بزرگ گذشته بر جای نمانده است. اما موقعیت جغرافیایی آسیای مرکزی که در قرن نوزدهم و پس از فروپاشی اتحاد شوروی به دلایل متفاوتی اهمیت داشته است، باعث شده تا این منطقه هر بار صحنه بازی بزرگ شود.

الکین: در بازی بزرگ جدید، میدان بازی چگونه تعریف شده و چالش‌های بزرگ در این میدان به چه نحوی است؟

در بازی بزرگ جدید رقابت‌ها بر سر ارزش‌های سیاسی و مدل حکومت (مدل‌های روسی و غربی)، بر سر مسیرهای انتقال انرژی (روسیه، ایران و مسیرهای غیر روسی و غیر ایرانی)، نهادهای منطقه‌ای (روس‌محور، غیر روس‌محور) بوده است. روسیه در یک سو، ایالات متحده و اتحادیه اروپا در سوی دیگر هستند، چین از نظر ارزشی و جهان‌بینی همراه روسیه است اما در زمینه اقتصادی می‌تواند در بلندمدت به تنش‌هایی با آن کشور دچار شود. البته مقابله با افراطی‌گری اسلامی به همکاری روسیه و غرب در آسیای مرکزی در دوران پس از یازده سپتامبر انجامید.

الکین: قواعد حاکم بر بازی بزرگ جدید، چه قواعدی هستند و چه کسانی این قواعد را تعیین می‌کنند؟

بازی بزرگ تنها بازی در میدان نیست. یعنی ماجرای اصلی روابط بین‌الملل نیست و مانند بازی بزرگ قرن نوزدهم یکی از ماجراهایی است که در پس زمینه صحنه جریان دارد. بنابراین شاهد رویارویی همه جانبه بازیگران خواهیم بود. با گذشت حدود سه دهه از فروپاشی اتحاد شوروی برای غرب مشخص شده که حذف روسیه از منطقه ممکن نیست. خیزش چین هم قدرت مانور غرب را بیشتر کاهش داده است.

الکین: استراتژی بازیگران، تاکتیک‌ها و تکنیک‌های آنها در بازی بزرگ جدید چه چیزایی هستند؟

چین قدرت غالب اقتصادی بوده و روسیه قدرت غالب نظامی و نیز مالک بیشتر زیربنای اقتصادی منطقه آسیای مرکزی است و نیز رهبری بخش عمده نهادهای منطقه‌ای را بر عهده دارد. حضور

گفت و گو

گفتگوی صمیمانه با آتنا سلطانی هنرمند جوان افغانستانی

روح افزا ابوبکر

آموزگار مؤسسه زبان انگلیسی در هرات
roohafzaabobakr706@gmail.com



آتنا سلطانی، زاده‌ی سال ۱۳۷۹ در خارج از مرزهای افغانستان در کشور همسایه، ایران به دنیا آمده‌اند و فعلاً در افغانستان زندگی می‌کنند. از آوان کودکی علاقمند به این رشته نبوده و تنها استعدادش را داشتند و گاهی نیز به تمرین نقاشی می‌پرداختند. در کنکور ۱۳۹۵ به جز گزینه اول‌شان بقیه را در رشته‌های هنری انتخاب نموده و در نهایت توانستند در دانشکده‌ی هنر نقاشی در دانشگاه هرات پذیرفته شوند. بعد از ورود به دانشکده نقاشی به مرور زمان علاقه‌شان به این رشته افزون گشت. با ورود به دانشگاه با خود عهد کرده و گفتند: آتنا اگر علاقه پیدا نکردی، وقت خودت را تلف نکن و رها کن و برو دنبال استعداد اصلی‌ات که مهندسی (آرکتیکچر) است. طرفدار سبک های هایپررئال و فوتورئال بوده و طبق پلان‌های دانشگاه باید روی همه‌ی سبک‌های موجود کار کنند اما بیشتر بر سبک رئال تمرکز دارند. بدین منظور این هنرمند جوان را در دانشکده با نام‌های نابغه نقاشی و لئوناردو داوینچی خطاب می‌کنند. لئوناردو داوینچی و ون گوگ از نقاشان مورد علاقه‌شان هستند. آرزو دارند انقلابی در عرصه‌ی هنر در افغانستان ایجاد کرده و به برپایی نمایشگاهی اقدام کنند که هیچگاه از اذهان نرود.

در آمد افراد مهم است.

الکین: در هنگام انتخاب این رشته، با چه عکس‌العملی از طرف

اعضای خانواده مواجه شدید؟

الکین: از مشکلاتی که محصلین بخش هنر نقاشی در افغانستان با آن مواجه هستند، برایمان صحبت کنید.

اولین آن فقر است. اینجا همه تحصیل می‌کنند تا در آینده منبع درآمد خوبی داشته باشند و بی‌توجهی جامعه نسبت به این رشته باعث دلزدگی بیشتر محصلین شده و دلسردی به بار می‌آورد همچنین ارزش فروش تابلوهای‌شان در پایین‌ترین قیمت است و آن را هم اجباراً با این قیمت کم می‌فروشند. دومین دلیل کمبود امکانات همانند نبود لوازم هنری خوب و با کیفیت برای سبک‌ها و روش‌های جدید بوده و لوازمی هم که وجود دارد دارای هزینه‌ی بالایی است.

الکین: تا چه اندازه به افکار منفی مردم در مورد هنر‌تان اهمیت می‌دهید؟

در سبک و هنر‌تان که ماهر باشید و ترس و بیمی به دل راه ندهید، خودتان پاسخ همه مشکلات را می‌دانید. گاهی که مورد انتقاد قرار می‌گیرم، به مرور زمان خودشان متوجه می‌شوند که در مورد من اشتباه صحبت کرده‌اند.

الکین: آینده هنر را در چند سال آینده در افغانستان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در افغانستان همه چیز غیرقابل پیش‌بینی است اما من آینده را بهتر از امروز می‌بینم و دلیل این پیشرفت هم آشنایی مردم با هنر است و امکانات بیشتری بوجود می‌آید و نیز آزادی هنر توسط مردم به خوبی قابل فهم می‌باشد.

در ابتدا همه مخالف این رشته بودند و به دیده حقارت به من نگاه می‌کردند اما به مرور زمان با پیشرفت‌هایی که در این بخش داشتم همه را متقاعد کردم که دنیای هنر مملو از هیجان است.

الکین: جایگاه هنر را در افغانستان چگونه توصیف می‌کنید؟

در جامعه افغانستان، جایگاه هنر در پایین‌ترین پله است و مردم فرق هنرمند و رنگمالي که یک شغل مردانه است را نمی‌دانند. بارها رنگمال خطاب شدم اما خدا را شکر اوضاع کمی تغییر کرده و با بیشتر شدن فرهنگ هنر در بین مردم، گاهی هنرمند صدا می‌دهند.

الکین: تا چه اندازه هنر برایتان چالش برانگیز بوده است؟

هنر، افسردگی و تنهایی و زحمت بسیار به همراه دارد. نبود امکانات و زمینه کاری، کم توجهی و بی‌ارزش پنداشتن هنر در افغانستان و توقع بالای مردم که همانند هنرمندهای اروپایی باشید دیوانه کننده است. اینها از جمله چالش‌های هنری‌ام هستند

الکین: تاکنون با چه چالش‌های اجتماعی مواجه شده‌اید؟

بنده کمی نسبت به بقیه از جامعه دورم و در جمع‌ها شرکت نمی‌کنم برای همین با چالش‌های کمتری برخورد کردم چرا که جامعه ما یک جامعه فقیر بوده و مردم معتقدند باید رشته‌ای را دنبال کرد که آینده داشته باشد و آینده را در جامعه، پول در آوردن تعریف کردند و کسی به علاقه و استعدادت توجهی ندارد فقط

بخش مقالات

بررسی تاریخی امکان ظهور عقلانیت توسعه در افغانستان

سیر تطوری مبانی نظری توسعه در افغانستان



جعفر سلطانی
کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تهران
jafarsoltani@ut.ac.ir

چکیده

وجود عقب ماندگی های متعدد سیاسی - امنیتی و اقتصادی در افغانستان، ما را با این پرسش مواجه می کند که چرا با وجود تمام تلاش های سیاسی و فکری صورت گرفته به منظور توسعه، این کشور نه تنها دچار بحران های داخلی شده بلکه در مقطعی از زمان تهدیدی بر علیه نظام بین الملل محسوب شد که نتیجه ی آن اشغال نظامی این کشور بود. ما در پاسخ به این سوال به نحوه ی ورود ایدئولوژی و استراتژی های توسعه از دنیای غرب، اتحاد جماهیر شوروی و جهان عرب به افغانستان را تا زمان حال بررسی کرده و علل ناکارآمدی آنها را می یابیم و سپس با این فرض که بدون ظهور عقلانیت توسعه، توسعه ی پایدار در افغانستان امکان پذیر نیست به این نتیجه می رسیم که در حال حاضر استراتژی ایالات متحده آمریکا و به تبع آن دولت افغانستان برای توسعه ی این کشور، باعث ظهور عقلانیت توسعه نشده است.

واژگان کلیدی: افغانستان، عقلانیت، توسعه، بحران، تروریسم، جامعه جهانی.

مقدمه

بر اساس اصول و سنت های بومی خودشان به این سوالات اساسی توسعه پاسخ دهند. توسعه برای چه کسانی؟ چرا باید توسعه کنیم؟ و چگونه توسعه کنیم؟ پرسش های متعددی در خصوص جریان های حامی توسعه در میان قشر تحصیل کرده ی امروز افغانستان وجود دارد که پاسخ گویی به آنها نیازمند فهم سیر تطوری این جریان های توسعه طلب در تاریخ افغانستان است. فهم این سیر تطور نیز زمانی امکان پذیر خواهد بود که ما درک جریان های توسعه طلب را از مفهوم توسعه و چگونگی توسعه دریابیم.

تاریخچه مفهوم توسعه در افغانستان

همانگونه که بژورن هتته درباره ی تعریف مفهوم توسعه می گوید: "هیچ تعریف قطعی و نهایی از توسعه نمی توان ارائه داد، تنها می توان پیشنهاداتی درباره ی آنچه توسعه باید در بستر های خاصی بر آنها دلالت کند، ارائه نمود." (بژورن هتته، ۱۳۸۱: ۱۸) در افغانستان نیز به لحاظ تاریخی نمی توان به هیچ تعریف جامعی از توسعه دست یافت و تنها می توان به اقدامات توسعه طلبانه در نظام های سیاسی مختلف اشاره کرد، زیرا افغانستان یک نمایشگاه رنگارنگ از نظام های سیاسی از سلطنت مطلقه گرفته تا بنیادگرایی اسلامی است که هر کدام توسعه را با توجه به مبانی فکری خودشان تعریف می کردند و سپس درصدد اجرای آن بر می آمدند و حاضر بودند هر بهایی را برای آن بپردازند.

پادشاهان و روشنفکران افغان در قرن بیستم نظاره گر تغییرات گوناگون جهان مدرن بودند و همواره این دغدغه ذهن آن ها را مشغول می داشت که چگونه می توان وطن را با ضرب آهنگ تحولات دنیای مدرن هماهنگ کرد به گونه ای که افغانستان نیز در تعامل با دنیای مدرن از توسعه باز نایستد. پیامد این دل مشغولی ها و نگرانی ها باعث شکل گیری جریان های فکری متعدد و متعارضی در افغانستان شد که این امر با مجموعه ای عظیم و پیچیده از مسائل قدیم و جدید، تعصبات قومی، مذهبی و ایدئولوژیک و سردرگمی های تئوریک همراه شد.

در قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم، دنیای مدرن تحولات فکری عمیقی را از سر گذارند که الگوهای توسعه برآمده از هر کدام تأثیر بسزایی بر افغانستان داشت. شکل گیری جریان مشروطه خواهی در خاورمیانه، پایان جنگ جهانی دوم و انتشار اعلامیه حقوق بشر، وقوع جنگ سرد و تبدیل شدن دنیا به دو قطب و حادثه یازده سپتامبر و تهدید نظام بین الملل توسط تروریسم منتسب به اسلام افراطی همگی از جمله ی این تحولات بودند. جریان هایی که در بحبوحه این تحولات بین المللی در افغانستان شکل گرفت، هر یک بنابر بنیادهای فکری خاص خودشان به سمت یکی از الگوهای توسعه خارجی کشیده شدند و یکی از کشورهای خارجی را آرمانشهر خود قرار داده و برای تبدیل افغانستان به آن مدینه فاضله تلاش کردند، به دور از آنکه

محمد هاشم خان (۱۹۳۳-۱۹۴۶)، شاه محمود خان (۱۹۴۶-۱۹۵۳)، محمد داود خان (۱۹۵۳-۱۹۶۳) و دکتر محمد یوسف (۱۹۶۳-۱۹۷۳) هر کدام نسبت به توسعه‌ی سیاسی رویکرد خاصی داشتند. محمد هاشم خان و محمد داود خان که هر دو عضو خاندان سلطنتی بودند، سیاست استبدادی اسلاف خود را پیش گرفتند اما شاه محمود با وجود انتسابش به خاندان سلطنتی، تحت تأثیر فضای سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم و انتشار اعلامیه‌ی حقوق بشر، فضای باز سیاسی کنترل شده‌ی او را ایجاد کرد. دکتر محمد یوسف اولین نخست وزیر خارج از خاندان سلطنتی و تکنوکرات بود که بزرگترین دستاوردهای او ایجاد فضای باز سیاسی و تدوین قانون اساسی پیشرفته و دموکراتیک برای افغانستان بود (شفایی، ۱۳۹۳: ۱۲۵). دقیقاً در همین دوره بود که جریان‌ات چپ گرا، اسلام گرا و لیبرال دموکرات ها وارد عرصه سیاسی شدند. این جریان ها از فضای باز سیاسی موجود استفاده کرده و با توجه به مبانی فکری و ایدئولوژیک خود، فضای گفتمانی توسعه افغانستان را شکل دادند. هر کدام از این احزاب از دیدگاه خود به مفهوم توسعه می نگریستند و برای آینده‌ی افغانستان تصمیم سازی می کردند. ما به صورت مختصر به اقدامات آنها در راستای توسعه می پردازیم.

توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی از طریق شناخت اندیشه سیاسی غرب توسط لیبرال دموکرات ها

این طیف که اعضای عمده‌ی آن را روشنفکران ملی گرا تشکیل می دادند از چند جهت در گفتمان سیاسی اواخر دوره‌ی سلطنت ظاهر شاه برتری یافتند. در ابتدا آنها آگاهی نسبتاً عمیقی از اندیشه‌ی سیاسی غرب داشتند و کاملاً به این درک رسیده بودند که "اروپا را فقط علم و دانش و صنعت متمایز ساخته است، بلکه نهاد های اجتماعی و شیوه های مدیریت سیاسی است که اروپا و جهان غرب را متمایز ساخته است" (صبا، ۱۳۸۲: ۱۷۵). دوم پس از جنگ جهانی دوم و پیروزی متحدین به رهبری ایالات متحده آمریکا، تغییر نظام های سیاسی در چهارچوب اصول و معیار های دموکراسی مطالباتی بود که غربی ها از رژیم های مطلقه و تمرکزگرا داشتند (شفایی، ۱۳۹۳: ۱۲۱). به همین دلیل جریان لیبرال دموکراسی سوار بر موج دموکراسی جهانی، باعث شهرت و خوشنامی سلطنت ظاهر شاه شد که نتیجه‌ی آن جلب حمایت اندک غربی ها برای اجرای برنامه‌ی های توسعه بود. بنابراین جریان لیبرال دموکرات با سلطنت مشروطه ظاهر شاه هم سو شده و به نفوذ بالایی در آن دست یافتند، دکتر یوسف نمونه بارز لیبرال دموکرات های خارج از خاندان شاهی بود.

پس از تأسیس افغانستان با تاج گذاری احمد شاه ابدالی (۱۷۴۷)، امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) اولین پادشاهی است که اقدامات مدرنی در عرصه‌ی سیاسی انجام داد و بر پایه‌ی ناسیونالیسم قومی و حمایت استعمارگران انگلیسی از طریق سرکوب، تبعید و قتل عام، افغانستان را از حالت ملوک الطوائفی خارج ساخت و یک نظام سیاسی متمرکز ایجاد کرد و برای جانشین خود امیر حبیب الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹) یک افغانستان متحد و متمرکز بر جای گذاشت. در زمان امیر حبیب الله خان روشنفکران مشروطه خواه آموزه های مدرنی همچون مشروطیت، آزادی بیان، آموزش و مطبوعات را به افغانستان منتقل کردند و او هم برای جلب حمایت این روشنفکران و سایر مردم در برابر رقیبان به این آموزه ها روی خوش نشان داد و بدین ترتیب اولین مظاهر توسعه در افغانستان پدیدار شد. مکاتب حبیبیه و حریبه تأسیس گردید و "سراج الاخبار" انتشار یافت و جریان مشروطیت شکل گرفت. اما او آزادی بیان و مشروطیت را تا جایی تحمل می کرد که بر اقتدارش خدشه وارد نکند و زمانی که در سال ۱۹۰۹ از طرف مشروطه خواهان احساس خطر کرد، دستور به اعدام بسیاری از آنها داد (حبیبی، ۱۳۷۲: ۱۱۴). با وجود این اعدام ها اما تفکر نسبت به تغییرات دنیای مدرن متوقف نشد تا جایی که امان الله خان هنگامی که در سال ۱۹۱۹ بر تخت نشست آشکارا اعلام کرد که هدف وی تغییر افغانستان از کشوری سنتی و عقب مانده به کشوری پیشرو و مدرن است (شفایی، ۱۳۹۳: ۸۷). نخستین اقدامات او در این راستا استخدام معلمان ترکی و مصری و استقرار هیأت آموزشی فرانسوی در کابل بود، همچنین پروفیسور آلفرد فوجر، پروفیسور دانشگاه سوربن وظیفه طراحی سیستم آموزش عالی را بر عهده گرفت (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۲۹۷). خط دهنده و راهنمای او در این مسیر پدر زنش، محمود طرزی بود. اما زمانی که او از مسافرت اروپا بازگشت بیشتر شایستگی خود را نسبت به مظاهر تمدن غرب نشان داد تا اندیشه سیاسی غرب. او کشف حجاب زنان و واردات کالاهای لوکس را در اولویت و آزادی بیان، قانون و نظارت را فرع قرار داد، در نتیجه حبیب الله کلکانی با پشتیبانی روحانیون حکومت او را سرنگون کردند.

تا پایان دوره‌ی زمامداری شاه امان الله خان به خوبی می بینیم که نبض تفکر توسعه در دست مشروطه خواهان است، اما در دوران زمامداری حبیب الله کلکانی و نادر شاه، دوران خفقان و استبداد اجازه‌ی بروز هیچ گونه تفکر توسعه‌ی را نداد ولی با به قدرت رسیدن ظاهر شاه، افغانستان وارد فرآیند دموکراتیک شدن شد و یک توسعه سیاسی را تجربه کرد، این بار نبض تفکر توسعه در دستان دموکراسی خواهان بود. البته این فرآیند با فراز و فرود هایی مواجه شد. سه نخست وزیر ظاهر شاه،



توسعه از منظر چپ گرایان: انتقال جامعه‌ی سنتی افغانستان به یک جامعه‌ی سوسیالیستی

جامعه‌ی افغانستان دارای ساختار دهقانی و مناسبات قومی-قبیله‌ای است که مذهب در آن فصل الخطاب همه‌ی امور است. وجود قشر عظیمی از دهقانان بی زمین یا کم زمین و استثمار شده توسط اربابان و مالکان و نیز گسترش فقر عمومی در شهرهای بزرگی از جمله کابل، زمینه‌ی اقتصادی ترویج ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی را فراهم می‌کرد، همچنین وجود اشرافیت سلطنتی و قومی-قبیله‌ای دراز مدت در افغانستان و انحصار قدرت در یک خاندان خاص و محرومیت همیشگی سایر قبایل و اقوام، نوآندیشانی همچون نور محمد تره‌کی، ببرک کارل و امین را بیشتر به سمت انجام یک انقلاب سوسیالیستی در راستای تغییرات سیاسی و اجتماعی تشویق می‌کرد (شفایی: ۱۸۰-۱۹۱). از نظر آنها این تغییرات باعث توسعه‌ی افغانستان از یک کشور سنتی و عقب مانده به یک کشور مدرن می‌شد. رؤا درباره‌ی این روش از مدرنیزاسیون می‌گوید: "دگرگونی اجتماعی، ریشه‌ای و اساسی، اسطوره‌ای بود که انقلاب اکتبر الگوی آن به شمار می‌رفت. دستیابی به قدرت بروکراسی بالقوه نه تنها از راه تفوق دولت امکان پیشرفت می‌یافت، بلکه اثبات‌گرایی ساختگی در پس مارکسیستی ساختگی پنهان شد و سرانجام شیفتگی به شمال (منشأ تجدد) که شوروی تنها الگوی شناخته شده آن برای انقلابیون بود، وجود داشت. بالاتر از همه تقلید از شوروی‌ها این نوید را می‌داد که اندیشمندان در این دگرگونی اجتماعی به عامل سیاسی تبدیل شوند. روشنفکران تصور می‌کردند که فقط یک حزب واحد و بروکراسی قدرتمند و اقتصاد کنترل شده دولتی می‌تواند آنها را بر اریکه قدرت بنشاند (روا، ۱۳۷۲: ۷۶).

انقلاب در سال ۱۹۷۸ انجام شد و حزب دموکراتیک خلق افغانستان به قدرت رسید. این انقلاب که در واقع یک کودتا بود، نظام جمهوری تازه تأسیس محمد داود خان را سرنگون کرد. اما این انقلاب، ضد انقلاب سنتی خود یعنی طبقه‌ی روحانیت منتقد را داشت که با توجیه اشرافیت سنتی و مالکیت اربابان مانع از تغییرات سیاسی و اجتماعی در راستای شکل‌گیری جامعه‌ی سوسیالیستی می‌شد. بنابراین حزب دموکراتیک خلق، استراتژی

توسعه‌ی خود را با چشم انداز از بین بردن این مانع چنین تدوین کرد:

۱. تغییر نظام و تفکر اجتماعی: یعنی گذار از اسلام به سوسیالیسم و گذار از نظام و تفکر قبیله‌ای و طایفه‌ای به نظام و تفکر سوسیالیستی،
۲. تغییر ساختار اقتصادی: یعنی عبور از نظام فئودالیسم و سرمایه داری سنتی به اقتصاد و ساختار سوسیالیستی. فئودالیسم جزبی از نظام قومی و قبیله‌ای نیز به شمار می‌رود و از یکدیگر جدایی ناپذیرند.

۳. برای عبور از دو ساختار بالا، تغییر برنامه‌ها و منابع آموزشی و اجرای آموزش‌های جدید بر مبنای تفکرات سوسیالیستی امری الزامی بود. لذا برنامه‌های اسلامی از رادیو و تلویزیون حذف شده و تدریس مواد درسی مذهبی در دانشگاه‌ها و مدارس ممنوع گردید (علی آبادی، ۱۳۷۳: ۱۶۳-۱۶۵).

در راستای همین استراتژی، اولین اقدام حزب پس از به قدرت رسیدن صدر و فرامین انقلابی ۱۲ جولای و ۲۸ نوامبر ۱۹۷۸ برای انجام اصلاحات ارضی و جلب حمایت اقشار ستمدیده بود (شفایی ۲۱۷). اما از آنجا که این استراتژی براساس دکترین‌های ایدئولوژیکی وارداتی از حزب کمونیست شوروی طرح ریزی شده و همچنین اختلافات نظری و قومی شدید در میان اعضای دو شاخه‌ی اصلی حزب دموکراتیک خلق ایجاد کرد، این استراتژی توسعه‌ی به زعم خودشان برنامه اصلاحات راه به جایی نبرد و نه تنها حمایت توده‌ها را جلب نکرد بلکه باعث شکل‌گیری قیام‌های مردمی و مبارزات مسلحانه‌ی اسلام‌گرایان شد.

توسعه هویت اقوام محروم از قدرت در چهار چوب گفت‌وگو اسلام‌گرایی

اسلام‌گرایی یک ایدئولوژی همانند لیبرالیسم و سوسیالیسم است با این تفاوت که اسلام در این ایدئولوژی یگانه راه حل برای دین (اعتقاد)، دنیا (شیوه‌ی کامل زندگی) و دولت (یک نظم سیاسی) پنداشته می‌شود. اسلام‌گرایی در افغانستان با شکست لیبرالیسم بومی دهه‌ی ۱۹۳۰ و سوسیالیسم جهان‌سومی در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکل گرفت و پس از مدت کوتاهی به پنج شاخه اصلی شیعیان، اخوانی‌ها، سلفی‌ها، دیوبندی‌ها و وهابی‌ها تقسیم شد که همگی دارای احزاب و نفوذ قومی مخصوص به

تجارت جهانی به مثابه‌ی سمبل قدرت نظام سرمایه داری جهانی و انتساب طراحی این عملیات‌ها به پایگاه‌های القاعده در افغانستان از طرف سازمان اطلاعاتی آمریکا CIA، چشم متحیر همه جهان به افغانستان دوخته شد که چرا و چگونه از دل یک کشور فقیر جهان سومی محصور در خشکی که همواره محل نزاع ابر قدرت‌ها بوده و اخیراً درگیر جنگ داخلی شده، چنین عملیات پیچیده‌ای طراحی و در قلب تپنده اقتصاد جهانی یعنی در نیویورک اجرا شده است؟ به نظر نگارنده جامعه جهانی برای پاسخ منطقی به این سوال به این درک رسیده بود که ریشه‌ی اصلی تروریسم وارداتی از جهان عرب به افغانستان، بحران عدم توسعه‌ی این کشور است. به عبارت بهتر در کشور های توسعه یافته این درک حاصل شد که در نبود یک دولت با ثبات و پیش‌بینی پذیر و به تبع آن یک سیستم امنیتی کارآمد ملی در افغانستان، جغرافیای این کشور به محل امنی برای سازمان‌های تروریستی تبدیل می‌شود که به راحتی با استفاده از فقر عمومی موجود در افغانستان و احساسات مذهبی افغان‌ها به کادر سازی و جذب نیرو می‌پردازند. بنابراین در جهان غرب این حقیقت آشکار شده بود که بحران عدم توسعه کشور جهان سومی‌ای به نام افغانستان به کل نظام سرمایه داری جهان منتقل شده و حیات آن را تهدید می‌کند، لذا این بحران دیگر نه بحران افغانستان بلکه بحران کل نظام سرمایه داری جهانی است.

چگونگی فهم جامعه‌ی جهانی از بحران توسعه نیافتگی در افغانستان و پیامدهای آن

درباره‌ی خود مفهوم بحران می‌توان گفت: "بحران یعنی یک پیوند و اتصال حساس و حیاتی در فرآیندی برگشت ناپذیر که در آن تغییری رادیکال ضرورت یافته است." (بروژن هتنه، ۱۳۸۱ ش: ۳۰) بنابراین بحران دوره‌ای از دگرگونی یا انتقال است که شروع خود را همچون علامت‌های بیماری در یک سیستم نشان می‌دهد و اگر درباره‌ی تشخیص نوع این بیماری و درمان‌های آن هیچ اجماعی شکل نگیرد، حل بحران بدون کنش انسانی آگاهانه برای کنترل پیامدهای آن رخ خواهد داد و این بدان معناست که انتقال بیش از حد دردناک خواهد بود و زمانی این درد بیشتر و بیشتر می‌شود که سیستم مبتلا به بحران، الگوی حرکتی خاص خودش را نداشته باشد. جوامع علمی کشورهای توسعه یافته مسئله و بحران توسعه نیافتگی را همواره از منظر خودشان یعنی از منظر توسعه یافتگی درک می‌کنند و این نقطه نظر باعث تولید تئوری‌های توسعه‌ای می‌شود که در آن توسعه مشروط به انتقال از سنت‌ها به فرمی از مدرنیته‌ی مدنظر کشورهای توسعه یافته است بدون توجه به وجود و عدم وجود الگوی حرکتی خاص آن جامعه. لازم به ذکر است در این

خود بودند. این احزاب در طول دوران جهاد علیه شوروی در پیشاور مستقر و پس از شکست شوروی و ورودشان به کابل، بنابر رقابت‌های قومی و خوانش‌های متفاوت‌شان از اسلام با یکدیگر وارد جنگ‌های خونین شدند.

توسعه در میان این احزاب اسلام‌گرا بیشتر جنبه تثبیت و انکشاف هویت قومی از طریق مفاهیم قرآنی مانند برادری و برابری را داشت. هر کدام از اقوام بعد از قرن‌ها استبداد اینک مجال برای ابراز وجود در بستر جریان اسلامی جهاد را داشتند. به طور مثال حزب جمعیت اسلامی به رهبری پروفیسور ربانی که تحت تأثیر اخوان المسلمین مصر قرار داشت، به گونه‌ای خواستار برابری اقوام افغانستان در ساختار قدرت بود و در همین راستا دومین فرد تاجیک در تاریخ افغانستان بود که به قدرت رسید. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی هم هدف فعالیت‌های خود را این چنین توصیف کرد: "ما خواهان آن هستیم که هزاره بودن دیگر جرم نباشد."

تا اینجا ما به روند ورود تفکر توسعه در دوره سلطنت و ورود ایدئولوژی‌های توسعه در دوره‌ی مارکسیست-لنینیست‌ها با هدف ایجاد یک جامعه سوسیالیستی در دوره احزاب جهادی اسلام‌گرا با هدف احیای هویت‌های قومی در بحران پرداختیم و دیدیم که هیچ کدام از آنها باعث ظهور عقلانیت توسعه در افغانستان نشدند. اینک وارد دوره‌ی جدیدی در افغانستان خواهیم شد که در آن دو مفهوم تروریسم و توسعه به هم پیوند می‌خورند.

پیوند مفهوم تروریسم و توسعه در افغانستان

هنگام ورود اندیشه‌های اسلام‌گرا از دنیای عرب به افغانستان در دوران جهاد، بعضی از مجاهدین مانند اسامه بن لادن نیز همراه با این اندیشه‌ها وارد افغانستان شدند تا به تعبیر خودشان در امر مقدس جهاد در کنار برادران افغان خود قرار بگیرند، از طرف دیگر همزیستی بعضی از افغان‌ها در کنار اعراب و ازدواج با آنها نسلی از عرب-افغان‌ها را پدید آورد که حامل اندیشه‌ی سلفی و وهابی به داخل افغانستان بودند و تأثیرات مهمی در آینده بر استراتژی کشورهای توسعه یافته در قبال افغانستان داشتند. جرجس می‌گوید: "افغان‌های غیر جهادی از راه همنشینی با عرب افغان‌ها که بیشتر پیرو اندیشه‌های سلفی و وهابی بودند و هم چنین نزدیکی با گروه‌های جهادی سازمان یافته مانند "جهاد" و "جماعت اسلامی" مصر، اسلام‌گرایان الجزایر، جماعت اسلامی پاکستان و حرکت الانصار کشمیر به تدریج کشیده شدند" (Gerges, ۲۰۰۵: ۸۴). این ارتباطات میان جهان عرب و افغانستان بذری بود که در درخت طالبان و القاعده میوه داد و افغانستان را به پایگاه اصلی تروریسم در جهان تبدیل کرد. بعد از حملات یازده سپتامبر و فرو ریختن نمادین برج‌های

تولید ملی و هم در خارج از طریق مشارکت در اقتصاد جهانی به وجود می آید که در نهایت این مازاد باید در سه صندوق امنیتی، سرمایه گذاری و رفاهی تقسیم شود» (پروژن هتته ۱۳۸۱: ۵۳)، خطای دولت در افغانستان دقیقاً در این جا بود که این پشتوانه را بر کمک های خارجی استوار ساخت.

ایدئولوژی های وارداتی مانع از ظهور عقلانیت توسعه و راه عبور از این مانع

بنابر مطالبی که تاکنون گفته شد، ظهور یک جریان جدید در تاریخ افغانستان کاملاً محسوس است: جریان ورود و شکست ایدئولوژی های وارداتی از کشور های توسعه یافته به منظور حل بحران توسعه نیافتگی. علت این شکست در خود مفهوم ایدئولوژی و وارداتی نهفته است. ما با یک دستگاه نظری (مجموعه ای از باورها) مواجه ایم که جهان را بر اساس مبانی معرفت شناختی جامعه ی خودش تبیین می کند و سپس از طریق تبلیغات وارد افغانستان شده و سعی دارد با پاسخ های از پیش تعیین شده ی خارجی مسائل برخاسته از بحران های داخلی افغانستان را حل کند و اولین پاسخ از پیش تعیین شده نیز تأسیس یک دولت ملت ساز و برنامه ریز است. این نحوه ی پاسخگویی نتیجه ای جز پاک کردن صورت مسئله اصلی بحران و عمیق تر کردن بحران ندارد زیرا جوامع توسعه نیافته را وارد یک دور باطل می سازد، به این ترتیب که برای ملت سازی و توسعه ی ملی به دولت نیاز است و دولت نیز بدون بستر ملی هیچ گاه کارآمد نخواهد بود. بنابراین برای خروج از این دور باطل و بحران ابتدا باید این پرسش را پاسخ داد که توسعه برای چه کسانی؟ و پاسخ به این سوال تا حد زیادی وابسته به عقلانیت آن مردمی است که در بحران توسعه نیافتگی غرق هستند.

در افغانستان بعد از یازده سپتامبر با وجود تمام ناکارآمدی های دولت ما شاهد ایجاد و رشد یک جامعه علمی در کنار رسانه های دیداری و مکتوب هستیم که در حال پدیدار ساختن عقلانیت لازم برای پاسخ گویی به پرسش بالاست، امری که در دوره های گذشته به گستردگی امروز نبود. خود شناسی تاریخی-تمدنی و فرهنگی و الگوی حرکتی خاص جامعه افغانستان، هر چند ممکن است در افغانستان به درازا بکشد ولی نقطه ی شروع عقلانیت توسعه خواهد بود.

نتیجه گیری

هر راه ثمر بخشی برای عبور از بحران توسعه نیافتگی در افغانستان، در خود این کشور است. این راه می بایستی از طریق پدیدار شدن عقلانیتی کشف شود که در بستر تمدنی سرزمین افغانستان، در ادوار تاریخی مختلف شکل گرفته است. این عقلانیت آشکار کننده هویت و منش اصیل ساکنان سرزمین افغانستان بوده و به خوبی می تواند نسبت خود را با دنیای مدرن مشخص کرده و خویش را با توجه به مقتضیات عصر حاضر باز تولید کند.

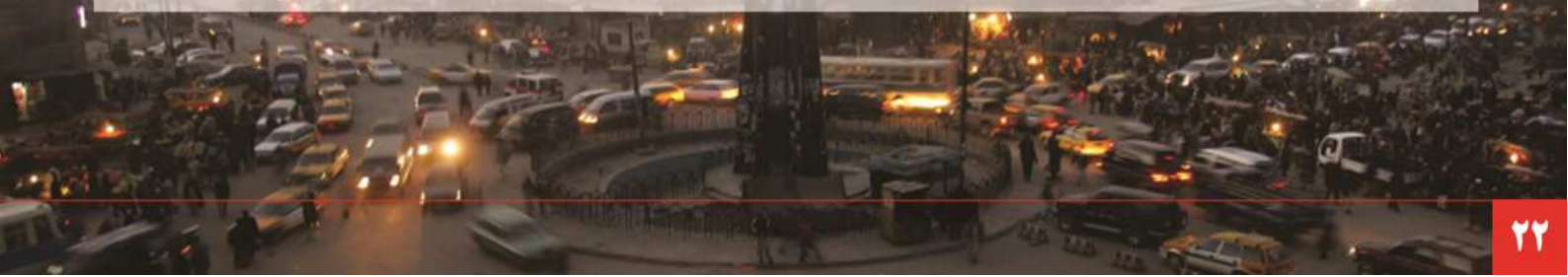
الگوی حرکتی خاص آن جامعه، لازم به ذکر است در این تئوری های توسعه نوعی وابستگی نهفته است.

در گذشته ی افغانستان پس از کودتای کمونیستی در سال ۱۹۷۸، حزب دموکراتیک خلق در استراتژی های توسعه ی خود کاملاً از تئوری توسعه ی حزب کمونیست شوروی برای منتقل کردن جامعه ی سنتی افغانستان به یک جامعه ی سوسیالیستی استفاده کرد که نتیجه ی آن به راه افتادن جوی خون بود که به دور از انتظار هم نبود زیرا تئوری توسعه ی مارکسیستی به حدی ناشیانه در افغانستان اجرایی شد که حتی خودش را نقض کرد. ظهور طبقه ی اشراف جدید در سران و اعضای حزب، رقابت های قومی میان اعضای حزب، فقدان مشارکت دهقانان و کارگران و از همه مهمتر دلبستگی اتوپیایی به یک مدل رشد ناپایدار وابسته، همه نتایج تناقض آمیز این تئوری توسعه بر خواسته از ایدئولوژی مارکسیستی بود.

اکنون ایالات متحده و سایر متحدینش در افغانستان که امروزه در ادبیات سیاسی این کشور با اصطلاحات "دوستان بین المللی" و یا "جامعه ی جهانی" شناخته می شوند، تا حد زیادی همان روش حزب کمونیست شوروی را در پیش گرفتند: دولت به مثابه راه حل. حزب کمونیست شوروی سعی داشت از طریق کودتا و استقرار یک نهاد بروکراتیک قوی به نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان، دولتی برقرار سازد تا مجری تئوری های آنها باشد. ایالات متحده نیز پس از حملات یازده سپتامبر و حضور نظامی اش در افغانستان به همراه کشور های عضو ناتو و بعد از برگزاری کنفرانس بن و لویه جرگه در سال های ۲۰۰۱-۲۰۰۲ از دولت جمهوری اسلامی افغانستان به ریاست جمهوری حامد کرزی اعلام پشتیبانی کرد به امید آن که این دولت خالق ملت (پروژه ی ملت سازی) باشد و هم برای یک نظام دموکراتیک برنامه ریزی کند و توسعه سیاسی را رقم بزند. دولت برای نیل به این منظور موظف بود این سه اصل را محقق کند:

- کنترل سیاسی- نظامی انحصاری بر جغرافیای سرزمینی افغانستان،
- دفاع از افغانستان در برابر داعیه های ممکن و احتمالی از بیرون،
- ایجاد رفاه مادی و مشروعیت سیاسی در افغانستان.

هیچ کدام از این سه اصل در طول بازه ی زمانی ۲۰۰۱-۲۰۱۹ محقق نشده و اشتباهات حزب دموکراتیک خلق دوباره تکرار شد. ظهور اشرافیت دولتی در خانواده های مجاهدین و تکنوکرات های تحصیل کرده در غرب، بروز اختلافات و کشمکش های قومی در تمام نظام اعم از دولت و پارلمان، دلبستگی، اعتماد و وابستگی بیش از حد به کمک های خارجی برای توسعه، نمود های بارز دولت کنونی افغانستان است که مورد آخر بزرگترین اشتباه آن محسوب می شود زیرا "پشتوانه ی هر پروژه ی ملت سازی و توسعه در دنیا یک مازاد اقتصادی است که هم در داخل از طریق



مقاله

بگرام نگاه ما

نگاهی گذرا به تصورات قالبی اقوام در افغانستان

رضا عطایی
کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای
دانشگاه تهران
rezaataei1375@ut.ac.ir



پیش چشم‌داشتی شیشه‌ی کبود
زان سبب عالم کبود می‌نمود
گر نه کوری، این کبودی دان ز خویش
خویش را بد گو، مگو کس را تو پیش

"مولانا"

نحوه‌ی تعامل و ارتباط افراد و گروه‌های هویتی در درون یک جامعه، ریشه‌های عمیقی در تصورات قالبی‌شان از یکدیگر دارد. رابطه‌ی ارگانیک میان شناخت، احساس و آمادگی برای عمل (تمایل) مثلثی را تشکیل می‌دهد که با توجه به آن می‌توان چرایی و چگونگی «تعامل متقابل» افراد یک جامعه را فهم و تجزیه و تحلیل نمود. از این میان، تصورات قالبی متقابل افراد و گروه‌ها از هم، نقش بسیار مهم و تأثیرگذاری در انسجام یا انفصال «هویت جمعی» در یک جامعه دارد که مورد اهتمام اندیشمندان علوم اجتماعی به خصوص روان‌شناسان اجتماعی-سیاسی می‌باشد. همه ما در ذهن خود حامل «الگوها» یا «کلیشه‌هایی» (تصاویر و تصورات قالبی ذهنی) هستیم که در برخورد با طیف گسترده‌ای از شرایط، مردم، نهادها، حکومت‌ها و ملیت‌ها به کار می‌گیریم. کلیشه‌ها (تصورات قالبی) خطرناک‌اند زیرا براساس داده‌ها، معرفت و تجربه‌ای محدود به اخذ نتایجی، کلی می‌پردازند.

شاید همه ما شاهد مجموعه‌ی منتخبی از واقعیات باشیم اما شکل بندی‌های شخصی و تجارب متفاوت‌مان باعث می‌شود که به رأی خود برای همان واقعیات اهمیت نسبی متفاوتی قائل شویم (فولر، ۱۳۹۶: ۱۲).

اهمیت این موضوع و تطبیق و بررسی آن در کشوری همانند افغانستان که گستردگی و تنوع فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در آن، این کشور را بدل به «موزه‌ای از اقوام» و «رنگین‌کمانی از هویت‌های پریشان» گوناگون نموده است، دو چندان می‌شود. تصورات قالبی (stereotypes) پدیده‌ای فراگیر در کلیه تعاملات اجتماعی است که به واسطه تعلق افراد به گروه هویتی خاص (جنسیت، نژاد، طبقه، قوم، محل زندگی و ...)، گزاره‌هایی غیر منصفانه و کلی به آنها نسبت داده می‌شود زیرا غالب افراد جامعه تصورات و

پنداشت‌های خود را نه از راه درک و تجربه مستقیم عینی، بلکه بر پایه باورها و نگرش‌های پیرامون خود یا به اصطلاح آنچه «همه می‌گویند» اخذ می‌کنند. چگونگی شکل‌گیری تصورات قالبی و پیش‌داوری، متأثر از عوامل مختلف شخصیتی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است (نظری، ۱۳۹۲: فصل اول)، (نظری، ۱۳۹۵: ۵۱۹). مشخصه تصور قالبی، کوشش برای درک نیست، بلکه کوشش برای محکوم کردن یا ستودن طبقه‌بندی (مرز میان خود و دیگری) است. تصور قالبی، قضاوت ارزشی می‌کند و رنگ عاطفی شدیدی دارد. به جای توصیف ساده تفاوت‌ها، ارزیابی اخلاقی آن تفاوت‌ها، ارائه می‌شود. افراد به دلیل این طبقه بندی، خوب یا بد در نظر گرفته می‌شوند (شارون، ۱۳۷۹: ۳۰۸).

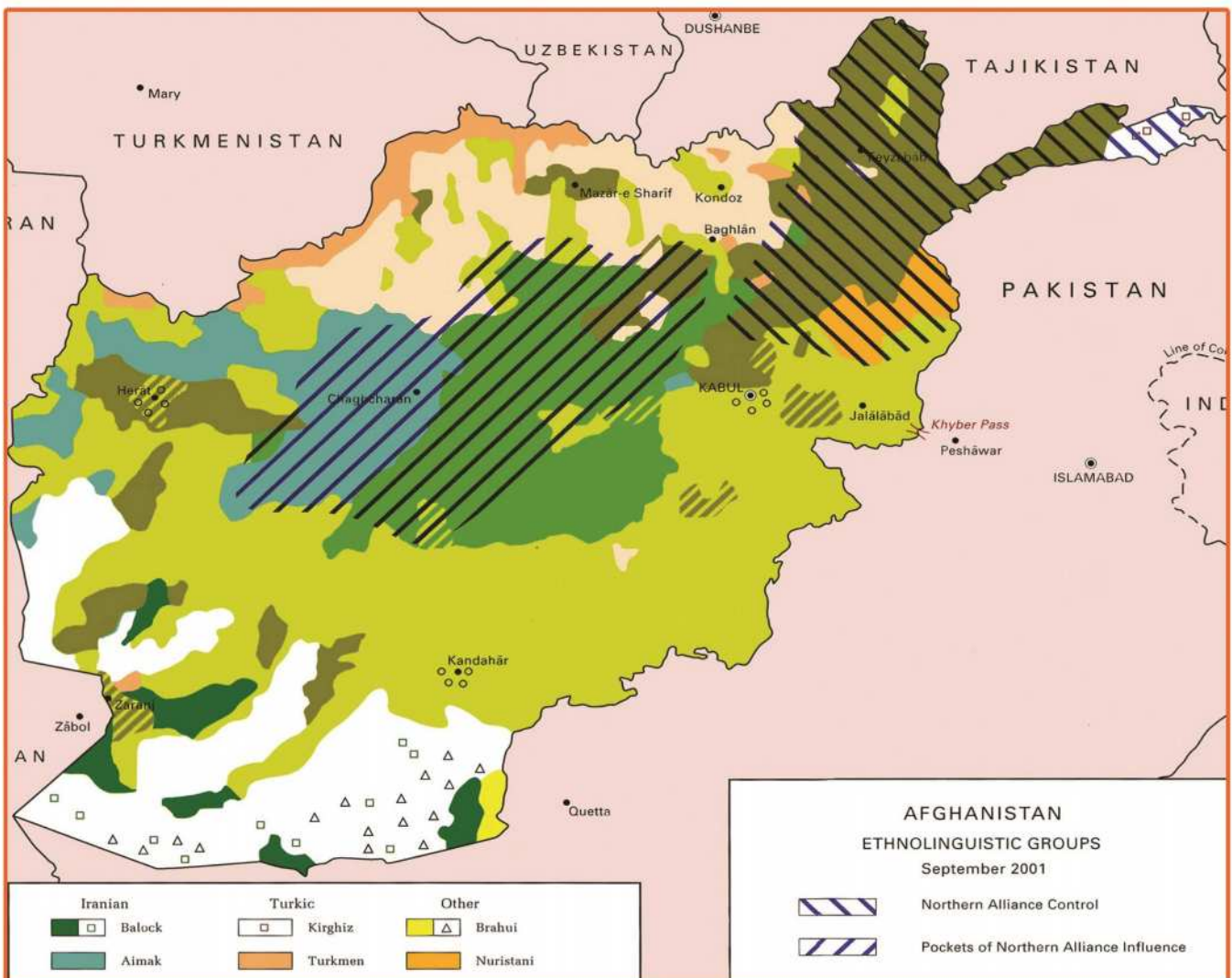
همانطور که ذکر شد مسلماً یکی از جاهایی که تصورات قالبی ظهور و بروز آشکاری دارد و بلکه می‌تواند از آثار و پیامدهای آن باشد در روابط میان گروه‌های قومیتی در درون یک جامعه است. بورس کوئن در این زمینه می‌نویسد که تصورات قالبی در جوامع مختلف نسبت به برخی از گروه‌های قومی، نژادی یا محلی بروز می‌کند. در بسیاری از کشورها، تصورات قالبی عامه از قبیل نسبت دادن هر یک از صفات سادگی، زرتنگی، مهمان‌نوازی و تعصب به ساکنان هر یک از مناطق جغرافیایی کشور، وجود داشته، اما واقعیت این است که این صفات، به طور انحصاری در هیچ یک از این مناطق عمومیت ندارد (کوئن، ۱۳۹۵: ۴۰۶). روان‌شناسان اجتماعی بر این باورند که تصورات قالبی بیش از آنکه برآمده از واقعیت‌های عینی و منتج از آن تلقی شود، تصاویری دانسته می‌شود که در «ذهن» ما نقش بسته است و دیدگاه‌های ما را از جهان اجتماعی شکل می‌دهد. این تصاویر، نشانه‌هایی اغلب منفی را بازنمایی می‌کند که ما به عنوان خصیصه‌های گروه‌های اجتماعی و اعضای آنها تلقی می‌کنیم. بنابراین، هنگامی که درباره آن گروه فکر می‌کنیم، آن خصیصه «ناخودآگاه» به ذهن ما خطور می‌کند (نظری، ۱۳۹۲: فصل اول).

در افغانستان نیز تصورات قالبی غالباً منفی و مخرب گروه‌های قومیتی از هم سبب شده است که نه تنها هیچگاه ارتباط سازنده‌ای بین اقوام شکل نگیرد، بلکه با توجه به عوامل دیگر، همیشه شاهد نزاع و درگیری میان اقوام این کشور باشیم. شاید

مهمی در برقراری ارتباط، دوری گزیدن، نفی و حتی حذف یکدیگر داشته است. تاریخ چند دهه اخیر افغانستان که با آن فاصله چندان هم نداریم و بلکه در ادامه همان هستیم بیش از آنکه روایت خون و شمشیر باشد، روایت تصورات قالبی گروه‌های هویتی جامعه افغانستان نسبت به یکدیگر است. محسن مخملباف نویسنده و کارگردان ایرانی توصیف جالبی از جو و فضای حاکم بر جامعه افغانستان در مقایسه با جامعه ایرانی دارد اینکه در کشور ایران همه ما اول ایرانی هستیم و ناسیونالیسم و وجه اول برداشت ما از هویت عمومی ماست. در افغانستان، همه اول عضوی از یک قومند و قومیت وجه اول هویت آنهاست و این بارزترین تفاوت روح یک ایرانی با روح یک افغان است (مخملباف، ۱۳۸۱: ۲۲). توصیفات محسن مخملباف در جریان ساخت فیلم «سفر قندهار» محصول سال ۱۳۷۹ که چند ماهی میان مهاجران افغان مقیم در اردوگاه‌های کنار مرز ایران و افغانستان بوده است، بهتر می‌تواند تصاویر ذهنی و تصورات قالبی افغان‌ها نسبت به هم را نشان دهد حتی افغانیان مهاجر که مدت ده سال است در شرایط سخت اردوگاهی ایران زندگی می‌کنند، حاضر نیستند «هویت ملی» خود را به عنوان «افغان» بپذیرند و هر یک با نام پشتون، تاجیک و هزاره هنوز حتی در اردوگاه‌های آوارگی با هم درگیرند.

بهترین مصداق در این زمینه این باشد که مردم در افغانستان هنگام شنیدن، نه به دنبال «اعتبار سخنان» که درصدد کشف «تبار سخنان» هستند. آنتونی گیدنز تعصبات و تعارضات قومی را با توجه به مفهوم تصورات قالبی اینطور مورد تحلیل قرار می‌دهد که تفکر قالبی (stereotypical thinking) اگر از لحاظ محتوای عاطفی خنثی بوده و از منافع فرد مربوط به دور باشد، ممکن است بی‌زیان شود. برای مثال، انگلیسی‌ها ممکن است درباره این که آمریکایی‌ها چگونه هستند عقاید قالبی داشته باشند، این امر شاید برای اکثریت مردم هر دو ملت هیچ‌گونه اهمیتی نداشته باشد. آنجا که تصورات قالبی (stereotypes) با اضطراب یا ترس مرتبط است، وضعیت ممکن است کاملاً متفاوت باشد. تصورات قالبی در چنین شرایطی معمولاً با نگرش‌های خصمانه یا نفرت نسبت به گروه مورد بحث آمیخته است. برای مثال، یک فرد سفید پوست ممکن است معتقد باشد که همه سیاهان تنبل و کودن هستند و از این اعتقاد برای توجیه نگرش‌های تحقیرآمیز نسبت به آنها استفاده کند (گیدنز، ۱۳۸۷: ۲۸۲-۲۸۱).

تصورات قالبی نقش بسته در اذهان مردم افغانستان در گروه‌های هویتی و قومیتی نسبت به هم، در طول تاریخ این کشور نقش



سفیران جوان افغانستان و پاکستان برای صلح

دسولې لپاره دافغانستان او پاکستان ځوان سفیران

AFGHAN & PAKISTANI YOUTH AMBASSADORS FOR PEACE



Cultural Art Festival

جسوار فرهنگي - هنري صلاح مطلقا می



هنوز هم افراد اقوام با هم ازدواج نمی کنند، با هم داد و ستد تجاری ندارند و بر سر کوچکترین نزاعی، خطر خونریزی های دسته جمعی بروز می کند. بازی کودکان پشتون و هزاره در کوچه های همدیگر به راحتی میسر نیست و گاه به خشونت کودکان یک قوم علیه کودکان قوم دیگر می انجامد. تاجیک و هزاره، بزرگترین دشمن خود را در روی کره زمین، پشتون ها می دانند و پشتون ها بزرگترین دشمن خود را تاجیک، ازبک و هزاره. در این اردوگاه علی رغم مریضی های فراوان و نبود دکتر، وقتی دکتری از شهر آورده شد، نپذیرفتند که اول بیماران در خطر بیشتر معاینه شوند و بعد بیماران در خطر کمتر. تنها نظمی که مورد قبول واقع شد «نظم قومی» بود. خودشان مقرر کردند یک روز بیماران هزاره، یک روز بیماران پشتون و تازه در قوم پشتون طبقه بندی هایی وجود داشت که آنها هم حاضر نبودند در یک روز به طور مشترک به درمانگاه بیایند. برای صحنه هایی که به سیاهی لشکر احتیاج داشتیم بایستی تصمیم می گرفتیم که آنها را یا از بین هزاره ها برگزینیم یا از بین پشتون ها (مخملباف، ۱۳۸۱: ۲۴-۲۳).

تصورات قالبی در برابر استدلال مخالف، سخت مقاومت می کند و فردی که دارای باورهای قالبی است، همواره دچار تعصب می شود (کوئن، ۱۳۹۵: ۴۰۵) زیرا تعصب نگرشی است نسبت به دسته ای از افراد که باعث می شود کنشگر بر ضد افرادی که در آن دسته قرار گرفته اند، تبعیض روا دارد (شارون، ۱۳۷۹: ۳۱۰). تعصب (prejudice) به عقاید یا ایستارهایی اطلاق می شود که اعضای یک گروه نسبت به گروه دیگری دارند، اما تبعیض (discrimination) به رفتارهای بالفعل در قبال گروه دیگری اطلاق می شود. نژادپرستی (racism) یعنی تعصب مبتنی بر تمایزهای جسمانی ای که از نظر اجتماعی اهمیت دارد. نژادپرست کسی است که معتقد است برخی از افراد به دلیل تفاوت های نژادسازی شده برتر یا پست تر از دیگران هستند. نژادپرستی در بطن ساختار و عملکرد جامعه ریشه می دواند (گیدنز، ۱۳۹۳: ۳۶۶-۳۶۴).

تصورات قالبی با مفهوم 'ارزش ها' و 'قضاوت ارزشی' نیز بسیار مرتبط است، زیرا ارزش ها، تصویری از آنچه خوب است و آنچه خوب نیست را بازتاب می دهند. ارزش ها همان معیارهایی هستند که افراد درباره کنش های خود و کنش های دیگران با مقایسه با آنها، قضاوت می کنند. ارزش ها به ما می گویند که مردم چه هدف هایی را باید جست و جو کنند، چه چیزی لازم است و چه چیزی ممنوع است، چه چیزی شرافتمندانه و چه چیزی شرم آور است و چه چیزی زیبا و چه چیزی زشت است (شارون، ۱۳۷۹: ۱۹۴). قضاوت درباره دیگران نشان می دهد که تا چه میزان و چگونه ارزش ها وارد زندگی اجتماعی ما می شوند. ما دیگران را بر اساس قضاوت های ارزشی ای که می کنیم حس دوستی، تنفر و دشمنی داریم. اما همانطور که درباره تصورات قالبی ذکر شد، قضاوت های ارزشی هم صرفا بیان ترجیحات هستند نه واقعیات (شارون، ۱۳۷۹: ۱۹۶). خالد حسینی در رمان بادبادک باز به خوبی توانسته است تصورات قالبی و قضاوت های ارزشی پشتون ها نسبت به اقوام دیگر و به خصوص هزاره ها را ترسیم و توصیف کند. گزاره هایی چون هزاره های مغولی، هزاره های موش خور، هزاره بی سواد، بابالوی (لولوخور خوره) پخ دماغ، سرزمین پشتون ها و ... صرفا دیالوگ شخصیت های خیالی در یک رمان نیست بلکه مبین تصور قالبی پشتون هاست (حسینی، ۱۳۹۶: ۴۵-۱۴). یکی از شخصیت های رمان به نام 'آصف' که تجسم یک پشتونیزم تمام عیار است به «حسن» که شخصیت هزاره داستان است می گوید که افغانستان سرزمین پشتون هاست، همیشه بوده و همیشه خواهد ماند. افغان های واقعی ما هستیم، افغان های خالص، نه این پخ دماغ ها. قوم او وطن ما را آلوده و خون ما را ناخالص می کنند. شما ننگ افغانستانی (حسینی، ۱۳۹۶: ۴۶-۴۵).

وضعیتی که خالد حسینی در قالب رمان ترسیم می کند، گیدنز با مفهوم تصور قالبی تحلیل می کند. او معتقد است تصورات قالبی نوعی مکانیسم «جا به جایی» یا «بلاگردانی» (displacement)

ثمره و نتیجه تصورات قالبی گروه‌های مختلف هویتی و قومیتی در افغانستان، همان توصیفی است که سر جان ویلیام کای در سال ۱۸۵۱م در جریان «بازی بزرگ» از افغان‌ها داشته است که امروز هم برایمان محسوس و مشهود است. چنین می‌نماید که افغان‌ها ضمن برخورداری از صفات شجاعت، استقلال، نوعی کینه‌جویی پرتلاطم، برای موجودیت خود به توالی ثابتی از منازعات داخلی وابسته‌اند... آنها چیزی به نام خوشبختی نمی‌شناسند و در هر پدیده‌ای جز کشمکش چیزی نمی‌بینند. در میان چنین مردمی، جنگ داخلی گرایش به استمرار خود دارد... اما در کنار سایر ملت‌های آسیایی به صداقت و درستکاری معروف‌اند (فولر، ۱۳۹۶: ۲۵۲).

منابع

۱. حسینی، خالد (۱۳۹۶)، بادبادک باز، ترجمه مهدی غبرایی، تهران: نیلوفر.
۲. شارون، جوئل (۱۳۷۹)، ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
۳. فولر، گراهام (۱۳۹۶)، قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
۴. کوئن، بورس (۱۳۹۵)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلام عباس توسلی و رضا فاضل، تهران: سمت.
۵. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
۶. گیدنز، آنتونی و کارن بردسال (۱۳۹۳)، جامعه‌شناسی، ویراست چهارم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی.
۷. مخملباف، محسن (۱۳۸۱)، بودا در افغانستان تخریب نشد از شرم فرو ریخت، تهران: طرح نو.
۸. نظری، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، تصورات قالبی و روابط بین گروه‌های هویتی: ارزیابی پیمایشی و مقایسه‌ای، تهران: دانشگاه تهران.
۹. نظری، علی‌اشرف (۱۳۹۵)، «دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری پیش‌داوری و تصورات قالبی در بین گروه‌های هویتی، مطالعه موردی: دانشجویان دانشگاه تهران»، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۶، شماره ۲، تابستان، صص ۵۳۰-۵۱۵.
۱۰. هاشمی‌مقدم، امیر (۱۳۹۷)، سفر به سرزمین آریایی‌ها، سفرنامه افغانستان، تهران: سپیده‌باوران.

هستند که به وسیله آنها احساس خصومت یا خشم متوجه چیزهایی می‌شود که ریشه واقعی این احساسات نیستند. بلاگردانی یا جا به جایی زمانی رخ می‌دهد که در میان افراد یک قوم یا یک کشور، ناکامی‌های فراوانی به وجود می‌آید. این افراد چون نمی‌توانند منشاء اصلی ناکامی‌های خود را شناسایی کنند، بار مسئولیت آن را به دوش افرادی از یک قوم و گروه دیگر انداخته و نسبت به آنها احساس ترس، نفرت و انزجار پیدا می‌کنند (گیدنز، ۱۳۹۳: ۹۹۳-۳۶۵). امیر هاشمی مقدم در سفرنامه به افغانستان آورده است که در مسیر مرز تا هرات وقتی با پیرمردی (قومیت آن شخص ذکر نشده) گفتگو می‌کرده و گفته که قصد دارد علاوه بر هرات، قندهار و غزنی و جاهای دیگر افغانستان هم برود، یکباره وسط حرفش می‌پرد و می‌گوید: می‌خواهی بروی قندهار و غزنی؟ مگر قندهار و غزنی رفتن شوخی است؟ هنوز گیر پشتون نیفتاده‌ای (هاشمی مقدم، ۱۳۹۷: ۶۸). در جای دیگری از سفرنامه‌اش که در محله «پل سوخته» کابل است می‌نویسد که تعداد زیادی معتاد در اطراف پل سوخته دیده می‌شود که عمدتاً هزاره هستند. هزاره‌ها می‌گویند پشتون‌ها در بین جوانان هزاره، تریاک رایگان توزیع می‌کنند تا آنها را معتاد کنند، سخنی که باورش برای من دشوار است (هاشمی مقدم، ۱۳۹۷: ۱۷۹).

اساساً «قوم‌مداری» شامل گرایش به این تصور است که فقط فرهنگ خودمان درست است و فرهنگ‌های دیگر «باید» نادرست باشند (شارون، ۱۳۷۹: ۲۰۱). برای کاهش اثرات مخرب تصور قالبی و تعدیل آن می‌توان از این راهکارهای عملی بهره جست.

- افزایش سطح آگاهی‌های افراد نسبت به ماهیت تصورات قالبی و پیامدهای آن از طریق گسترش ارتباطات بین گروه‌های هویتی مختلف در جامعه،
- تلاش مؤثر رسانه‌های دیداری، شنیداری و ارتقای عملکرد رسانه‌های جمعی،
- تلاش برای گسترش ارتباطات و پیوندهای جمعی در سطح ملی و زدودن احساس انزوا و بیگانگانی هویتی (نظری، ۱۳۹۵: ۵۲۹-۵۲۸).

علوم اجتماعی نیز در این زمینه می‌تواند مؤثر باشد. به تعبیر جوئل شارون که علوم اجتماعی می‌کوشد با طبقه‌بندی‌ها و تعمیم‌های دقیق درباره‌ی انسان‌ها ما را از تصورات قالبی رها سازد. علوم اجتماعی فرآیند پژوهش بسیار انتظام یافته‌ای است که هدف آن «تردید» در بسیاری از تصورات قالبی و تعمیم‌های بی‌چون و چرا پذیرفته شده ما است (شارون، ۱۳۷۹: ۳۱۱).

مقاله

بررسی نقش ایالات متحده آمریکا در ظهور داعش در خاورمیانه

تهیه و تنظیم: زکيه هزاره‌ای
کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شیراز
zhazara125@gmail.com



چکیده

نقش مهم گروه‌های تروریستی خصوصاً در تحولات و معادلات سیاسی خاورمیانه بسیار قابل تأمل است. به ویژه در جنگ داخلی سوریه و بحران عراق که نقش عمیق گروه تروریستی داعش آشکار است. هدف این نوشتار نیز بررسی میزان نقش آمریکا در ایجاد و قدرت یابی دولت اسلامی عراق و شام (داعش) بوده و به دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا آمریکا در ظهور داعش در خاورمیانه سهمیم بوده یا خیر و فرضیه مورد نظر این است که به نظر می‌رسد از میان دلایل مختلف حضور داعش در سوریه، عراق و در کل خاورمیانه حمایت کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی نظیر آمریکا است. این متن با استفاده از روش کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی و نیز مقالات علمی فصلنامه‌های تخصصی علوم سیاسی و با بهره‌گیری از نظریه آشوب سازنده و با رویکرد نئوواقع‌گرایی به این مهم می‌پردازد. از جمله دستاوردهای پژوهش حاضر این است که آمریکا برای تضعیف قدرت کشورهای منطقه خاورمیانه از جمله ایران، ایجاد هرج و مرج در جهت بهبود وضعیت اسرائیل و ترس از به خطر افتادن منافع اقتصادی خود در خاورمیانه و تهدید منافع منطقه‌ای‌اش به ایجاد و حمایت از داعش کمک می‌کند و اطلاعات مناسب و مفیدی برای پژوهش‌های بعدی فراهم آورده است و از این جهت که در دیگر تحقیقات عموماً نقش تمامی کشورها در تأسیس داعش بررسی شده اما در این متن فقط به نقش آمریکا پرداخته شده است، مهم و تخصصی‌تر می‌باشد.

کلمات کلیدی: آمریکا، خاورمیانه، داعش، دولت اسلامی عراق و شام.



قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌الملل، همواره به گروه‌های افراطی مانند داعش^۱، نگاهی ایزاری و دوجانبه دارند. بازیگران غربی که بازیگرانی هوشمند در میدان آنارشیک روابط بین‌الملل هستند، ضمن اینکه ساختار بندی و قواعد بازی در این میدان را نیز خود بر عهده دارند، بهتر از هر کسی می‌دانند که جریان سلفی‌گری و گروه‌های شبیه به آن که خشونت طلبی، افراط‌گرایی و داشتن قرائت‌های ارتجاعی از دین، وجوه اشتراک این گروه‌ها و تفکرات است، بیش از آنکه برای غرب چالش در برداشته باشند، فرصت آفرین هستند. از این رو، طی سال‌های گذشته و اکنون، نخست اینکه با استفاده از تهدید القاعده، حضور هژمونیک خود را در زیر سیستم امنیتی خلیج فارس تثبیت کرده‌اند، دوم با استفاده از این تهدیدات امنیتی، فضای اسلام‌هراسی را در جهان حاکم کرده و با رسانه‌های جریان غالب به آن دامن زده‌اند، سوم مشکلات داخلی خود را با ترساندن مردم‌شان از تروریسم سلفی از چشم‌ها انداخته‌اند، و چهارم هر جا که لازم بوده از قدرت نظامی سلفی‌ها به منظور پیگیری منافع خود بهره جسته‌اند. تحرکات اخیر گروه دولت اسلامی عراق و شام موسوم به «داعش» در سوریه و عراق، به ویژه پس از تصرف موصل، مرکز استان نینوا، پرسش‌های متعددی را در مورد این گروه و نیز روابط داخلی و خارجی آن برانگیخته است. در این میان، نقش ایالات متحده آمریکا بیش از دیگر بازیگران خارجی مطرح بوده است زیرا آمریکا سابقه‌ای طولانی در اشغال و حضور در خاورمیانه داشته و در شرایط فعلی نیز برای تأمین منافع و اهداف خود به این منطقه توجه دارد. در همین راستا، با بهره‌گیری از روش توصیفی و با استفاده از تئوری آشوب سازنده، به بررسی رابطه و حمایت آمریکا با داعش پرداخته و بیان می‌گردد که از دلایل حضور آمریکا در خاورمیانه تضعیف قدرت کشورهای منطقه خاورمیانه از جمله ایران، ایجاد هرج و مرج در جهت بهبود وضعیت اسرائیل و نیز ترس از به خطر افتادن منافع اقتصادی خود در خاورمیانه و تهدید منافع منطقه‌ای‌اش است (نجات، ۱۳۹۴: ۶۰).

چارچوب نظری

در خصوص راهبرد ایالات متحده آمریکا در قبال جریان‌های رادیکال اسلامی از جمله داعش، تحلیل‌های متفاوتی ارائه شده است که هر کدام از یک دیدگاه خاص این مسئله را ارزیابی کرده‌اند. در این نوشتار کوشش بر آن است تا نقش و راهبرد ایالات متحده آمریکا را در قبال داعش براساس چارچوب نظری آشوب سازنده ارزیابی کند. تئوری «آشوب سازنده» به خودی خود نظریه‌ای جذاب برای کشورهای استعمارگر اما در عین حال مبهم است، تعبیر و تفاسیر فراوانی در خصوص این مسئله وجود

مبهم است، تعبیر و تفاسیر فراوانی در خصوص این مسئله وجود دارد. برخی معتقدند تئوری هرج و مرج سازنده چنان شرایطی را در کشور قربانی به وجود می‌آورد که می‌تواند «مداخله بشردوستانه» را توجیه کند. برخی دیگر می‌گویند این تئوری موجب می‌شود از مداخله نظامی برای غارت منابع طبیعی کشور دیگری پرهیز شود. به هر ترتیب، «هرج و مرج سازنده» راهبردی است که طی آن آمریکا در کشورهایی که کارکردهای متضاد با منافع آمریکایی دارند، ورود پیدا کرده و از طریق بی‌ثباتی هدایت شده که با ابزارهای گوناگون رسانه‌ای و به کارگیری بازیگران مختلف داخلی و خارجی همراه است، منافع خود را به دست می‌آورد. این سیاست آمریکایی از دوره بوش پسر برای اجرای طرح «خاورمیانه بزرگ» مطرح شد. ارائه تئوری «آشوب سازنده» از سوی کاندولیزا رایس، وزیر خارجه پیشین آمریکا، از عمق اهداف و سیاست‌های آمریکایی‌ها پرده برداری می‌کند. تئوری خانم رایس تاییدی بر وجود یک نقشه راه نظامی برای خاورمیانه به ابتکار انگلیس، آمریکا و اسرائیل بود. مراحل اجرای این پروژه که سال‌ها در مرحله طراحی و برنامه‌ریزی قرار داشت، عبارتند از: ایجاد هلالی از بی‌ثباتی، هرج و مرج و خشونت که از لبنان، فلسطین و سوریه آغاز شده و تا عراق، ایران و مرزهای افغانستان ادامه خواهد داشت؛ منطقه‌ای که «جغرافیای امنیتی ایران» یا «هلال شیعی» یا «محور مقاومت» نام گذاری شده است (نجات، ۱۳۹۴: ۶۱).

کاخ سفید همواره به دنبال سیاست ایجاد توازن میان جریان‌های ناهمگون عراقی بود. ایجاد توازن در بعد سیاسی ناظر به برپایی دموکراسی توافقی با حضور همه طوائف و قومیت‌های عراقی که ظاهری قابل قبول داشت، اما در بعد امنیتی، تئوری آشوب سازنده مفهوم خطرناکی دارد. به عبارتی این تئوری قائل به درگیر کردن نیروهای متضاد داخلی با دخالت نیروهای خارجی همچون القاعده بود، ایجاد آشوب از طریق حمایت پنهانی از نیروهای مختلف و در عین حال کنترل این آشوب، منافع آمریکا را نه تنها در عراق، بلکه در منطقه تأمین می‌کرد. به طور طبیعی گروه‌های وابسته به القاعده و نیز بعضی‌های بازمانده از رژیم گذشته، بهترین گزینه برای اجرای این تئوری بودند؛ زیرا انگیزه کافی را برای مقابله با نظم نوین عراق داشته و به ویژه شیعیان را دشمن اصلی و دیرین خود می‌شمردند. این تئوری حتی پس از خروج آمریکایی‌ها از عراق ادامه یافت و برخی کشورهای منطقه، به ویژه عربستان، در اجرای این پروژه نقش نیابتی یافتند. دیری نپایید که این سیاست خطرناک دامن سوریه را نیز فرا گرفت و به همین دلیل به زودی پای گروه‌های تکفیری از جمله جبهه‌النصره، داعش و ... به این کشور باز شد و آتش



بحران سوریه را افروخته‌تر ساخت. بر این اساس می‌توان گفت تحرکات اخیر داعش در عراق نیز بی‌ارتباط با سناریوهای امنیتی آمریکا در عراق و منطقه نیست. شاید با قاطعیت نتوان گفت داعش به طور کامل تحت فرمان آمریکاست و با همه تحرکات این گروه کاملاً منافع غرب را تأمین می‌کند، اما بهره‌برداری از اقدامات این گروه همواره در دستور کار دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا قرار داشته و پرونده کاخ سفید آکنده از روابط پنهانی و حمایت از تروریست‌ها می‌باشد. به طور کلی، می‌توان گفت که هرج و مرج سازنده محصول چرخه بحران است. در فرایندهای معطوف به بحران، غرب می‌کوشد با بهره‌گیری از نیروهای مخالف وضعیت موجود، در برخی از منافع حاصل از بحران شریک شود. در این چارچوب، منافع آشکار و پنهان گروه‌های ذی نفوذی همچون سرویس‌های اطلاعاتی-امنیتی، کمپانی‌های اسلحه‌سازی، شبکه‌ها و رسانه‌های خبری، بنگاه‌های سخن‌پراکنی و نهادهای مذهبی صهیونیستی قابل اشاره است که در یک فرایند همسو با غرب عمل می‌کنند (نجات، ۱۳۹۴: ۶۲).

تاریخچه داعش

در سال ۲۰۰۴ سازمان القاعده عراق^۱ توسط ابومصعب الزرقاوی دوست بن لادن ایجاد شد و اعلام موجودیت کرد. در سال ۲۰۰۶ القاعده عراق با نام مستعار جدید دولت اسلامی عراق^۲ به جذب و استخدام نیرو برای یک خلافت اسلامی فراملی پرداخت. در سال ۲۰۱۱ وارد سوریه شد و ۹ آوریل ابوبکر البغدادی گسترش سازمان را اعلام کرد. با ادغام دولت اسلامی عراق با جبهه‌النصره، دولت اسلامی در عراق و شام^۳ به اختصار (داعش) اعلام موجودیت کرد. در ژوئن همان سال الظواهري رهبر القاعده، در نامه‌ای به البغدادی خواست از آنجا که برای تشکیل داعش با او مشورت نشده، این گروه را منحل کند. در این زمان البغدادی تفاوت و شکاف میان داعش و القاعده را اعلام کرد. پس از افزایش تنش‌ها الظواهري به طور رسمی اعلام کرد القاعده در داعش مشارکت ندارد. در سال

تأثیر بازیگران بین‌المللی بر قدرت یابی داعش

بیش از یک قرن از شکل‌گیری خاورمیانه با مرزبندی‌های کنونی می‌گذرد، اما بحران‌های متعدد همچنان این منطقه را دستخوش بی‌ثباتی می‌سازد. موقعیت استراتژیک و نقش خاورمیانه در بازی قدرت‌های بزرگ، برخورداری از ذخایر عظیم انرژی، همراه با شکاف‌های قومی-مذهبی، این حوزه را به عرصه تعارضات داخلی و نفوذ گسترده خارجی در ۱۰۰ سال اخیر تبدیل کرده است. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به تبع آن حمله آمریکا به عراق بحران در خاورمیانه وارد عرصه جدیدی شد. در واقع، حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق به عنوان یک متغیر بین‌المللی باعث تغییر شرایط و ساختار سیاسی عراق شده است (مبینی کشه و آجیلی، ۱۳۹۳: ۱۳۴).

1. al-Qaeda in Iraq (AQI)

2. Islamic State of Iraq (ISI)

3. Islamic State of Iraq and Syria /the Levant (ISIS).

تشکیل دولت را در عراق داده و نه فعلا اجازه حذف این گروه را می‌دهد. در نتیجه می‌توان گفت سیاست‌های خصمانه غلط آمریکا و متحدان غربی-عربی آن در حمایت از تروریست‌ها در سوریه، نهایتاً موجبات رشد و تقویت گروه‌هایی چون داعش را در منطقه فراهم آورد. در واقع بحران کنونی عراق به نوعی نتیجه سیاست‌های نادرست خاورمیانه‌ای آمریکا و به ویژه اقدامات غلط آن در سوریه است. این مسأله تأیید می‌کند که ایالات متحده یکی از مقصران اصلی پیدایش بحران اخیر در عراق است (مبینی کشه و آجیلی، ۱۳۹۳: ۱۳۵-۱۳۶). به طور کلی به نظر می‌رسد منافع قدرت‌های جهانی اقتضا می‌کند منطقه خاورمیانه و خلیج فارس از صلح، ثبات و امنیت پایدار برخوردار نباشد که سه دلیل عمده دارد:

الف) خط امنیتی که نیاز به حضور قدرت‌های جهانی را در منطقه توجیه می‌کند. هر چه این عدم امنیت بیشتر باشد، نیاز بیشتر و در نتیجه وابستگی بیشتر را در پی خواهد داشت. منابع سرشار زیر زمینی نفت و گاز را می‌توان دلیل تقلای قدرت های جهانی برای حضور فیزیکی در منطقه دانست.

ب) فروش اسلحه یکی از پر سودترین تجارت‌ها با تولید ثروت ماندگار برای قدرت‌های جهانی می‌باشد، رقابت‌ها، چالش‌ها و مشکلات امنیتی در منطقه بزرگترین فرصت را برای کارتل‌های تسلیحاتی قدرت‌های بزرگ و رسیدن به منابع سرشار ثروت را فراهم می‌آورد.

ج) ایجاد امنیت پایدار برای رژیم صهیونیستی با وجود تأکید چهره‌های شاخص تکفیری بر مبارزه با دشمنان اسلام، در سال‌های گذشته هیچ تهدید جدی از سوی سلفی‌های تکفیری متوجه صهیونیست‌ها و رژیم اشغالگر قدس نشده است، لذا شاهد یک دوگانگی متضاد در مواضع اعلامی و اعمالی آمریکا در مورد داعش هستیم. با وجود قانونی و دموکراتیک بودن دولت نوری مالکی، در عمل آمریکا کمک جدی به مالکی برای کنترل

در این میان، ظهور پدیده دولت اسلامی عراق و شام در محدوده سرزمینی عراقی همواره با مشی تروریستی عربیان، زمینه ایجاد پلکانی ناامنی را در این کشور فراهم آورده است که بر همین مبنا می‌توان به توجیه راهبرد مدیریت بی‌ثباتی توسط ایالات متحده رسید. در این راهبرد سطح مشخصی از ناامنی کنترل شده ایجاد می‌شود تا به واسطه آن، تحرکات سیاسی هر بازیگر از طریق ایجاد ناامنی، قابل مدیریت باشد (مبینی کشه و آجیلی، ۱۳۹۳: ۱۳۴). در این میان، یکی از دلایل حمله نظامی آمریکا به عراق و سرنگون ساختن رژیم بعث ایجاد امکان و فرصت برای تأثیرگذاری بیشینه ایالات متحده بر صورت بندی عراق آینده و سهیم شدن در شکل‌دهی به آن بوده است. از همین روست که استراتژیست‌های آمریکایی این نوع عملیات نظامی را ملت‌سازی می‌نامند. در واقع، حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، مرحله دوم دولت‌سازی در عراق بود. در این میان بسیاری از کارشناسان معتقدند، رشد گروه‌های افراطی از جمله میراث حمله نظامیان آمریکایی به عراق در سال ۲۰۰۳ و خلأ پس از آن است که به عبارت دیگر، پیامد بحران دولت-ملت‌سازی جدید در دوران پس از تهاجم به عراق می‌باشد. بروس ریدل کارشناس موسسه بروکینگز، تصمیم جرج بوش در حمله به عراق را در سال ۲۰۰۳ سرآغاز تنش‌های این کشور می‌داند، خوان کول، استاد تاریخ دانشگاه میشیگان آمریکا، نیز حمله آمریکا به عراق را عامل مهمی در تقویت حضور نیروهای افراط گرا و تندرو در این کشور ارزیابی کرد (هوشی سادات، ۱۳۹۳: ۱۳۷). نوام چامسکی محقق و پژوهشگر سرشناس آمریکایی معتقد است که اشغال ده ساله خاک عراق از سوی نیروهای آمریکایی و انگلیسی منشأ اصلی پیدایش گروه تروریستی داعش در این کشور بوده است، حمله و اشغال عراق توسط نیروهای آمریکایی و انگلیسی در سال ۲۰۰۳ که منجر به از هم پاشیدگی شالوده‌های اجتماعی در این کشور شد، در واقع اولین شعله‌های اختلافات فرقه‌ای را به وجود آورد. همین اختلافات فرقه‌ای به تدریج زمینه را برای شکل‌گیری گرایش‌های افراطی در میان مسلمانان سنی عراق فراهم آورد و در نهایت به پیدایش گروه تروریستی داعش منتهی شد (مبینی کشه و آجیلی، ۱۳۹۳: ۱۳۵).

به نظر می‌رسد با توجه به مطالب مذکور، واشنگتن در مبارزه با تروریسم، سیاست یک بام و دو هوا را بر پایه منفعت محوری دنبال می‌کند، به طوری که هر زمان که اقدامات نیروهای تندرو با برنامه‌های آمریکا همخوانی نداشته باشد این کشور به رویارویی با آنها برمی‌خیزد و در هر منطقه‌ای که تروریست‌ها منافع این کشور را در نظر داشته باشند، از پشتیبانی آمریکا برخوردار خواهند بود. در نتیجه آمریکا درباره داعش تعلل کرده، اما این یک واقعیت است که واشنگتن نه به داعش اجازه



به تابعیت القاعده در آمد گفت: من شخصا اعتقاد دارم رهبر النصره محمد الجولانی و الظواهري رهبر القاعده عامل سازمان سیا هستند و از آمریکا دستور می گیرند (بصیری و سالدورگر، ۱۳۹۶: ۵۶۴-۵۶۳).

این اولین باری نیست که آمریکایی ها از تروریست و تروریست پروری برای رسیدن به اهدافشان بهره می گیرند. سابقه این امر به جنگ سرد با شوروی باز می گردد. در این زمان در انگلستان مرکز لندنستان^{۱۱} برای پرورش و تکثیر تروریست های بین المللی با پول کشورهای خلیج فارس و به ویژه عربستان سعودی ایجاد شد، مجاهدین افغان در این مرکز برای فعالیت علیه شوروی آموزش می دیدند. همزمان سازمان های اطلاعاتی آمریکا و اروپا القاعده را ایجاد کردند. در سال ۱۹۸۰ وزیر خارجه سابق انگلیس، رابین کوک^{۱۲} در مجلس عوام این کشور گفت: القاعده در زبان عربی به معنی پایگاه داده در اصل پایگاه داده کامپیوتری هزاران نفر از افراط گرایان اسلامی است که توسط سازمان سیا آموزش دیده و از سوی عربستان برای شکست روسیه در افغانستان تأمین شده است. سابقه ایجاد داعش به حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ باز می گردد. خلأ قدرت در عراق و قدرت یابی شیعیان موجب نارضایتی اهل سنت شد. هیلاری کلینتون در کتاب خاطرات خود به سبب رأی دادن به لایحه اجازه حمله به عراق عذر خواهی می کند. او معتقد است حمله آمریکا به عراق موجب افزایش قدرت ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای و قدرت یابی جهادی های القاعده و تروریست ها به دلیل خلأ قدرت ایجاد شده بود. در سال ۲۰۰۷ طرح ایجاد داعش از سوی دولت بوش اجرا شد. در این زمان سیمور هرش^{۱۳}، گزارشگر مجله نیویورکر^{۱۴}، از طرح جدید ایالات متحده برای ایجاد یک ارتش مزدور تروریستی متشکل از شبه نظامیان اسلامی و دارای سمپاتی به القاعده پرده برداشت. این طرح در سه فاز اجرا شد: فاز اول، تقویت گروه های مختلف اسلامی برای مقابله با ایران، سوریه و حزب الله لبنان؛ فاز دوم، تقویت القاعده به خصوص در لیبی و در نتیجه سقوط دولت لیبی؛ و فاز سوم، طرح حمایت داعش در عراق. در ۲۸ نوامبر ۲۰۱۰ اسناد محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا در سایت ویکی لیکس^{۱۵} منتشر شد. این اسناد شامل ارتباطات محرمانه بین ۲۷۴ سفارتخانه و کنسولگری آمریکا در سراسر جهان از سال ۱۹۶۶ تا ۲۰۱۰ است. در اسناد منتشر شده آمده است که از سال ۱۹۷۹ پس از انقلاب ایران، سازمان جاسوسی آمریکا سیا برای مقابله با ایران با پول عربستان شروع به مسلح کردن مبارزانی مانند القاعده و داعش کرده است (بصیری و سالدورگر، ۱۳۹۶: ۵۶۵).

بحران داعش نکرد و پس از حدود سه هفته حتی مواضع اعلامی اش نیز در یک تحلیل گفتمانی، نقطه ثقل پیامش از محکوم کردن حرکت داعش، به مواضع عربستان مبنی بر اینکه ظهور داعش به واسطه اشتباهات مالکی است، متمایل شد. گزارش اخیر اسنودن از افشای حمایت آمریکا از داعش نیز دلیلی بر این مدعاست. همچنین، یکی از گزارش های اطلاعاتی انگلیس که در نشریه تایمز این کشور به چاپ رسیده نشان می دهد که ابوبکر البغدادی اساساً باز تولید سیاست های آمریکا در منطقه، به ویژه در سوریه و مرتبط با سازمان های جاسوسی این کشور است. همچنین جمعیت شخصیت های اسلامی و مسیحی فلسطین اشغالی نیز در بیانیه خود بر این نکته تأکید کرده است که داعش ساخته و پرداخته آمریکا و با هدف سرگرم نمودن مسلمانان از خطر صهیونیسم و حفظ موجودیت رژیم صهیونیستی است (هوشی سادات، ۱۳۹۳: ۱۹۸).

ایجاد داعش توسط آمریکا

داعش توسط آمریکا ایجاد شد؛ مسئله ای که مقامات اطلاعاتی و امنیتی آمریکا و حتی خود اعضای داعش به آن اذعان دارند؛ از جمله پیمانکار سابق سیا استون کلی^{۱۶} در مصاحبه ای با پرس تی وی در جولای ۲۰۱۴ گفت: «این دشمن به طور کامل توسط ایالات متحده ساخته شده است بودجه آن کاملاً توسط ایالات متحده و متحدانش تأمین می شود و ما آن را ایجاد کردیم و کنترلش می کنیم. وی در خصوص مبارزه با داعش گفت: «در حال حاضر برای ما ناخوشایند شده و حمله به این گروه شروع شده است.» ادوارد اسنودن^{۱۷} کارمند سابق آژانس اطلاعات ملی آمریکا^{۱۸} گفت: سازمان های اطلاعاتی آمریکا و رژیم صهیونیستی برای ایجاد دولت اسلامی عراق و سوریه با هم کار می کنند. آنها به این نتیجه رسیدند که تنها راه حل برای حفاظت از دولت یهودی ایجاد یک دشمن در نزدیک مرزهایش است. بنابراین براساس استراتژی لانه زنبور سرخ^{۱۹} یک سازمان تروریستی که قادر به جذب تمام افراط گرایان جهان در یک مکان باشد، ایجاد کردند. وی همچنین فاش کرد که ابوبکر البغدادی، رهبر داعش تحت آموزش موساد^{۲۰} سازمان جاسوسی رژیم صهیونیستی برای گذراندن دوره های الهیات و هنر بیان بوده است. نبیل نعیم، فرمانده ارشد سابق القاعده در تلویزیون المیادین بیروت در جولای ۲۰۱۴ گفت: همه داعش برای سازمان سیا کار می کنند. داعش بخشی از نگرش نو محافظه کاران و رژیم صهیونیستی برای بالکانیزه کردن خاورمیانه، اعراب و مسلمانان است، جنگ بی پایان^{۲۱} برای هدر دادن منابع و پول ایران طراحی شده است. وی در سال ۲۰۱۳ پس از آنکه النصره یکی از گروه های تروریستی عمده حاضر در سوریه

5. Steven Kelly 6. Edward Snowden 7. US National Security Agency (NSA) 8. The hornet's nets 9. The Institute for Intelligence and Special Operations 10. Endless War 11. Londonistan 12. Rabin Cook 13. Hard Choices 14. Seymour Hersh 15. The New Yorker 16. <https://wikileaks.org>



سیاست اسلام هراسی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر توسط رسانه‌های صهیونیستی شدت گرفت و توسط نومحافظه کاران حاکم در آمریکا به شکل ایران هراسی در سطح منطقه‌ای، شیعه هراسی در سطح فرمانطقه‌ای و اسلام هراسی در بعد جهانی پیگیری شد. نشست ژنرال‌های آمریکایی در آوریل ۲۰۰۳ برای بررسی راهبردهای آمریکا در قبال شیعیان خاورمیانه به این نتیجه رسید که برای جلوگیری از تشکیل هلال شیعی در منطقه باید هلال دموکراسی به وجود بیاورند. از سوی دیگر، آمریکانگران است که ایجاد دموکراسی به احیای هویت شیعی منجر شود. بنابراین میحث هلال شیعی را مطرح کردند تا با ریشه کن کردن تشیع مشکلات خاورمیانه را حل کنند و رژیم صهیونیستی را از خطر سقوط رهایی بخشند (مجتهدزاده، ۱۳۹۰: ۲).

آمریکا برای ترویج شیعه هراسی راهکارهایی را به کار بست که از جمله ترغیب کشورهای عرب منطقه به مهندسی امنیتی ژئوپلیتیک شیعه، تحت نظر گرفتن شیعیان از لحاظ پراکندگی جمعیتی و اقتصادی، حداکثر بهره‌گیری از محیط‌های سایبر، تبلیغ شائبه ارتباط سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران با شبه نظامیان شیعی خاورمیانه، تأکید بر هویت متفاوت ملی ایرانیان و اعراب شیعه و سنی و اختلاف‌های میان اعراب و ایران، بزرگنمایی انشعاب و اختلاف میان شیعیان، تلاش برای ایجاد قوس سنی به عنوان کمر بند امنیتی متحدان آمریکا در محدوده هلال شیعی (جاودانی مقدم، ۱۳۸۷: ۲۲)، افزایش فشار اقتصادی به ایران، طراحی و اجرای برنامه ترویج دموکراسی برای سرنگون کردن نظام ایران (احمدیان، ۱۳۸۸: ۷۵)، انسجام بخشیدن به افرادی که با شیعیان اختلاف نظر دارند، گسترش شایعه کافر بودن شیعیان و جدا کردن آنان از جامعه مسلمانان از طریق تبلیغات منفی، جمع آوری افراد کم‌سواد و بی‌سواد و تقویت آنان در جنگ مسلحانه علیه شیعیان، گشودن جبهه تمام عیار علیه مراجع شیعه برای مسخ سیمای شیعه و غیر مقبول شدن مراجع در میان عموم مردم. امروزه این اهداف از سوی حکومت‌های عرب و تروریست‌های سلفی در حال اجراست.

در اسناد منتشر شده پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) در سال ۲۰۱۲ آمده است که آمریکا، کشورهای حوزه خلیج فارس و ترکیه داعش را با حمایت از شورشیان اسلام‌گرای سوریه برای منزوی کردن دولت سوریه (متحد ایران) و ضربه زدن به ایران ایجاد کردند. مدیر سابق آژانس اطلاعات دفاعی پنتاگون، مایکل فیلین^{۱۷} در مصاحبه با شبکه الجزیره^{۱۸} گفت: تشویق به قیام مسلحانه در سوریه از سال ۲۰۰۸ آغاز شد. زمانی که جورج بوش، پسر رئیس جمهور اسبق آمریکا تصمیم گرفت نیروهایش را از عراق خارج کند، راهبرد پنهان کاخ سفید حمایت از تروریست‌های اسلامی در عراق و سوریه است. از سال ۲۰۱۱، آمریکا و کشورهای حوزه خلیج فارس و ترکیه به القاعده عراق و سلف داعش سلاح و پول نقد ارائه کردند. در ضمیمه گزارش توافق محرمانه اوایل سال ۲۰۱۲ اوپاما با اردوغان (نخست وزیر وقت ترکیه) آمده بود که کمک‌های ترکیه، عربستان و قطر توسط سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و اطلاعات مخفی انگلستان (ام آی سیکس) حمایت و اسلحه‌های زرادخانه‌های قذافی به سوریه تحت پوشش شرکت‌های مختلف منتقل شوند. براساس گزارش کمیسیون شهروندان بن غازی، اوپاما در سال ۲۰۱۱ قذافی را با کمک جنگجویان مسلح به زیر کشید. این برنامه تحت مدیریت هیلاری کلینتون با عنوان تغییر جنگ علیه تروریسم اجرا شد. در این عملیات سفیر ایالات متحده، گریست استون، مامور انتقال اسلحه بود که ناخواسته کشته شد. پس از سرنگونی قذافی، همین سناریو در سوریه اجرا شد و سلاح‌های لیبی با کمک عربستان سعودی، قطر و پشتیبانی ام آی سیکس مخفیانه به سوریه منتقل شد تا داعش به تهدیدی جدی مبدل شده و نیاز به مداخله ایالات متحده در سوریه احساس شود. پس از ورود داعش به عراق منابع ابوسلیم شهرزاد از مسئولان دفاعی پاکستان در فوریه ۲۰۰۵ در مصاحبه‌ای با آسیا تایمز فاش کرد که شورشیان حزب بعث تحت رهبری ابومصعب الزرقاوی سلاح‌های آمریکایی را با عرضه پاکستان به دست آوردند (بصیری و سالدورگر، ۱۳۹۶: ۵۶۶-۵۶۵).

رابطه داعش و آمریکا

شیخ نبیل نعیم، مؤسس سازمان الجهاد مصر گفت: داعش با حمله به سامرا یک هزار سنی را کشت و الان شیعیان را به قتل می‌رساند که این سیاست آمریکاست. کیسینجر نظریه‌ای به نام جنگ صد ساله دارد که همان جنگ ایجاد شده میان اهل سنت و شیعیان است. ابومصعب الزرقاوی فردی بود که مساجد اهل سنت و شیعیان را منفجر می‌کرد تا جنگ طایفه‌ای در منطقه به راه بیندازد. اکنون القاعده و داعش با یکدیگر اختلاف اعتقادی ندارند، بلکه اختلاف آنها سازمانی است (توکلی، ۱۳۹۳: ۱۷۳). مؤسس سازمان الجهاد مصر درباره آینده داعش گفت: هرچه جوانان به سوی تفکرات تکفیری جذب شوند، داعش قوی‌تر می‌شود. اکنون القاعده و داعش به نفع آمریکا در حال جنگ هستند. آنها با سنی، شیعه و با دولت‌ها وارد جنگ می‌شوند. داعش همه مردم را کافر و خونشان را مباح می‌داند. القاعده و داعش افکار منحرف و خوارجی دارند. داعش آمریکایی‌ها را نکشته و معارضانی که با ارتش بشار اسد با شدت هرچه تمام می‌جنگند، حتی یک تیر به سوی اسرائیل شلیک نکرده‌اند. آنها معتقدند که جنگ با مرتد بر جنگ با کافر اصلی اولویت دارد. در دیدگاه آنها حکام عرب و ارتش‌های عرب مرتد هستند و جنگ با آنها بر جنگ با کفار - اگرچه یهودی باشند - اولویت دارد (توکلی، ۱۳۹۳: ۱۷۴).

سیمون هرش^{۱۹} در مقاله‌ای در آوریل ۲۰۱۴ بیان می‌دارد طی یک توافق‌نامه محرمانه بین سازمان اطلاعات آمریکا، دولت ترکیه و مسلحان سوریه به نام «خط موش صحرایی»^{۲۰} قرار شده این شبکه مخفی سلاح و مهمات را از لیبی (سلاح و مهماتی که آمریکا و ناتو برای سرنگونی حکومت معمر القذافی به لیبی ارسال کردند)، از طریق جنوب ترکیه و در عرض مرز سوریه با پشتیبانی مالی ترکیه، عربستان سعودی و قطر به سوریه برسانند. هرچند آمریکا اظهار می‌کرد این سلاح‌ها سلاح سنگین نبوده و برای ارتش آزاد سوریه است. در واقع، در اختیار تروریست‌ها قرار می‌گرفت. جمال معروف فرمانده ارتش آزاد سوریه، در آوریل ۲۰۱۴ گفت که با جبهه النصره شاخه القاعده در سوریه عملیات مشترک علیه دولت بشار انجام می‌دهند. به رغم اطلاع دولت آمریکا از همکاری‌های میدانی، هیچ گونه اقدامی صورت نداد که نشانگر تمایل آمریکا به تسلیح تروریست‌ها برای مقابله با دولت بشار اسد و به شکل کلی‌تر محور مقاومت در منطقه بود. همچنین ورود تروریست‌ها به داخل سوریه از طریق مرز ترکیه است (توکلی، ۱۳۹۳: ۱۷۴).

چالش حضور ایالات متحده در منطقه خاورمیانه به بهانه

مبارزه با داعش

یکی از اشکال تغییر تحولات ساختاری و هرگونه ناامنی در مجموعه امنیتی که بوزان و ویوور مطرح می‌کنند، دگرگونی‌های خارجی و تحت الشعاع قرار دادن مجموعه امنیتی از طریق اقدام همزمان قدرت‌های بزرگ است. در اینجا یک قدرت بزرگ وارد مجموعه امنیتی می‌شود (ذوالفقاری و عمرانی، ۱۳۹۶: ۱۸۴). این روش می‌تواند از طریق مداخله، پشتیبانی از نیروهای مخالف، ارسال اسلحه، حمایت آموزشی و کمک‌های مالی و هرگونه اقدامی جهت اختلال و فروپاشی مجموعه امنیتی باشد. در اینجا علاوه بر عربستان و ترکیه و قطر، نقش ایالات متحده به عنوان دشمن درجه یک ایران مطرح می‌شود (آدمی و کشاورز مقدم، ۱۳۹۶: ۱۳). قدرت‌های بزرگ از فرقه‌ها برای نفوذ و تأثیر بر اراده سیاسی دیگر حکومت‌ها استفاده می‌کنند. فرقه‌ها زمینه حضور و دخالت عوامل خارجی را در درون جوامع اسلامی فراهم می‌کنند (حاجیان، ۱۳۸۳: ۲۵۱). در واقع خلأ امنیتی است که نیاز به حضور قدرت‌های جهانی را در منطقه توجیه می‌کند. هر چه این عدم امنیت بیشتر باشد، نیاز بیشتر و در نتیجه وابستگی بیشتر را در پی خواهد داشت (هوشی سادات، ۱۳۹۳: ۱۹۸). در منطقه خاورمیانه، مخصوصاً در عراق و سوریه این خلأ امنیتی بسیار مشهود است. واقع این دو کشور جزء کشورهای فرومانده یا ناکام محسوب می‌شوند که توان حفظ امنیت در درون مرزهای خود را ندارند، چنین دولت‌هایی فرصت‌هایی را برای بازیگران خارجی مداخله‌جو فراهم می‌دارند (طالبی ارانی، ۱۳۸۹: ۱۱).

همان اندازه که برای منطقه خاورمیانه چالش است برای آمریکا و اسرائیل و هم پیمانان آنان فرصت است. از یکسو آمریکا فرصت یافته تا به بهانه مقابله با آن چه زمانی خود بنیانگذار آن بوده و روزی به بهانه آن، به این منطقه لشکر کشی نموده مجدداً لشکر آراسته و موج جدید ارتش آمریکا در قالب راهبرد ارتش‌های باز را رونمایی و حضور خود را در منطقه تقویت نماید و از سوی دیگر و چنان که در همین روزها نیز شاهدیم با فروش جنگ‌افزار به طرفین جنگ در عراق و سوریه محصولات نظامی خود را عرضه، تجهیزات ارتش خود را آزمایش و بنیه مالی خود را تقویت نماید. مبارزه با داعش گرچه فرصتی است تا نیروهای مردمی عراق با دست گرفتن اسلحه و امکانات نظامی این غده سرطانی را ریشه کن کنند اما در عین حال فرصتی است تا دولت‌های سلطه‌گری چون آمریکا، اسرائیل و برخی بازیگران منطقه با تجهیز نظام‌مند گروه‌های خاص عراقی، تسلیح آنان را به بهانه مبارزه

با داعش و عملیات سرمایه‌گذاری تسلیحاتی بلندمدت علیه دولت قانونی عراق در دستور کار قرار دهند و پس از دفع فتنه داعش، استخوان لای زخم ملت و دولت عراق نهند (نجات، ۱۳۹۴: ۱۰۹).

حمایت از داعش

در سال ۲۰۱۳ بودجه داعش حدود ۴۰ میلیون دلار بود و از طریق منابع دولتی یا خصوصی کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس تأمین می‌شد. در ۳۰ آوریل ۲۰۱۴ وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا کمک‌های خصوصی را منبع اصلی تأمین بودجه برای گروه‌های تروریستی سنی به ویژه در سوریه اعلام کرد. براساس گزارش معاون وزارت خزانه‌داری آمریکا دیوید کوهن، کمک‌های مالی کشورهای خلیج فارس منبع اصلی تأمین مالی گروه‌های تروریستی به ویژه در سوریه است. کمک‌های مردمی به عنوان کمک‌های بشردوستانه از طریق مؤسسات خیریه ثبت نشده در کشورهای خلیج فارس مانند صندوق مدارس، نهادهای مذهبی و بیمارستان‌ها جمع‌آوری می‌شود و به طور مستقیم یا حواله به دست افراط‌گرایان می‌رسد. کمک‌های مالی در قطر به خصوص کویت برای گروه‌های تروریستی جمع‌آوری می‌گردد. این دو کشور بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین تأمین‌کنندگان مالی تروریست‌ها هستند. این کشورها به دلیل مخالفت‌های جهانی و فشارهای آمریکا قوانینی را برای مقابله با انتقال پول و پولشویی به تصویب رسانده‌اند، اما این قوانین اجرا نمی‌شود و عملاً در حد نوشته باقی مانده‌اند. هیچ دولتی در خلیج فارس علاقه‌مند نیست که به صراحت به تأمین تروریست‌ها بپردازد، بنابراین کمک‌ها به شکل کمک‌های بشردوستانه و از طریق اعضای جبهه اسلامی و مرز ترکیه به دست گروه‌های افراطی حاضر در سوریه به دست داعش می‌رسد (بصیری و سالدورگر، ۱۳۹۶: ۵۵۸).

نتیجه‌گیری

بررسی تحولات منطقه حساس خاورمیانه به ویژه بحران‌های به وجود آمده اخیر ما را به این نتیجه می‌رساند که نمی‌توان از نقش کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی در ایجاد این بحران‌ها چشم‌پوشی کرد به ویژه تأثیر و نقش ایالات متحده آمریکا که در بحران‌های گذشته نیز پررنگ و آشکار است. سوال اصلی تحقیق این است که آیا آمریکا در ایجاد داعش در خاورمیانه نقش و تأثیری داشته یا خیر و در پاسخ به این پرسش در فرضیه اصلی این گونه بیان شده است که از میان دلایل مختلف حضور داعش در سوریه، عراق و در کل خاورمیانه حمایت کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی نظیر آمریکا بوده که در چارچوب نتایج گرایشی بیان شده است. بدین صورت که در هر منطقه‌ای که تروریست‌ها منافع این کشور را در نظر داشته باشند، از ایجاد گروه‌های تروریستی توسط آمریکا و پشتیبانی این کشور برخوردار خواهند

از دستاوردهای متن حاضر این است که آمریکا برای کسب منافع اقتصادی و عدم به خطر افتادن دیگر منافع‌اش همواره از تشکیل گروه‌های تروریستی حمایت کرده و پیدایش داعش نیز براساس نظریه آشوب سازنده برای تضعیف قدرت کشورهای منطقه خاورمیانه از جمله ایران، ایجاد بحران و هرج و مرج، دست‌یابی و تسلط بر خاورمیانه و بهبود وضعیت اسرائیل است. از جمله کمبودهای تحقیق را می‌توان عدم استفاده از منابع انگلیسی و عدم اشاره‌ای کوتاه به پرداختن دیگر کشورها از جمله عربستان، اسرائیل، ترکیه و ... که در پیدایش داعش در خاورمیانه تأثیرگذار بوده‌اند، نام برد. از فواید این تحقیق آشنایی با دولت اسلامی عراق و شام و نگاه واقع‌بینانه به سیاست خارجی آمریکا نسبت به وضعیت خاورمیانه است. با مطالعه و بررسی گروه تروریستی داعش می‌توان ضمن آشنایی و شناخت دقیق تر آن، راه‌های تأسیس، مقابله و رابطه آن را با دیگر کشورها و گروه‌های تروریستی پیدا کرد.

منابع

۱. آدمی، علی، الهام کشاورز مقدم (۱۳۹۴)، جایگاه مجموعه امنیتی محور مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال چهارم، شماره چهاردهم، صص ۱-۱۹.
۲. نجات، سید علی (۱۳۹۴)، راهبرد ایالات متحده آمریکا در قبال دولت اسلامی عراق و شام (داعش)، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکا شناسی اسرائیل شناسی، سال شانزدهم، شماره چهارم، صص ۸۴-۵۹.
۳. بصیری، محمدعلی، الهه سالدورگر (۱۳۹۶)، بررسی علل و عوامل شکل‌گیری داعش، فصلنامه سیاست، شماره ۳، صص ۵۷۰-۵۳۳.
۴. هوشی سادات، سید محمد (۱۳۹۳)، داعش میراث سیاسی غربی - عربی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، صص ۱۳۷-۱۹۸.
۵. مبینی‌کنش، زهرا، هادی آجیلی (۱۳۹۳)، نقش داعش در شکل‌گیری معادلات جدید در خاورمیانه، فصلنامه علمی - تخصصی حبل‌المتین، سال سوم، شماره نهم، صص ۱۴۲-۱۱۹.
۶. توکلی، سعید (۱۳۹۳)، القاعده، داعش: افتراقات و تشابهات، فصلنامه آفاق امنیت، سال هفتم، شماره بیست و سوم، صص ۱۹۵-۱۵۱.
۷. احمدیان، حسن (۱۳۸۸)، الگوهای امنیتی خلیج فارس با امکان تحول و چشم‌انداز امنیت پایدار، خاورمیانه، سال شانزدهم، شماره پنجاه و هشت و پنجاه و نه، صص ۸۵-۶۳.
۸. جاودانی مقدم، مهدی (۱۳۸۷)، هلال شیعی باز یابی هویت یا توهیم توطئه، خط اول، سال دوم، شماره چهارم، صص ۴۵-۲۰.
۹. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۰)، ژئوپلیتیک شیعه و توهیم هلال شیعی، مجله ویستا، شماره پنجم، صص ۱۵-۳.
۱۰. ذوالفقاری، مهدی، ابودر عمرانی (۱۳۹۶)، تأثیر ظهور داعش بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال هفتم، شماره دوم، صص ۱۹۵-۱۶۹.
۱۱. نجات، سید علی (۱۳۹۴)، گروهک تروریستی داعش و امنیت جمهوری اسلامی ایران: چالش‌ها و فرصت‌ها، فصلنامه سیاست، سال دوم، شماره ششم، صص ۱۱۹-۱۰۳.
۱۲. حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۳)، بررسی جامعه‌شناختی فرقه‌گرایی مذهبی و تأثیر آن بر نظم و ثبات سیاسی، مجله مطالعات راهبردی، شماره بیست و چهارم، صص ۲۵۴-۲۳۳.
۱۳. طالبی ارانی، روح‌الله (۱۳۸۹)، جایگاه دولت‌های شکست‌خورده در سیاست خارجی ایالات متحده، فصلنامه مطالعات آمریکا، سال اول، شماره اول، صص ۳۲-۶.
۱۴. صالحی، سید جواد، فاتح مرادی نیاز (۱۳۹۵)، بنیادگرایی اسلامی داعش - القاعده: تمایزهای ساختاری و ایدئولوژیکی، دوفصلنامه علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره چهارم، شماره اول، صص ۱۱۰-۸۵.

مقاله

مزاری و پشتین

خود آئینی اخلاق در ساحت سیاست

تهیه و تنظیم: مهدی زعیمی

کارشناسی ارشد جامعه شناسی دانشگاه تهران

zacemi63@gmail.com



مقرر بودند و به سایر اموری که بر آنها منع شده بود، دخالت نمی کردند. بنابراین اگر چنین باشد، ما باید آنتاگونیسم قومی آنها را در عقاید، باورها و فرهنگ کنشگران آنها جستجو کنیم. آنتاگونیسمی که حتی تا به امروز باور عموم بر آن است که ذاتی دو قوم بوده و راه برون رفتی در آن متصور نیست.

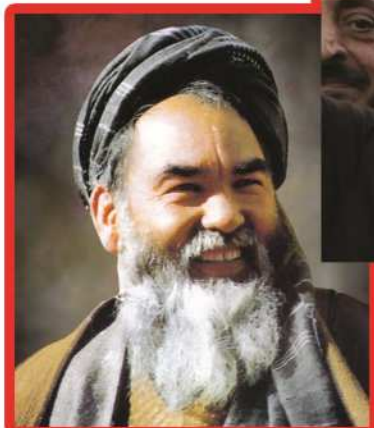
رانسیر اما با برقراری «اصل برابری» برای بساختن هر نوع سیاستی نه تنها به مقابله با چنین تعریف افلاطونی از سیاست بر می خیزد، بلکه این حکم ارسطو را نیز که بر اساس آن موجودات بشری به واسطه داشتن قدرت «گفتار» متمایز از حیواناتی می شوند که تنها قادرند با صدای خود احساسات درد و لذت خود را نشان دهند و بنابراین سزوار سیاست اند (رانسیر، ۱۳۹۴: ۴۶) را نیز نمی پذیرد. در واقع، از دیدگاه وی تمامی مسائل و مشکلات سیاست از آنجا بر می خیزد که انحصار قدرت گفتار تنها در دست عده ای خاص است. گروه های دیگر می توانند هزاره به یوغ کشیده شده، انتحاری فریب داده شده، زنان در کشورهای توسعه نیافته و یا اقلیت های قومی دیگر باشند که قادر به برکشیدن صدای خود در قالب یک گفتار نیستند و تنها می توانند از خود اصواتی مغشوش و گنگ که حاکی از بیان رنج و درد است بروز دهند و بنابراین همچنان در سیاست دخیل نباشند.

هیچ گوش مطلق وجود ندارد؛ مسئله بر سر داشتن نوعی گوش ناممکن است - نیروهایی را شنیدنی کردن که فی نفسه شنیدنی نیستند.

ژیل دلوز

دو روستا زادهی محنت دیده، ناخواندگان علم سیاست در آکادمی و نابلدان تکنیک های مسحور کننده دیپلماسی. شوریده گان بی تجملی که هر یک در بستر تاریخی مرزبندی شدهی انضمامی ولی نه نامربوط از یکدیگر بر تقدیر لاتغییر قوم خویش به ستیز برخاستند. چه چیزی بجز حدوث تاریخی می تواند باشد که جمعیتی در یک طرف مرز به عنوان اقلیتی شیعی محسوب شود و در سمت دیگر آن جزو اکثریت مطلق حاکم. همچنین قومی دیگر با تکیه بر جمعیت بیشتر و افسانه های مندرس بنیادگذارانه خود، داعیه مالکیت مطلق سرزمینی به نام افغانستان را داشته و همین قوم در سوی دیگر مرز دیگرش به واسطه در اقلیت بودن از مزایای شهروندی به صورت برابر محروم باشند.

از نظر افلاطون سیاست وقتی شروع می شود که آن عده که قرار است در قلمرو خصوصی و نامرئی شغلی و بازتولیدی خویش بمانند در همانجا بمانند و از پرداختن به «هر چیز دیگری» منع شوند (به نقل از رانسیر، ۱۳۹۴: ۵۷). آری، با چنین اقتباسی از سیاست می توان گفت هزاره ها برای صد سال و پشتون های آن سوی مرز نیم بند افغانستان برای چندین دهه پس از استقلال پاکستان از هند مشغول سیاست ورزی بودند زیرا در همین چهارچوب بندی از زمان و مکان، مشغول کاری بوده که بر آن گمارده شده بودند. اولین آن پس از قتل عام سرتاسری عبدالرحمن خان با بردگی و جوالی گری و دومین آن با انتحار و جهاد در راه خدا. آن رابطه علت و معلولی که به دست حاکم افغان برقرار شده بود بدین شرح بود که جان، مال و ناموس تان بدین سبب به تاراج می رود که شیعه هستید و مفتیان ما با فتوای خود آن را مباح کرده است. به قوم دوم نیز گفته می شد که شما انتحار کنید تا به بهشت روید و یا شما بکشید زیرا هزاره ها کافر هستند. لذا از این منظر هر دو قوم دخیل در سیاست اند زیرا هر یک به کاری که به آنها سپرده شده بود،



آشتی داد و توانست او را از منجلاب خجلت پنهانی از سیمایش نجات دهد، بلکه یک بار دیگر این حکم را که سیاست در پیوند تنگاتنگ با اخلاق خودآئین و زیبایی‌شناسی است را بازتصدیق کرد. در این معنا برای تبدیل شدن به یک سوژه سیاسی، باید که دیده و شنیده شد و سیاست همین بازپیکربندی، شیوه‌هایی است که سوژه‌ها دیده و شنیده می‌شوند (Davis, 2010, 91). از این رو بنیاد سیاست نه می‌تواند قراردادی باشد و نه طبیعی، بلکه غیاب بنیاد و حدوث محض هر نظم اجتماعی است (رانسیر، ۱۳۹۲: ۲۷). از این حیث، ما بی‌شک چنین حدوث و وجود سیاستی را مدیون مزاری و یارانش در غرب کابل هستیم، زیرا سیاست وقتی وجود دارد که حدوث برابری جویانه به مثابه آزادی مردم، در نظم طبیعی سلطه گسست ایجاد می‌کند (همان، ۳۰). البته به گمانم می‌توان از همین دریچه به روشنی دید و به وضوح سره را از ناسره در میان میراث‌داران فکری، فرهنگی و سیاسی مزاری جدا کرد و به درستی و با سبک و سیاق خودش در این زمانه‌ای که باز هم زمانی از آن خود در اختیار نداریم، در این امر تأمل کرده که به راستی چه کسانی و کدام یک از ما به او و آرمان‌هایش می‌تواند وفادار باشد.

باید اذعان کرد که از همین منظر، کار منظور پشتین هم به همین سترگی است. چه کسی می‌تواند منکر شود که تا پیش از او در وزیرستان شمالی بجز صداهای افراطیت مذهبی و قتل و کشتار به گوش نمی‌رسید. او هم دقیقاً در همین مسیر گام برداشت و با مطالبه حق برابر تحصیل، بهداشت و خدمات دولتی، صادقانه با اذعان «ما در راه خدا جهاد نکردیم، بلکه برای آمریکایی‌ها به افغانستان رفته و آدم کشتیم» نه فقط توانست از زیر بار هویتی که به او و قومش تفویض شده بود رها شده و با چنین رویکردی کل عرصه سیاست را به چالش بکشد، بلکه درست به مانند مزاری سیر روابط علی و معلولی را از بام الهیاتی بنیادگرایانه‌اش به زیر کشید و به ما اجازه داد تا از این خلال صداهای مادران داغ دیده در آنجا را در هیئتی انسانی بشنویم.

منابع

- رانسیر، ژاک الف (۱۳۹۴)، آینده تصویر، ترجمه فرهاد اکبرزاده، تهران: امید صبا.
- رانسیر، ژاک ب (۱۳۹۴)، عدم توافق، ترجمه رضا اسکندری، تهران: گهرشید.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۲)، آغاز سیاست (مجموعه مقالات نام‌های سیاست)، امیر کیان پور و ارسلان ریحان زاده: بیدگل.

- Davis, Oliver (2010), Jacques Ranciere, Cambridge: Polity.
- May, Todd (2008), The Political Thought of Jacques Rancière; Creating.

گفتار حاکم تنها کنار گذارنده اقلیت‌ها از نظم سیاسی نیست، نام گذارنده، برچسپ زننده و به انقیاد درآورنده از طریق سوژه‌سازی گروه‌های محذوف سیاسی هم است. در قالب واژگان افلاطونی، ابژه‌ی سیاسی‌شدن همان گمارده بودن بر سر وظیفه‌ای است که نظم سیاسی حاکم، او را از طریق اجبار از انجام سایر امور منع کرده است. اما در قاموس فوکو، چنین نسبتی بین فرد فرمانبر و فرمانبردار و یا نظم پلیسی و فرد متخلف همواره نوعی نسبت انقیاد-فراروی است. یعنی فراروی می‌تواند تنها صورت مقاومت سوژه‌ی منقاد باشد ولی غیر. به عنوان مثال، مهاجر بی‌مدرک افغان که درست به دلیل اینکه حق کار در کشوری خارجی را ندارد، کار بیشتری را به سبب غیرقانونی بودنش انجام می‌دهد. به بیانی دیگر، هر چه نظارت قانونی برای دستگیری وی بیشتر باشد از منظر فوکو انتظار می‌رود که او به همین دلیل ساعات بیشتری را کار کند؛ یعنی انقیاد بیشتر، موجب فراروی بیشتر سوژه نظم سیاسی حاکم می‌شود یا در مثالی دیگر، هر چه حاکمان پشتون به نام شیعه بودن، قوم هزاره را قتل عام کنند، احتمالاً باید شاهد آن باشیم که بر شدت اعتقادات هزاره به مذهبشان افزون شود.

سترگی کار عبدالعلی مزاری و منظور پشتین از این جهت بارزتر می‌شود که تن به این چهارچوب بسته‌ی انقیاد-فراروی فوق‌الذکر نمی‌دهند. این دو، کل چهارچوب انقیاد را نه با تشدید کردن انقیاد خویش در قالب نوعی مقاومت و تخطی، بلکه با از آن خود کردن زمان هیچگاه نداشته خویش، قد علم کرده و با گسست از این چهارچوب تنگ، هر یک در بستر تاریخی انضمامی خود، شیوه‌ای را بازپیکربندی می‌کنند که از خلال آن ما می‌توانیم دردها و رنج‌های انسانی را نه در هیئت صداهای گنگ بلکه در قالب گفتار انسانی یعنی گفتاری سرآپا سیاسی بشنویم. این صدای انسانی را ما مدیون آن نوعی از سیاست راستینیم که به قول رانسیر در طی آن ما شاهد حذف طبقه‌بندی، طبقه‌زداپی و کنار گذاشتن هویتی هستیم که به فرد اعطا شده بود (May, 2008: 50). به بیانی دیگر، گفتار حاکم از طریق شیعه خطاب کردن انسان هزاره، او را می‌توانست حذف کرده و هیچ سهمی از سیاست ندهد. مزاری اما با بی‌اعتنایی از گفتار منقادگر، با تأمل و خودآگاهی روی به سوی تمامی شرکت‌کنندگان جهان مشترکش کرده و با صدایی بس انسانی در این زیست جهان سراسر ریا خطاب می‌کند «می‌خواهم دیگر هزاره بودن جرم نباشد». او با چنین رویکرد سلبی با مقوله هویت نه تنها با چنین مسئله‌ای به صورت جوهری برخورد نکرد، بلکه با ایجاد گسست از گفتار حاکم نقشی عظیم در عقلانی‌تر شدن دنیوی‌تر شدن چهارچوب نظم سیاسی موجود ایفا کرد. چنین پیکره‌بندی دوباره از سیاست، نه تنها انسان هزاره را با بدنش

مقاله

پیوندهای ناگسستی افغانستان و آسیای مرکزی

رضا عطایی

کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای

دانشگاه تهران

rezaataei1375@ut.ac.ir



افغانستان و آسیای مرکزی، امروزه تحریف تاریخ تعبیر شود بلکه استمرار فرآیندی تاریخی است که حاکمیت هفتاد ساله اتحاد شوروی وقفه کوتاهی در آن به وجود آورد.

شیرین آکینر به خوبی اشاره می‌کند که از عوامل مؤثر و مساعد کننده احیا و رشد اسلام‌سیاسی در تاجیکستان و به خصوص در تأثیرگذاری بر حزب نهضت اسلامی این کشور، تجاوز شوروی به خاک کشور مسلمان نشین همسایه آن یعنی افغانستان بود. پس از اشغال افغانستان حکومت مسکو از مسلمانان تاجیکستان به علت هم‌زبان بودن با مردم افغانستان استفاده زیادی می‌کرد. تاجیکان به عنوان مترجم، مشاور، خبرنگار، معلم، استاد دانشگاه و ... در مناطق گوناگون افغانستان به عنوان نمایندگان شوروی فعالیت می‌کردند (آکینر، ۱۳۶۶: ۴۴۱). اریکا مازات توضیح در خور تأملی از تأثیرات جنگ و اشغال افغانستان بر آسیای مرکزی می‌دهد که در آن به وضوح می‌توان پیوندهای جدا ناشدنی میان افغانستان و آسیای مرکزی را مشاهده کرد. البته توضیح او بیشتر بر حول محور پیوندهای امنیتی متمرکز است تا ابعاد دیگر. جنگ افغانستان آثاری بر جنبش‌های قومی- ملی و مذهبی- توده‌ای تاجیکستان و ازبکستان داشت که پس از فروپاشی کمونیسم خودنمایی کرد. بهترین نمونه «جمعه بی حاجی‌اف» بود که پیشتر «جمعه نمگانی» خوانده می‌شد. او پس از بازگشت از خدمت در افغانستان به یکی از مبلغان پرشور ملی‌گرای اسلامی در ازبکستان تبدیل شد. نمگانی پس از بازگشت به نمگان به سرعت به عنوان رهبر محلی شهرت یافت و همراه «ظاهر یولداشف»، جنبش توبه را با هدف تأسیس خلافت در دره فرغانه و ازبکستان راه‌اندازی کرد. پس از سرکوب جنبش توبه به دست

میان افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی پیوندهای عمیق فرهنگی- اجتماعی، سیاسی- امنیتی و اقتصادی وجود دارد که سرنوشت آنها را در بسیاری از موضوعات، به خصوص بنیادگرایی اسلامی و مسائل ناظر بر گروه‌های هویتی و قومیتی به هم پیوند زده است. این پیوندهای ناگسستی مشترک در طول تاریخ وجود داشته و به یکباره به وجود نیامده، اما بعد از فروپاشی شوروی (۱۹۹۱م) و دستیابی کشورهای آسیای مرکزی به استقلال، بیشتر نمایان شد. از یک سو افغانستان با سه کشور از پنج کشور آسیای مرکزی دارای مرز مشترک است (ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان) و از سوی دیگر پیوندهای تاریخی و فرهنگی، قومی و زبانی ناگسستی میان افغانستان و این کشورها وجود دارد. این ویژگی‌ها و پیوندهای ناگسستی در مورد جنگ داخلی تاجیکستان (۱۹۹۲-۱۹۹۷) از برجستگی بیشتری برخوردار بوده است (کولابی، ۱۳۹۴: ۳۵۳-۳۵۵). (کولابی، ۱۳۸۸: ۱۳۳). مهم‌تر اینکه تحولات معاصر افغانستان همچون اشغال افغانستان توسط شوروی و شکل‌گیری جهاد اسلامی در مقابل آن، سقوط دولت کمونیستی کابل، ظهور طالبان و حوادث تروریستی یازده سپتامبر و ... تأثیرات نافذ و مستقیمی بر روند تحولات کشورهای آسیای مرکزی داشته است. از همین روی احمد رشید روزنامه‌نگار پاکستانی که پژوهش‌های بسیاری در این زمینه انجام داده، معتقد است بحران در افغانستان، تنها و مهمترین عامل خارجی بی‌ثباتی فزاینده در آسیای مرکزی است (رشید، ۱۳۸۷: ۲۵۹). احمد رشید در کتاب «جهاد؛ ظهور اسلام پیکارجو در آسیای میانه» مناسبات و پیوندهای ناگسستی میان آسیای مرکزی و افغانستان را چنین توضیح می‌دهد که افغانستان از دیرباز مناسبات تاریخی و فرهنگی با آسیای مرکزی داشته است و این دو منطقه در فراز و نشیب قرون متمادی در قلمرو امپراتوری‌های مختلف در هم تافته‌اند و اقوام شمال افغانستان از تبار ازبک‌ها، تاجیک‌ها و ترکمن‌های آسیای مرکزی هستند. رشته‌های قومی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی میان افغانستان و آسیای مرکزی به همین لحاظ عمیقا استوار است و نمی‌شود ارتباطات و پیوندهای ناگسستی میان



بود که رادیکال‌های اسلام‌گرای عرب همچون عبدالله العزام اردنی، فلسطینی، ایمن الظواہری مصری و اسامه بن لادن سعودی را به افغانستان کشاند و به تدریج زمینه‌ی سازماندهی و همکاری رادیکال‌های عرب و پیدایی سازمان القاعده را فراهم ساخت (احمدی، ۱۳۹۳: ۱۷۰-۱۷۱). در پی فروپاشی اتحاد شوروی و حاکمیت نیروهای ائتلافی ملی-اسلامی در تاجیکستان که با مخالفت نظامی کمونیست‌ها مواجه شد، روابط مجاهدین افغان و برادران تاجیک آنها گسترش یافت. بی‌ثباتی سیاسی و نظامی در سال‌های پس از فروپاشی از هر دو جمهوری به یکدیگر انتقال یافت. در دوران جنگ داخلی در تاجیکستان و سپس در دوران برقراری حاکمیت طالبان در افغانستان هر دو کشور از تحولات داخلی یکدیگر تأثیرات عمیقی را پذیرا شدند و با حاکمیت طالبان در افغانستان، اسلام‌گرایی (اسلام سیاسی) به تهدیدی جدی برای امنیت آسیای مرکزی تبدیل شد (کولایی، ۱۳۸۸: ۱۳۴).

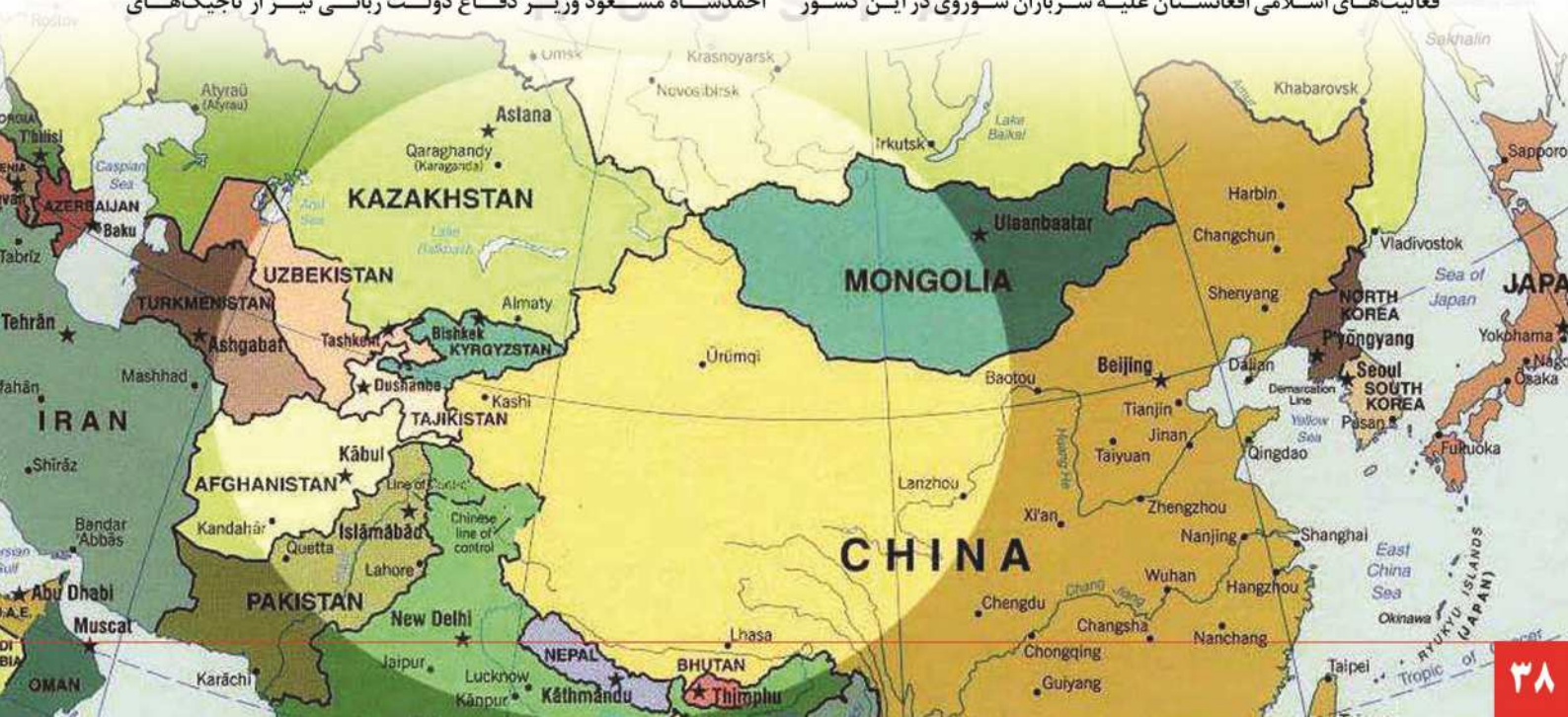
افغانستان به عنوان "پل ارتباطی" آسیای مرکزی برای دسترسی پاکستان به این منطقه دارای اهمیت بسیاری بوده است. جمهوری‌های این منطقه که فاقد دسترسی به آب‌های آزاد جهان هستند، پس از فروپاشی شوروی در پی یافتن مسیرهای مناسب برای اتصال به بازارهای جهانی برآمدند. حضور حدود یک میلیون ازبک در افغانستان به نوبه خود اهمیت روابط با ازبکستان را برجسته‌تر ساخته است. ژنرال عبدالرشید دوستم از فرماندهان نظامی برجسته شمال افغانستان که حدود یک صد هزار نیروی نظامی در اختیار داشت، در تحولات سیاسی - نظامی افغانستان همواره اثرگذار بود. دوستم ضمن ایجاد رابطه نزدیک با دولت ازبکستان از حکومت غیرمذهبی و فدرالیسم در افغانستان حمایت می‌کرد. او در جریان جنگ داخلی تاجیکستان، مهاجران ازبک را که از "قورقان تپه" به افغانستان رفته بود، مورد حمایت قرار داد (کولایی، ۱۳۸۸: ۱۳۶).

احمدشاه مسعود وزیر دفاع دولت ربانی نیز از تاجیک‌های

'اسلام کریم‌اف'، نمنگانی ابتدا به تاجیکستان و سپس افغانستان گریخت. او روابطی را با رهبران مجاهدان در این کشور برقرار کرد و به یکی از فرماندهان میدانی حرکت اسلامی ازبکستان تبدیل شد. نمنگانی در طول جنگ داخلی تاجیکستان در کنار مخالفان مذهبی جنگید. او در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ نظامیانی را به سوی مرزهای جنوبی قرقیزستان حرکت داد تا با عبور از مرز به ازبکستان بروند. نمنگانی در سال ۲۰۰۱ در شهر قندوز افغانستان به دست نیروهای ناتو کشته شد. ولی محل پنهان شدن یولداشف هنوز نامعلوم است (مارات، ۱۳۹۸: ۴۴).

شایان ذکر است که تحولات چند دهه اخیر افغانستان و آسیای مرکزی به گونه‌ای بوده که آثار و پیامدهای آن صرفاً در همین منطقه و این کشورها محدود نشده بلکه سرشت و سرنوشت 'اسلام سیاسی' و "جنبش‌های اسلامی" را نیز تغییر داده است. دکتر حمید احمدی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران معتقد است که چنانچه رویدادهای منطقه، به ویژه دگرگونی‌های سیاسی-اجتماعی افغانستان در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ نبود، بسیاری از دگرگونی‌های بعدی در عرصه اسلام‌گرایی (اسلام سیاسی) عربی روی نمی‌داد. به عبارت دیگر، درست است که افغانستان، آسیای میانه (مرکزی) و پاکستان تا حدی تحت تأثیر اندیشه‌ها و فعالیت‌های اسلام‌گرای عربی قرار داشته‌اند، اما این تأثیرپذیری یک جانبه نبود و دگرگونی‌های این منطقه به نوبه خود باعث دگرگونی‌های برجسته‌ای در عرصه اسلام‌گرایی عربی شده است (احمدی، ۱۳۹۳: ۱۷۰).

چنانچه رویدادهای افغانستان یعنی کودتای کمونیستی ۱۹۷۸م (کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش) و دگرگونی‌های بعدی رقابت بر سر قدرت میان جریان‌های چپ مارکسیستی افغانستان و سرانجام مداخله اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۹ روی نمی‌داد، زمینه امنی برای گروه‌های رادیکال اسلام‌گرای عربی فراهم نمی‌شد. آغاز فعالیت‌های اسلامی افغانستان علیه سربازان شوروی در این کشور



پس از فروپاشی اتحاد شوروی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز مورد توجه دولت‌های غربی قرار گرفت. تا بدان جا که برخی از کارشناسان غربی آن را منطقه منافع استراتژیک غرب خواندند. کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به صحنه فعالیت‌های گسترده بازیگران منطقه‌ای و برخی از بازیگران جهانی تبدیل شد و "بازی بزرگ جدید" (The New Great Game) برای توصیف ابعاد و عمق این رویارویی‌ها به کار گرفته شد (کولایی، ۱۳۸۸: فصل اول). با توجه به پیوندهای ناگسستنی افغانستان و آسیای مرکزی به خصوص در ابعاد امنیتی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، اهمیت این منطقه برای افغانستان به مراتب بیشتر خواهد بود. موقعیت ویژه افغانستان در میان مناطق آسیای مرکزی، آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه که از سویی نقش هم‌پوشانی و نقطه اتصال این مناطق را دارد و از سوی دیگر از همه آنها متمایز است برای کشورمان هم تهدید محسوب می‌شود و هم فرصت. به همین دلیل افغانستان نیاز به یک سیاست خارجی فعال مبتنی بر ائتلاف‌ها و اتحادها در مناطق مختلف جهان، به خصوص در مناطق همجوارش را دارد.

منابع

۱. آکینر، شیرین (۱۳۶۶)، اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ترجمه علی خزاعی فر، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۲. احمدی، حمید (۱۳۹۳)، سیر تحول جنبش‌های اسلامی: از نهضت سلفیه سید جمال تا بیداری اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
۳. رشید، احمد (۱۳۸۷)، جهاد: ظهور اسلام پیکار جو در آسیای میانه، ترجمه جمال آرام، تهران: انتشارات عرفان.
۴. کولایی، الهه (۱۳۸۸)، بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۵. کولایی، الهه (۱۳۹۴)، سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی، تهران: سمت.
۶. مارات، اریکا (۱۳۹۸)، ارتش و دولت در آسیای مرکزی: از ارتش سرخ تا استقلال، ترجمه الهه کولایی و محمد کاظم شجاعی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

"دره پنجشیر" بود. او در مورد اتحاد احتمالی تاجیک‌های افغانستان با تاجیکستان در جریان جنگ داخلی تاجیکستان اعلامیه داده بود. البته صدور این اعلامیه می‌توانست اهرمی برای افزایش فشار بر دولت دوشنبه باشد (کولایی، ۱۳۸۸: ۱۳۷). ازبکستان نیز حمایت مؤثر از ژنرال دوستم را مورد توجه قرار داد. ازبکستان که نگران از انتقال امواج اسلام‌گرایی و بی‌ثباتی سیاسی در تاجیکستان به قلمرو خود بود، تلاش وسیعی را برای پایان دادن به منازعه و جنگ داخلی تاجیکستان در شرایط پس از فروپاشی شوروی آغاز کرد و برای حفظ موقعیت برتر منطقه‌ای خود می‌کوشید و نیز با گسترش جنگ داخلی در تاجیکستان هزاران تاجیک از نیروهای ملی‌گرا و اسلامی به افغانستان پناه برده بودند (کولایی، ۱۳۸۸: ۱۳۹ و ۱۴۴).

حزب نهضت اسلامی تاجیکستان پایگاه‌هایی در کوه‌های پامیر و افغانستان به وجود آورده بود و از این پایگاه‌ها علیه حکومت، حملات چریکی را به انجام می‌رساند. احمدشاه مسعود که با قوای شوروی در افغانستان جنگیده بود با ورود اعضای حزب نهضت اسلامی به شمال افغانستان از آنها پشتیبانی نظامی به عمل آورد (رشید، ۱۳۸۷: ۱۱۹). اعضای حزب نهضت اسلامی تاجیکستان که طی جنگ‌های داخلی آن کشور در جستجوی سرپناه امن بودند و به افغانستان پناه می‌بردند، با سماچی‌ها و نهضت اسلامی همانند حرکت اسلامی از پایگاه‌هایشان در افغانستان، جنگ در آسیای مرکزی را ادامه می‌دادند. افغان‌ها نیز به نوبه خود به ویژه بعد از آغاز نبردها در ۱۹۷۹ به آسیای مرکزی پناه بردند. اما سنت و مهمان‌نوازی پر آوازه مسلمانان نمی‌تواند دلیل تمایل طالبان به پناه دادن به اعضای حرکت اسلامی و نهضت اسلامی را روشن کند. طالبان پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر میزبان اکثر گروه‌های اسلامی تندرو در جهان اسلام بودند و انگیزه‌های آنان از این کار آشکارا محتوایی پیکارجویانه داشت. این گروه‌ها در افغانستان برای طالبان می‌جنگیدند و در قبال آن از تعالیم نظامی، تجربه نبرد، اسلحه، پول، دسترسی به تجارت مواد مخدر و تماس با کل دنیای افراط‌گرایی در اسلام برخوردار می‌شدند (رشید، ۱۳۷۲: ۲۶۰).



امنیت غذایی در افغانستان

تهیه و تنظیم: روح الله بهروزی

کارشناسی ارشد اقتصاد کشاورزی دانشگاه شهید باهنر کرمان

Brooholla@yahoo.com



بیشتر محصولات نصیب پاکستانی‌ها می‌شود. هم اکنون بازرگانان پاکستانی بخشی از مرکبات، خشکبار و پشم دام‌های افغانستان را پس از بسته‌بندی به اروپا صادر می‌کنند و از سود حاصل از صادرات آن منتفع می‌گردند.

بسیاری از کارشناسان و خبرگان توسعه اقتصادی بر این باورند که کشورهای جهان سوم برای توسعه اقتصادی خود ابتدا در اولویت‌هایی که موجب ایجاد اشتغال، کاهش فقر و هزینه‌های ناچیز می‌شود، سرمایه‌گذاری کنند. در این میان کشاورزی همواره به عنوان بهترین و مناسب‌ترین گزینه برای آغاز توسعه اقتصادی مطرح است. تجربه نشان داده است که کشورهایی که سیر صنعتی شدن را با تأمین غذا و اهمیت به کشاورزی آغاز کرده‌اند، دچار مشکلات به مراتب کمتری هستند و بعضاً نتایج مثبتی نیز گرفته‌اند. افغانستان از جمله کشورهای جهان سوم بوده که فقر و ناهنجاری‌های اجتماعی و اقتصادی و عدم مدیریت در سیستم دولتی آن بیداد می‌کند که همه از دستاوردهای شوم دو دهه بحران و جنگ‌های داخلی این کشور هستند. افغانستان از پتانسیل‌های بالقوه مناسبی جهت کشاورزی، دامداری و باغداری برخوردار است به طوری که سابقه تاریخی آن نشان می‌دهد که ۴ درصد درآمدهای صادراتی این کشور از محل صادرات محصولات دامی تأمین می‌شود. زمینه‌های بالقوه مناسبی جهت رشد و توسعه کشاورزی در این کشور وجود دارد و علی‌رغم کمک‌های جامعه جهانی به آن، متأسفانه با گذشت پنج سال از حضور نیروهای بین‌المللی در این کشور هنوز مکانیسمی که پاسخگوی خواسته‌های مردم و رفع نابسامانی‌های روز افزون بخش کشاورزی باشد و به خصوص برنامه‌های مدرن را جهت جلوگیری از کشت خشکاش ارائه دهد، تعریف و تدوین نشده است.

افغانستان کشوری کوهستانی و سرشار از منابع طبیعی و خدادادی است اما این ثروت‌ها تا چه حد توانسته است در بخش امنیت غذایی مردم افغانستان سهم داشته باشد. بنابر تعریف بانک جهانی، امنیت غذایی به معنای دسترسی همگان در همه وقت به غذای کافی و متنوع برای داشتن یک زندگی سالم است. امنیت غذایی یکی از اهداف سند توسعه هزاره سوم سازمان ملل متحد است. افغانستان در سال ۲۰۰۴م این سند را امضا کرده و متعهد شد که تا سال ۲۰۲۰ به اهداف هشت‌گانه آن دست یابد. با این وجود افغانستان در ده سال گذشته پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در تأمین امنیت غذایی نداشته بلکه وضعیت بدتر نیز شده است. آمارهایی که از سوی مقامات بهداشتی در افغانستان ارائه شده، نشان می‌دهد که نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت این کشور فاقد امنیت غذایی هستند. بر اساس این آمار بیشتر از ۵۰ درصد کودکان زیر پنج سال در افغانستان از اختلال در رشد رنج می‌برند و بیشتر از ۳۰ درصد آنها نیز کمبود وزن دارند که هر دو ناشی از عدم تغذیه سالم و مناسب است.

دامداری در افغانستان

شغل اصلی مردم افغانستان دامداری و زراعت بوده و دولت این کشور و مجامع جهانی فعال در این سرزمین، پس از برقراری آرامش به این نتیجه و باور رسیده‌اند که یکی از راه‌های رسیدن افغانستان به توسعه، پرداختن به کشاورزی و احیای کشاورزی این کشور است. اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که امروزه در افغانستان، کشاورزی (به استثناء کشت خشکاش) به معنای واقعی با هدف تأمین نیازهای جامعه وجود ندارد و در مناطقی هم که کشاورزی جریان داشته به دلیل نبود سیستم‌های حمل و نقل پویا، انبارهای نگهداری، سردخانه‌ها، کارخانه‌های فرآوری و ...

گفته شده که ۳/۴ میلیون نفر نیز با عدم مصونیت شدید اقتصادی روبه‌رو هستند ولی اکنون به ۹ میلیون رسیده‌اند. بالا بودن میزان بیکاری و رشد کند اقتصادی عامل این امر اعلام شده است.

براساس آخرین گزارش‌های دریافتی وزارت اقتصاد با همکاری بانک جهانی طی یک ارزیابی از عدم مصونیت غذایی بیش از نیمی از مردم افغانستان خبر داده است. این گزارش نشان می‌دهد که قریب به ۶۹ درصد مردم افغانستان از مصونیت غذایی برخوردار نیستند. برآیند این گزارش حکایت از آن دارد که تغذیه نامناسب و ضعیف با وضعیت فقر و ناامنی در کشور ارتباط وثیق دارد. از سوی دیگر با استناد به این گزارش چنین بدست می‌آید که هفتاد درصد مردم کشور به شدت از کمبود مواد غذایی در رنج می‌باشند و نیز قریب به بیست و نه درصد مردم حتی قادر نیستند که کالری مورد نیاز خود را تأمین سازند. نگرانی عمده و جدی در این است که کودکان بیشترین قشر آسیب‌پذیر این وضعیت هستند، چنانچه مسئولین ذربط نیز بر این مسئله تأکید کرده‌اند. به طور مثال براساس این گزارش پنجاه درصد کودکان زیر سن پنج سال دارای رشد «نامتوازن» بوده و سی و چهار درصد دیگر آنان از «کم‌وزنی» رنج می‌برند. ارزیابی‌های انجام شده نشان می‌دهد که ناامنی‌ها، جنگ، خشکسالی، حاصلات نامناسب زراعتی و حوادث مکرر طبیعی، بیکاری، شیوع آفات نباتی و عدم دسترسی تولیدکنندگان به امکانات نوین زراعی از جمله علت‌های اساسی عدم مصونیت غذایی، گرسنگی و فقر در کشور هستند. براساس برآوردهای صورت گرفته میزان درآمد روزانه در کشور کمتر از یک دلار است. از دیگر سو گفته می‌شود که عدم مصونیت غذایی در کشور ریشه در عدم برنامه‌ریزی و توجه از سوی دولت و کشورهای

همیشه کمک‌های بسیاری به عناوین مختلف به این کشور شده که هیچگاه این کمک‌ها دردی از آلام ملت آن را کم نکرده که بر آن افزوده است. امروزه مشکل اصلی ناهنجاری‌ها و عدم امنیت در افغانستان، بیکاری است در حالی که کشاورزی یکی از اشتغال‌زاترین بخش‌های اقتصاد است و افغانستان به خوبی پتانسل‌های آن را به لحاظ زمین، شرایط اقلیمی و نیروی کار دارد. برنامه جهانی غذای سازمان ملل (WFP) اعلام کرد که شمار افرادی که در افغانستان امنیت غذایی ندارند به ۱۳ میلیون نفر رسیده است. دیوید بیزلی، مدیر اجرایی این برنامه در یک نشست خبری در کابل گفت: که سه سال پیش این ارقام حدود ۹ میلیون نفر بود و از مجموع ۱۳ میلیون نفر، هشت میلیون آن با عدم امنیت غذایی حاد روبه‌رو هستند و نمیدانند که وعده بعدی غذای آنها چطور فراهم خواهد شد. وی درباره اینکه عوامل افزایش میزان نبود امنیت غذایی در طول سه سال گذشته چه بوده، پاسخ داد که بیثباتی، جنگ، خشکسالی، تغییر اقلیم، وضعیت شکننده افغانستان و برگشت مهاجرین از کشورهای دیگر، علت این افزایش بوده است. این مقام ارشد سازمان ملل هشدار داد که اگر به این موضوع رسیدگی نشود، نبود امنیت غذایی میتواند باعث ایجاد مشکلات و مهاجرت‌های جدید گردد. به گفته ایشان برای مقابله با این پدیده و کمک به حدود ۲.۷ میلیون نفر در افغانستان این برنامه نیاز به ۱۸۴ میلیون دلار دارد که این پول برای کمک‌های اضطراری در نظر گرفته شده و از این مقدار بودجه تاکنون ۳۰ میلیون آن تأمین و ۳۰ درصد از کل بودجه مطالبه شده نیز باید در شش ماه آینده مصرف شود. در گزارشهای قبلی برنامه جهانی غذا شماری افرادی که دچار امنیت غذایی نبودند ۳/۹ میلیون نفر اعلام شده بود که ۳۳ درصد جمعیت این کشور را تشکیل میداد. در این گزارش



آسیب پذیر جامعه که بخش اعظم مردم را تشکیل می دهند به علاوه بلایای طبیعی و سختی های آن را در نظر بگیریم پذیرفتن این مطلب که حدود ۲۰ میلیون نفر از مردم کشور زیر خط فقر زندگی می کنند و بیش از ۱۱ میلیون نفر محتاج به کمک های غذایی هستند، چندان دشوار نخواهد بود.

اما جای تأسف بسیار است وقتی که با هدف انتقاد از اوضاع و اعتراض به وضع نگران کننده موجود، سخنی به میان آید، متولیان امور سعی می کنند با پیش کشیدن موضوعاتی همانند وجود تعدد رسانه ها، وجود حکومت و دولت بر پایه رأی مردم، حضور زنان در محافل سیاسی و اجتماعی، آزادی بیان، بازگشایی مدارس و حضور میلیون ها دانش آموز در صفوف درسی و ... چنین جلوه دهند که وضعیت کشور نه تنها نسبت به سالیان گذشته بهبود یافته است، بلکه در شرایط کنونی نیز ما هر روز گام های مهم تر و بزرگتری را در راستای تأمین حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه بر می داریم. اما واقعیت جامعه و سیمای درست مردم ما تصویر و تلقی دیگر و بسیار تلخی را بازگو می نماید. البته انعکاس یافتن این واقعیت های تلخ و تصویرهای تکان دهنده که با وجود رسانه های متعدد در کشور نمی توان آن را پوشانید و یا کتمان نمود، هرگز به معنای نفی جنبه های مثبت تغییر در جامعه و حکومت نیست. اما بر این نکته قاطعانه باید پای فشرده که توسعه سیاسی تا هنگامی که وضعیت معیشتی و دغدغه نان شب و روز مردم رفع نگردد، پایدار و مقاوم نخواهد بود. نباید فراموش کرد که استقلال سیاسی یک ملت از شاهراه استقلال اقتصادی آن عبور می کند و این مهم محقق نخواهد شد مگر در صورتی که با سیاست گذاری های اصولی و هدفمند، اقتصاد کشور و سطح معیشت و درآمد مردم بهبود یابد و مردم ما آن را در همه سطوح زندگی خویش حس نمایند، در غیر این صورت تا مادامی که مشکلات و چالش هایی همچون فقر، بیکاری، گرسنگی و ... گریبان گیر مردم باشد، آزادی بیان و تعدد رسانه ها و دیگر انکشاف های سیاسی مرهمی بر درد جانسوز مردم رنج دیده ما نخواهد شد.

پدیده های فقر و گرسنگی و خشونت و ناامنی رابطه ای دو طرفه و مستقیم با یکدیگر دارند. به گونه ای که با افزایش یکی، دیگری نیز به همان نسبت افزایش می یابد. این مسائل همانند زنجیرهای به هم پیوسته ای می باشند که تقویت هر کدام موجب تقویت دیگری خواهد شد. بدین جهت کاهش فقر و گرسنگی و یا مبارزه جدی و مستمر با آن، اقدامی مؤثر در جهت ایجاد امنیت و ثبات پایدار و قابل اعتماد در جامعه تلقی خواهد شد. وضعیت امنیتی تا اواسط سال ۲۰۱۹ در اکثر مناطق با تعداد مشابهی از آوارگان تا اواخر آگوست و برای دوره زمانی نمونه در سال ۲۰۱۸ همچنان مشکل ساز است. علاوه بر اختلال در الگوهای

کمک کننده در قسمت کاهش عدم مصونیت غذایی دارد. به باور کارشناسانی که این موضوع را مطرح نموده اند کمک هایی که در کشور صورت می گیرد، به مردم نیازمند نمی رسد زیرا در تطبیق این پروژه ها شفافیت وجود ندارد. این در حالی است که بنا به گفته برخی از مسئولین ذیربط هم اکنون ۸۱ نهاد بین المللی در کشور مشغول به فعالیت در عرصه بهبود تولیدات کشاورزی هستند اما راهکارهای پیشنهادی آنان در این سرزمین کاربرد ندارد. چنانچه این نهادها با شفافیت و دقت عمل فعالیت نمایند، تغییر بسیار جدی و محسوس در وضعیت تغذیه مردم به وجود خواهد آمد. مشکلات و چالش های اقتصادی و واقعیت های زندگی در جامعه به خصوص در عرصه تغذیه بیش از آن است که بتوان آن را برشمرد و البته این مشکلات و چالش ها منحصر به دوران کنونی هم نیست. فقر و گرسنگی واژه ای است که مردم ما آن را در قاموس زندگی خود در طول حیات خویش به خوبی درک کرده و معنا و مفهوم آن را لمس کرده اند. با اینکه فقر و گرسنگی یک پدیده جهانی است، اما می توان گفت که ماهیت فقر در جامعه ما با سایر نقاط جهان بسیار متفاوت است. علل و زمینه های فقر و گرسنگی در افغانستان ریشه در مسائل و فاکتورهای مختلف دارد. اما در بررسی آن علل و زمینه ها حداقل می توان بر سه مورد عمده آن تأکید بیشتری نمود. کمبود منابع و امکانات اقتصادی به تناسب جمعیت یکی از عوامل مهم شمرده می شود.

البته شاید بسیاری از کشورها با چنین مشکلی مواجه باشند اما تجربه ثابت نموده است که کمبود منابع و امکانات اقتصادی می تواند با اتخاذ تدابیر و سیاست های اقتصادی صحیح تا حدود زیادی خنثی گردد، همان طور که اغلب کشورهای جهان توانسته اند بر این مشکل غلبه یابند. ولی از این تدبیر در کشور ما تاکنون خبری نیست. وقوع جنگ ها و درگیری های طولانی مدت از عوامل دیگری است که باعث از بین رفتن زیر ساخت های اقتصادی و گسترش فقر و گرسنگی گردید. آنچه که این وضعیت را دوام بخشید، فقدان برنامه ریزی مدون از سوی مقامات ذیربط در عرصه توسعه اقتصاد و زراعت است. هم چنین در کنار عوامل انسانی، مشکل دیگری که سبب گسترش پدیده فقر و گرسنگی در کشور گردیده، وضعیت طبیعی به ویژه سرمای خشن و کوهستانی و رویدادهای خشن طبیعت در کشور است. البته تأثیر منفی به جای مانده از حوادث طبیعی نیز تا اندازه ای به عدم به کارگیری امکانات و توانایی های مدیریتی و اقتصادی برمی گردد اما در نهایت فقدان همه این مسائل و شرایط سبب گردیده است که حوادث و رویدادهای طبیعی در کشور ما بیشتر چهره خشن و ترس آور خود را نشان دهد. به همین جهت می توان گفت که اگر مجموع ناتوانایی های مدیریتی و عدم حمایت های لازم از قشر



کشت و صنعت‌ها، دامپروری، تولید مواد غذایی، خوراک دام و ... زمینه اشتغال را فراهم کنند، مشکلات دیگر اجتماعی نظیر امنیت، قاچاق و ... خود به خود حل شدنی است. بنابراین امنیت در کشوری که امنیت غذایی آن تأمین شود، به وجود می‌آید و راه رسیدن به استقلال سیاسی نیز در آن نهفته است. لذا دولت افغانستان برای توسعه اقتصادی خود باید ابتدا بحث صنعتی شدن را به بعد از توسعه کشاورزی موکول نمایند چرا که رشد صنعت زمانی حاصل می‌شود که ابتدا سیستم کشاورزی این کشور مکانیزه و مدرن شده و همین زمینه‌ای برای شکوفایی صنعت در این کشور است. اگر دولتمردان واقعا می‌خواهند به مردم و کشور خدمت نمایند، بایستی برنامه‌های خود را در یک سیستم پویا و فعال که قادر باشد به صورت چند جانبه به نیازها و ضرورت‌های جامعه پاسخ دهد را اجرایی کنند.

نتیجه‌گیری

در نهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که مبارزه با فقر و گرسنگی در کشور، اولاً یک نیاز مبرم، حیاتی و زیربنایی به شمار می‌رود و دوم اینکه نیازمند سیاستگذاری‌های هماهنگ و برنامه ریزی‌های دقیق با هدف سرمایه‌گذاری‌های کلان ملی در بخش‌های خصوصی و دولتی، به کار انداختن بخش‌های مولد و زیر بنایی، ایجاد اشتغال، توزیع عادلانه در آمد و کاهش فاصله طبقاتی، ایجاد و گسترش امنیت و توسعه فرآیند کشت جایگزین و از همه مهم‌تر اتکا به سرمایه‌های انسانی داخلی و استعداد های مردمی است.

منابع

- پناهی، محمد جواد (۱۳۸۵)، امنیت افغانستان در گرو امنیت غذایی، دام و کشت و صنعت.
- افغانستان ما، ۱۸ خرداد ۱۳۹۸، کد خبر: ۶۹۶۰۰۱۸.
- صبوری خسرو شاهی، حبیب (۱۳۹۰)، افغان‌ها و عدم مصونیت غذایی، روزنامه افغانستان ما، ۱۶ حوت ۱۳۹۰.

معیشت طبیعی از طریق جابجایی، تأثیر منفی درگیری نتایج امنیت غذایی نیز احساس می‌شود. کمک‌های غذایی انسان دوستانه در سرتاسر کشور همچنان به بیجاشدگان و خانواده‌های آسیب دیده از سیل داده می‌شود، همانطور که وضعیت امنیتی اجازه می‌دهد. علاوه بر مواد غذایی حاصل از برداشت خود، خانواده‌های فقیر در حال حاضر به درآمد حاصل از کار کشاورزی و غیر کشاورزی و همچنین حواله‌های اعضای خانواده در خارج از کشور یا مناطق دیگر در افغانستان متکی هستند. با این حال، این منابع در آمد، عمدتاً کمتر از متوسط است.

تقریباً در تمام مناطق کشور خانوارهایی وجود دارند که به دلیل آخرین ضرر و زیان دارایی‌های معیشت خود، به طور کامل بهبود نیافته‌اند. برخی از این خانوارها شروع به بازسازی معیشت خود می‌کنند اما با این حال، با وجود برداشت بالاتر از متوسط این خانوارها، گله‌های دام و دارایی اندکی از بین رفته است. بسیاری از این خانوارها در حال حاضر با مشکل مواجه هستند و بسیاری از خانوارهای بادغیس هنوز هم در تلاش‌اند تا کمترین نیازهای غذایی خود را برطرف کنند اما با مشکل روبرو هستند. سخنگوی وزارت اقتصاد افغانستان اعلام کرد که ۴۴ درصد مردم این کشور از فقر غذایی رنج می‌برند، پانزده میلیون نفر از مردم افغانستان توانایی تأمین غذای روزانه خود را ندارند و بیشتر این افراد در مناطق دوردست به ویژه روستاهای این کشور زندگی می‌کنند. ناامنی، فقر، خشکسالی، بیکاری، کاهش رشد اقتصادی، کاهش میزان سرمایه‌گذاری و بازگشت مهاجرین افغان از عوامل اصلی نبود مصونیت غذایی در افغانستان است. چندی پیش وزارت بهداشت و درمان افغانستان نیز اعلام کرد که دو میلیون زن و کودک در افغانستان سوء تغذیه دارند. براساس گزارش اداره آمار افغانستان، بیش از پنجاه درصد مردم این کشور در فقر کامل به سر می‌برند.

اگر دولت افغانستان و به خصوص بخش خصوصی آن بتوانند سرمایه‌گذاری‌ها را در این بخش متمرکز نمایند و با ایجاد

مقاله

سیری در کسب و کارهای اینترنتی افغانستان و چالش‌های آن

تهیه و تنظیم: عالیہ کاظمی

کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی دانشگاه یزد

Elya.turab@gmail.com



به عبارت دیگر، تجارت الکترونیک به یک مبادله اینترنتی خرید یا فروش کالا و خدمات بین شرکت‌ها، خانوارها، افراد، دولت و سایر سازمان‌های خصوصی یا عمومی از طریق اینترنت گفته می‌شود.

مزایای تجارت الکترونیک

تجارت الکترونیک دارای مزایای متعددی است که در این جا به مهم‌ترین آنها به طور مختصر اشاره می‌کنیم. این موارد عبارتند از: سهولت در یافتن کالا و خدمات، هزینه کمتر، صرفه جویی در وقت، ترافیک کمتر، یافتن کالا با قیمت و مشخصات دلخواه، دستیابی به حراج‌های ملی و بین‌المللی، مقایسه آسان، مواجهه با نظریات دیگران، بن‌های تخفیف، نگهداشتن مشتری، افزایش فروش، دسترسی به کالا در هر زمان و مکان، گستردگی حوزه تجارت و تراکنش‌های فوری.

معایب تجارت الکترونیک

مهم‌ترین معایبی که می‌توان به آن اشاره کرد این است: امنیت و حریم خصوصی، ترس از عدم کیفیت کالا و یا خدمات، هزینه‌های پنهان، تأخیر دریافت کالا، محدودیت‌های اینترنت و نبود تعامل شخصی.

فروشگاه‌های اینترنتی افغانستان

در ۵ یا ۶ سال اخیر آدرس‌های اینترنتی مختلفی برای فروش آنلاین کالا در افغانستان ایجاد شده که از محصولات آرایشی، کامپیوتر، ظروف و مبیل گرفته تا ماشین و خرید و فروش آپارتمان. برخی از وب سایت‌ها بر روی مارک‌های خارجی مانند رولیکس، آدیداس و زارا تمرکز کرده‌اند اما برخی دیگر به نیازهای ضروری و غیر ضروری روزانه شهروندان توجه دارند. اکثر این فروشگاه‌ها در شبکه‌های اجتماعی همچون فیسبوک و تلگرام ایجاد شده‌اند و در همانجا به فعالیت خود ادامه می‌دهند که از آن جمله می‌توان

افغانستان کشوری ترانزیتی- تجاری است که از زمان‌های قدیم، تجارت جز کسب‌های متعادل جامعه بومی آن محسوب می‌شده است. قبل از شروع جنگ‌ها، این کشور از جمله مهم‌ترین خطوط اتصال تجارت جهانی بوده و تجارت در آن رونق بسزایی داشته است. با ورود اینترنت و شکل‌گیری تجارت الکترونیک، تجارت جهانی در حال گذار از شکل سنتی به سمت مدرن آن می‌باشد لذا افغانستان نیز در این روند سهمی گرفته و پس از سال‌های جنگ بر آن شده تا تجارت را به شکل جدید آن رونق دهد. در این میان کابل به عنوان پایتخت نسبت به همه شهرها پیش‌تاز بوده و تعدادی از فروشگاه‌های اینترنتی که از عمر آن‌ها تقریباً ۷ سال می‌گذرد را در خود جای داده است. در سال‌های اخیر شماری از سایت‌های تجاری اینترنتی در افغانستان آغاز به کار کرده‌اند که خوشبختانه فعالیت این سایت‌ها روز به روز پر رنگ‌تر و رضایت بخش‌تر به نظر می‌رسد. در کنار دولت که تلاش می‌کند با فراهم سازی امکانات بیشتر اینترنتی، مردم را از مراجعه به ادارات دولتی بی‌نیاز کند، شرکت‌های تجاری نیز تلاش دارند با فراهم آوری سهولت‌های اینترنتی، کالاهای خود را به خانه افغان‌ها ببرند.

ابتدا به تعریف مختصری از تجارت الکترونیک و ویژگی‌های آن برای درک بهتر مطلب می‌پردازیم و بعد از آن قصد داریم در این نوشتار تعدادی از فروشگاه‌های اینترنتی افغانستان را با چالش‌های روبروی این تجارت معرفی کنیم. تجارت الکترونیک انقلاب صنعتی قرن بیست و یکم نامیده می‌شود که با پیدایش اینترنت به سرعت رو به پیشرفت و گسترش نهاده است. در تجارت الکترونیک، اطلاعات و خدمات به کمک شبکه‌های کامپیوتری خرید و فروش و یا تبادل می‌شود، خرید و فروش می‌تواند عمده یا خرده و کالای فیزیکی یا غیر فیزیکی باشد.

کالا سه اصل اولیه آن است. گستره‌ای به وسعت کالای دیجیتال، لوازم خانگی، زیبایی و سلامت، ورزش و سرگرمی، از برندهای متنوع، متعدد و سرشناس جهانی همچون اپل، سونی، سامسونگ، ال جی و اچ پی.

www.seekkala.com

چالش‌ها و موانع تجارت الکترونیک

تجارت الکترونیک شکل جدید و بروزی از تجارت سنتی است که در هر کشور به سهم خویش با موانع و چالش‌هایی مواجه است. مسائل و مشکلاتی که در افغانستان فراروی این کار قرار دارد و روند توسعه آن را کند می‌کند، عبارت‌اند از:

۱. موانع ایجاد زیرساخت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات در مناطق دور دست،
۲. میزان بی‌سوادی تأثیرات فوری استفاده از اینترنت را کاهش می‌دهد،
۳. فساد اداری، فشار بزرگی را در روند تجارت قانونمند وارد می‌نماید،
۴. میزان ناکافی نیروی کاری در زمینه فناوری اطلاعات و ارتباطات،
۵. نرخ بالای اینترنت و افزایش هزینه‌های زندگی،
۶. فقدان آگاهی اکثریت مردم از ماهیت تجارت الکترونیک،
۷. فقدان آگاهی از چگونگی ارائه خدمات در تجارت الکترونیک،
۸. عدم وجود پهنای باند جهت تسریع بخشیدن در تجارت الکترونیک،
۹. عدم رشد متناسب زیر ساخت‌های مالی و فرهنگی،
۱۰. عدم زمینه‌سازی دولت برای رشد تجارت الکترونیک،
۱۱. عدم وجود زیر ساخت‌های تکنولوژیک و فناوری مناسب،
۱۲. عدم وجود قوانین و مقررات مناسب،
۱۳. عدم وجود آدرس دقیق در سطح شهر، برای مکان یابی سریع،
۱۴. عدم وجود درگاه‌های پرداخت اینترنتی و آنلاین در افغانستان،
۱۵. عدم حمایت جدی سکتورهای خصوصی و دولتی برای کمک به رشد و توسعه تجارت‌های نوپای اینترنتی در افغانستان.

تمام این موارد دلایلی هستند که روند رشد تجارت الکترونیک در افغانستان را به کندی کشانده‌اند، به ویژه امنیت و بالا بودن نرخ اینترنت مانع جدی در راستای شکل‌گیری و دسترسی مردم به خدمات تجارت الکترونیک شمرده می‌شود.

به فروشگاه‌های لباس مدرن و سنتی، میل و فرنیچر، تلفن همراه، لوازم جانبی کامپیوتر و موبایل، لوازم آرایشی و بهداشتی، جواهر آلات و سنگ‌های قیمتی که به طور گسترده فعالیت می‌کنند، اشاره کرد. اما هستند فروشگاه‌هایی که به طور استاندارد به فعالیت پرداخته و مانند یک فروشگاه فیزیکی کامل، از همه امکانات برای دسترسی آنلاین مشتریان برخوردار بوده و در این راستا تلاش کرده‌اند. در ذیل برای نمونه به سه فروشگاه آنلاینی که دارای وب سایت، اپلیکیشن و صفحه‌های اجتماعی هستند اشاره می‌شود.

• سودا: یکی از بزرگترین فروشگاه‌های آنلاین مواد غذایی و محصولات بهداشتی بوده که در کابل فعالیت می‌کند. سودا سبک واسطه‌گری را از مدل‌های تجارت الکترونیکی پیشرو گرفته است. این فروشگاه اینترنتی دارای وب سایت و اپلیکیشن برای دسترسی راحت مشتریان است که می‌تواند به عنوان یکی از مزیت‌های رقابتی بارز آن در افغانستان محسوب شود.



SAWDA
New Generation of Mandawee
www.sawda.af

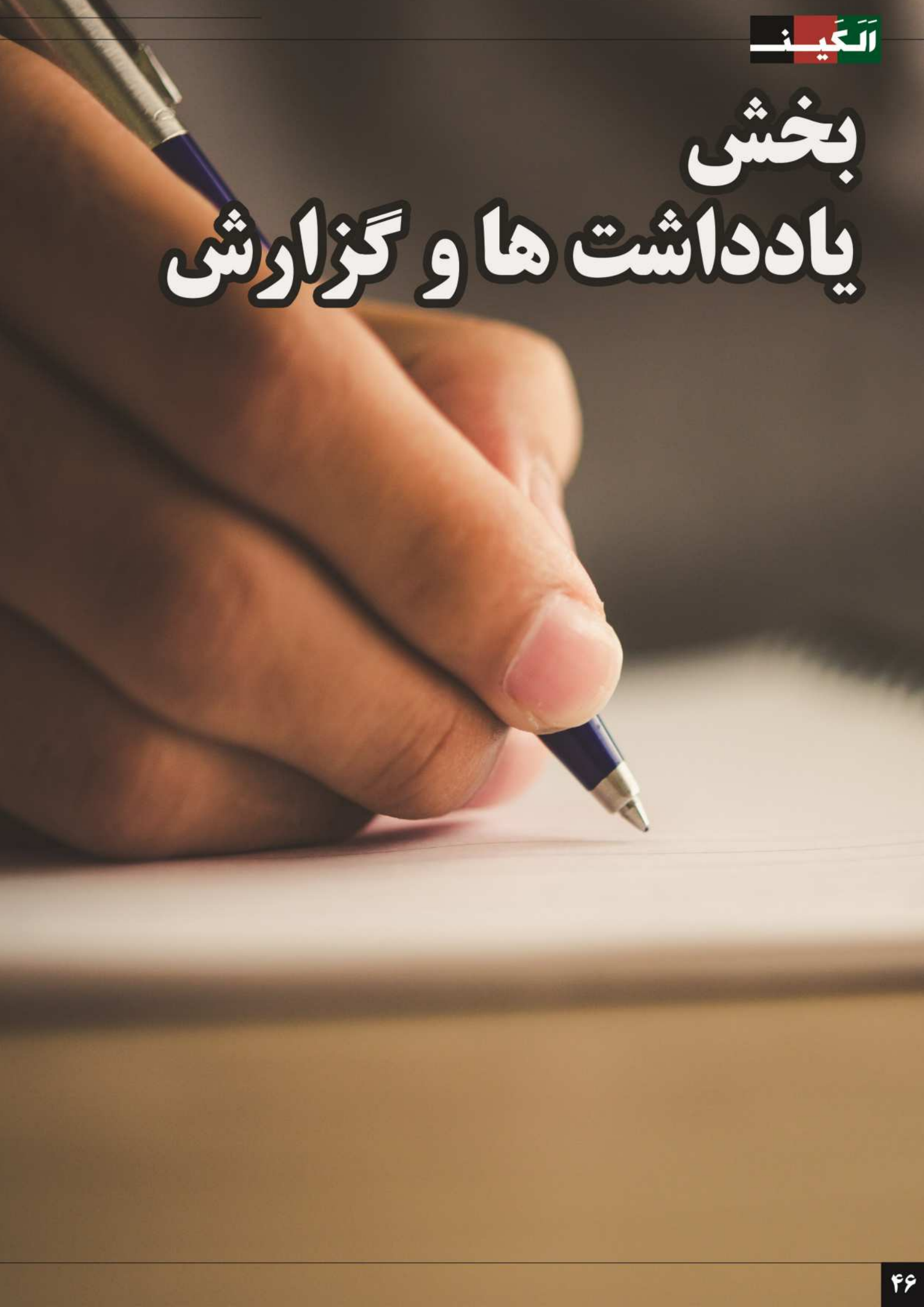
• فرخنده آنلاین شاپ: فروشگاه فرخنده آنلاین با توجه به پیشرفت و توسعه فرهنگ خرید اقلام مورد نیاز مصرف کنندگان در سطح جهان از طریق بازاریابی شبکه‌ای (Network Marketing)، طرح پیاده‌سازی این سیستم را در کشور عزیزمان افغانستان با نام شرکت خرید اینترنتی فرخنده، در سال ۱۳۹۵/۱۲/۲۹ رسماً آغاز کرده است.



www.farkhonda.af

• سی کالا: سی کالا بزرگ‌ترین فروشگاه اینترنتی کشور، با گستره‌ای از کالاهای متنوع برای تمام اقشار جامعه و هر رده‌ی سنی، برای کاربران خود «تجربه‌ی لذت‌بخش یک خرید اینترنتی» را تداعی می‌کند. ارسال سریع، ضمانت بهترین قیمت و تضمین اصل بودن

بخش یادداشت‌ها و گزارش



اکثریت خاموش دیروز اکثریت اثر گذار امروز

بنفشه نوابی

کارشناسی مهندسی صنایع دانشگاه Stendal & Fachhochschule Magdeburg آلمان
Banafsha.nawabi321@hotmail.com

در این میان زنانی که حتی سواد خواندن و نوشتن نداشته و ناتوان از تشخیص عالم انتخاباتی و درک شعارهای آن بودند نیز برای اولین بار در زندگی خود رأی داده و انتخاب کردن را تجربه می کردند. انتخاب آنان بر مبنای درک و شعور سیاسی نبوده بلکه صرف فرمانبرداری و کسب رضایت مردان خود بوده است و از انتخاب کاندیدای مورد نظرشان برای رقم زدن آینده خودشان که از حقوق مسلم آنان است غافل و بی خبر بوده اند. به همین دلیل آرای زنان بعد از انتخابات به نفع مردان رقم خورده و تغییر چندان در وضعیت زنان بوجود نیامد.

اما بعد از گذشت بیش از یک و نیم دهه و با کسب تجربه فراوان طی سال های گذشته، زنان دیگر برای مردان و به خاطر مردان رأی نداده بلکه برای خود، آینده فرزند و کشورشان رأی می دهند. خوشبختانه تحولات مهم سیاسی باعث شده است که امروزه زنان کم و بیش از حقوق خویش آگاه شوند و مفهوم رأی دادن و انتخاب کردن را درک کنند. در گذشته با توزیع دو متر چادر، دو پاکت چاکلت و یا یک وعده غذا سمت بخشیدن و جهت دادن به تصمیم و رأی زنان آسان بود اما در وضعیت فعلی کاندیداهای باید اهداف و برنامه مشخص داشته تا بتوانند تصمیم و آرای زنان را با خود داشته باشند.

زنان با حضور خود در صحنه های مبارزاتی و پیکارهای انتخاباتی، مذاکرات صلح، در اجتماعات مدنی و دادخواهی، در فعالیتهای اقتصادی، علمی، فرهنگی و سیاسی جایگاه خود را تثبیت نموده اند و دولتمردان، رهبران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به اهمیت، تأثیر و ثمر بخش بودن نقش و مشارکت زنان بیش از پیش پی برده اند. در شرایط کنونی که فضای کشور به فضای انتخاباتی مبدل گشته و پروسه برگزاری انتخابات دور چهارم ریاست جمهوری جریان داشت، مبارزات انتخاباتی شدیداً رقابتی شده و در این رقابت تصمیم ورآی هر زن افغانستانی اعم از شهرها، روستاها و قریه ها تأثیرگذار، تعیین کننده و سرنوشت ساز بوده است. زنان با استفاده از حق مسلم خود در انتخاب کاندیدای مورد نظرشان کاملاً آزاد و مستقل هستند و این دستاورد بزرگی برای آنان در کشور محسوب می شود.

«اکثریت خاموش دیروز که امروز اکثریت اثر گذار جامعه است.» این سخن را حامد کرزی رئیس جمهور اسبق افغانستان که سه دوره حکومتی یعنی دوره انتقالی و دو دور انتخابی را بر عهده داشت در یکی از سخنرانی هایش با شگفتی و خرسندی به مردم خطاب نمود. وی در انتخابات دور نخست با رأی زنان برنده شده بود.

انتخابات یکی از نشانه های دموکراتیک بر اساس اراده ی مردم است. بر اساس نگرش دموکراتیک تمام افراد یک جامعه بدون در نظر گرفتن جنسیت و جایگاه اجتماعی حق انتخاب و تصمیم گیری دارند. در هر اجتماع زنان نیمی از پیکر جامعه را تشکیل می دهند. این امر در جامعه مرد سالار افغانستان هم مستثنی نیست. بانوان افغان در کنار سامان دهی زندگی خانوادگی، نقش مؤثر و فعالی در جامعه داشته اند. ستاره حضور سبز زنان بعد از سقوط رژیم طالبان در جامعه سنتی افغانستان بیشتر درخشید. بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان حق مسلم هر شهروند است تا در انتخابات شرکت کند. انتخابات فرصت خوبی برای زنان بود تا بتوانند آرمان ها و خواسته های حقوقی و سیاسی خویش را بیان کنند و حمایت شان را از طریق رأی و سهم گیری فعال و با تشخیص ضروریات و نیازهایشان، به جهت و موضع سیاست هایی معطوف و تمرکز دهند که منتج به تغییر وضعیت و بهبود شرایط زنان گردد. یک دهه است نظام سیاسی کشور بر معیار اصول و ارزش های دموکراتیک آماده گردیده و چندین دور انتخابات برای گزینش نمایندگان مردم در پارلمان و ریاست جمهوری برگزار شده است. در تمامی آنها زنان به گونه ی چشمگیری شرکت نموده اند و برگه های رأی دهی شان را استفاده نموده اند.

بحران کرونا و تأثیر آن در روابط بین الملل از منظر لیبرالیسم

جمال حدید

ارشد مطالعات منطقه‌ای خاور میانه دانشگاه شیراز

jama.hadid2018@gmail.com



عده‌ای دیگر معتقد هستند که لیبرالیسم در اروپا به چالش کشیده شده است و هر کدام از کشورهای اروپایی سیاست‌های خودشان را در مقابله با این بحران انجام می‌دهند و اتحاد خود را از دست داده‌اند و هر کشوری به فکر منافع خودش است. ایتالیا که بسیار از رفتار هم‌پیمانان خود دلگیر است، روزهای دشواری را سپری کرده و پرچم خود را جایگزین پرچم اتحادیه نموده است. آن‌ها رو در روی هم ایستادند و حتی در تصویب بودجه جمعی برای مقابله با کرونا ناکام ماندند زیرا برخی از کشورهای اروپایی که در آن‌ها آمار مبتلایان کرونا کمتر بود حاضر نبودند هزینه شیوع تصاعدی کرونا در کشورهایی مانند ایتالیا، اسپانیا و فرانسه را بدهند. فقط به توافق نسبی رسیدند که مرزهای مشترکشان را ببندند. تا جایی این نظر را می‌توان پذیرفت و همان‌طور که گفته شد وقتی کشورها ناگهان دچار بحرانی می‌شوند زمان می‌برد که بتوانند به یکدیگر یاری برسانند و سعی می‌کنند در کمترین فرصت به یاری هم بشتابند. یکی دیگر از نظریه‌های لیبرالیسم ایفای نقش سازمان‌های بین‌المللی است. در بحران کرونا سازمان ملل و نهادهای زیرمجموعه آن تا حدودی نقش خود را در عرصه‌های مختلف ایفا کردند و نمونه‌هایی از آن را می‌توان حمایت و کمک سازمان بین‌المللی پول به کشورهای درگیر این بیماری ذکر کرد. نهاد دیگری که می‌توان از نقش آن نام برد، سازمان بهداشت جهانی است هر چند که انتقادهایی از نوع عملکرد این سازمان از سوی کشورهای لیبرالیسم درباره کم کاری جهت نحوه اطلاع‌رسانی درست از کرونا وارد بوده ولی در کل نقش سازمان بهداشت جهانی به عنوان یک نهاد بین‌المللی غیرقابل انکار است.

اگر بخواهیم بحران کرونا را از منظر لیبرالیسم تحلیل کنیم می‌توان گفت احتمالاً در دوران پساکرونا ما شاهد افول لیبرالیسم در سطح کلان نخواهیم بود علت آن نیز این است که اکثر کشورهای درگیر این بیماری بعد از مدت کوتاهی به کشورهایی که بحران در آنها افزایش می‌یابد، کمک می‌کنند. وهله بعد از این بیماری نشان داد که کشورها نمی‌توانند در موقع بحران به تنهایی از عهده مشکلات بر بیایند. اگر ما شاهد کمک‌های پزشکی کشورها به یکدیگر نبودیم اما همان‌طور که گفته شد احتمالاً در سطح خرد یا در سطح داخلی ما شاهد نقش فعال دولت‌ها خواهیم بود که خواهان مداخله بیشتر هستند و در آخر می‌توان گفت بحران کرونا کمک شایانی به نظریه‌پردازان و طرفداران مکتب لیبرالیسم خواهد کرد تا نقاط قوت خود را تقویت و نقاط ضعفشان را برطرف کنند.

انتشار خبرهای مبنی بر بروز یک بیماری ناشناخته در چین باعث وحشت در سراسر جهان شد. بیماری که به سرعت در کشورهای دیگر سرایت پیدا کرد و باعث خلق بحران‌های عظیم در بخش‌های مختلف جامعه شد. دیری نگذشت که آثار بحران در بخش‌های اقتصادی، درمانی، سیاسی و فرهنگی نمایان گردید. کمبود وسایل بهداشتی، از دست دادن شغل و بیکاری میلیون‌ها نفر در سراسر جهان از پیامدهای کوتاه‌مدت شیوع این بیماری است. از پیامدهای دیگر این بیماری تحولات سیاسی است که دستخوش دگرگونی‌ها شد. هر چند به باور تعدادی از کارشناسان، در دوران پساکرونا تغییرات عمده‌ای در سطح روابط بین‌الملل به وجود خواهد آمد و نظم موجود که بر اساس لیبرالیسم است، تغییر خواهد کرد.

یکی از آموزه‌های لیبرالیسم همیاری و همکاری بین دولت‌ها در سطح روابط بین‌الملل است. برخلاف عده‌ای که عقیده دارند جهانی‌شدن و نظم لیبرالی تضعیف شده است باید گفت نمی‌توان این امر را در مدت کوتاهی قضاوت کرد و باید در سطح خرد و کلان به نظریه لیبرالیسم توجه نمود. در سطح خرد یکی از مشخصه‌های نظام لیبرالی که از مهم‌ترین ویژگی‌های آن می‌توان برشمرد نقش حداقلی دولت است امری که پس از وقوع این بیماری نقش دولت را دوباره احیا کرد، هر چند که نقش دولت کم‌رنگ شده بود. ما شاهد این هستیم که اگر بحرانی در داخل یک کشور به وجود آید دولت بنا به وظیفه خود نقش فعالی ایفا خواهد کرد. این وظیفه ذاتی دولت است و آن را نمی‌توان به ضعف شدن لیبرالیسم ارتباط داد. در سطح کلان نیز که به روابط بی‌دولت‌ها اشاره دارد نوعی نزدیکی بین دولت‌ها مشاهده می‌شود. در ابتدای ایجاد بحران کشورها سعی در مهار این بیماری در کشور خود داشتند و اگر از منظر واقع‌گرایی بنگریم شاهد خودیاری هستیم. این امری طبیعی محسوب می‌شود زیرا زمانی که دولتی ناگهان دچار یک بحران گردد و آمادگی آن را نداشته باشد، سعی می‌کند برای جلوگیری از بحران در سطح ملی توان خود را معطوف در داخل کند حال اینکه ما شاهد کمک‌های اقتصادی و پزشکی کشورهای مختلف نسبت به یکدیگر هستیم این همان همیاری و همکاری در سطح بین‌الملل است.

تیرنگ پاکستان و طالبان در صلح افغانستان

هانیه ملک

روزنامه نگار در کابل

malikhaanya@gmail.com

پاسخ باجوا به غنی این بود که افغانستان باید به حل بحران و مشکلات داخلی خود پردازد، باجوا همچنان تأکید به متعهد بودن کشورش در آوردن صلح به افغانستان کرد. اما حکومت واکنش خاصی نشان نداد و قضیه به طور کامل بسته شد. واکنش رئیس جمهور غنی در مورد جنگ غزنی چند جمله جالب بود و اینکه او دلیل اصلی حمله بر غزنی را نامگذاری موشک‌های پاکستانی به نام غزنوی خواند. پاکستان بیشتر موشک‌های خود را به نام شهرها و شخصیت‌های افغانستان نامگذاری کرده که بارها اعتراض دولت افغانستان را در پی داشته است.

موشک پرانی‌های نظامیان پاکستانی در آن سوی خط دیورند یکی دیگر از پیشرفت‌های آنها بر جنگ در افغانستان بوده است، موشک پرانی‌هایی که سبب بی‌خانمان شدن ده‌ها خانواده در کنر شد. با این همه حکومت افغانستان در این مورد هم مهر سکوت بر لب زد و دست پاکستان را به خاک افغانستان درازتر کرد تا آنکه منجر به یکی دیگر از اقدامات تند پاکستانی‌ها که ساختن پاسگاه‌های نظامی در خاک افغانستان بود، شد. نظامیان پاکستانی در کنر چندین پاسگاه نظامی ساخته‌اند در حالی که در هیچ کشوری این قانون وجود ندارد که کشور همسایه در قلمرو کشوری دیگر تجاوز کند و بدون خواست آن کشور، پاسگاه نظامی بسازد. میان افغانستان و پاکستان هیچ پیمان همکاری نظامی وجود نداشت که ساخت و سازهای نظامی پاکستانی را مجاز دانسته و مشروعیت بخشد. حکومت افغانستان نیز در این مسئله مقصر است. جنگ هجده ساله هراس افکنان در افغانستان بدون دست داشتن شخصی از داخل حکومت ممکن نیست که پیشرفت کند و لازم است تا حکومت در ابتدا ستون‌های پنجم و ششم را از میان خود بیرون کند، ستون‌هایی که عاملان اصلی جنگ در کشور هستند. موضوع ستون پنجم بارها از سوی نهادهای سازمان‌های مختلف مورد بحث قرار گرفت اما حکومت به این معضل چندان توجهی نکرد. یکی از کسانی که بیشتر از همه به این موضوع پرداخته بود، ام‌الله صالح رئیس پیشین امنیت ملی و معاون کنونی دکتر غنی است.

بعد از رسیدن دونالد ترامپ به کرسی ریاست جمهوری، حکومت

حکومت تلاش می‌کند تا جنگی را که بیش از یک و نیم دهه است دامن افغانستان را گرفته، خاتمه بخشد. بسیاری بر این باورند که جنگ افغانستان زمانی خاتمه می‌یابد که پاکستانی‌ها بخواهند. پاکستان کشوری است که از هر راهی استفاده می‌کند تا جنگجویان مخالف مسلح و گروه‌های گوناگون شورشی را بر ضد حکومت و مردم افغانستان آماده کند. پاکستانی‌ها برای از بین بردن منافع شخصی‌شان هیچ‌گاه خواستار پایان جنگ در افغانستان نخواهند بود. در این سو، دولت مرکزی افغانستان تاکنون تعریف مشخصی از دوست و دشمن خود ندارد و آن هم دشمنی که همواره در پی تخریب افغانستان بوده است. پاکستانی‌ها همواره بعد از انجام بزرگترین اشتباهات‌شان در خاک افغانستان، با بزرگان حکومت این کشور در تماس شده و از بی‌خبری از اصل ماجرا و دست نداشتن‌شان در مورد انجام یافته، سخن می‌گویند و بعد از کمی شیرین زبانی و اخلاص در سخن، سران حکومت و مسئولین امنیتی را فریب داده و قضیه را به گونه‌ای به نفع خود تمام می‌کنند.

پاکستانی‌ها همواره از دست نداشتن در جنگ افغانستان سخن گفته‌اند، اما در نبردهای غزنی اجساد ده‌ها سرباز پاکستانی در میان اجساد شورشیان طالب پیدا شده بود. حکومت افغانستان مثل همیشه به چگونگی این مسئله نپرداخته و اجساد سربازان پاکستانی را به کشورشان انتقال داده است و حکومت پاکستان با افتخار نماز میت سربازانش را خوانده است. در موردی دیگر خبرهایی به بیرون درز کرد که نشان می‌داد جنگ افغانستان از آن سوی خط دیورند رهبری می‌شود. در پی این موضوع افراسیاب ختک، یکی از سیاستمداران پاکستانی توثیتی زده بود که حکومت پاکستان باید درباره گزارش‌هایی که به انتقال جنازه‌های جنگجویان پاکستانی از غزنی به پاکستان پرداخته است و یا جنگجویان پاکستانی که در این جنگ بازداشت شده‌اند، توضیح دهد. رئیس جمهور غنی در سفری به غزنی، از جنرال باجوا رئیس ستاد ارتش پاکستان خواست تا در مورد حضور جنگجویان پاکستانی در جنگ غزنی و اینکه چرا زخمی‌های شورشیان جنگ غزنی در شفاخانه‌های پاکستان مداوا می‌شوند، توضیح بدهد. اما



ایالات متحده در پانزده سال اخیر بیش از ۳۳ میلیارد دلار به پاکستان کمک کرده و در ازای آن چیزی به جز از دروغ و فریب عایدش نشده است. آقای ترامپ در توثیقتش پاکستان را به تأمین پناهگاه‌های امن برای شبه نظامیان و تروریست‌هایی متهم کرد که آمریکا در افغانستان با آنها در نبرد است. این حرکت آمریکا واکنش‌های زیادی را از سوی پاکستان در پی داشت و پاکستان یکبار دیگر دست داشتن‌اش را در جنگ افغانستان رد کرد. شبه نظامیان طالب در نقطه صفر از سوی نظامیان پاکستانی تأمین مالی و مهماتی می‌شوند و این کار پاکستان سبب شده تا جنگ‌ها در نقاط مرزی بین دو کشور افزایش یابد. با وجود شواهد زیاد از دخیل بودن پاکستان در جنگ افغانستان دیپلمات‌ها و نمایندگان افغانستان در سازمان ملل تاکنون موفق به این نشده‌اند که توجه جهانیان را به دخیل بودن پاکستان در جنگ افغانستان جلب کنند. پس از تلاش‌های مکرر افغانستان برای رسیدن به صلح و برگزاری نه دوره مذاکره در قطر با کشورهای مختلف دیگر، هنوز افغانستان موفق به رسیدن به صلح نشده است. یکی از پیش شرط‌های طالبان در این مذاکرات خروج نیروهای آمریکایی از این کشور است و آمریکا نیز این پیش شرط طالبان را تا جایی پذیرفته و از آمادگی خارج شدن نیروهایش از افغانستان خبر داده است. پاکستان با مداخلاتش تاکنون به موفقیت‌های زیادی دست یافته و حکومت افغانستان نیز نتوانسته خود را از جنگ این جنگ بیرون بیاورد.

افغانستان در انتظار اعلام استراتژی جدید این کشور در قبال افغانستان بود. استراتژی اعلام شده دونالد ترامپ در مورد افغانستان بگو مگوهای بسیاری را در پی داشت و بعد از اعلام این استراتژی، امیدها به آمدن صلح به افغانستان بیشتر شد اما این استراتژی تاکنون کمکی به صلح در افغانستان نکرده و در ضمن افغانستان نیز نتوانسته در کنار استراتژی اعلام شده آمریکا، استراتژی مشخصی از خود اعلام کند و این موضوع نیز سبب شد تا استراتژی غرب در افغانستان با ناکامی روبرو شود. گزارشی از یک نهاد ناظر بر دولت آمریکا نشان داد که در روند اجرایی شدن استراتژی آمریکا برای افغانستان و کشورهای آسیای جنوبی پیشرفت اندکی به میان آمده است. در این گزارش که وضعیت امنیتی افغانستان در سه ماه نخست سال جاری میلادی بررسی شده، آمده است که نیروهای امنیتی افغان موفقیت‌های چشمگیری نداشته‌اند و شورشیان مخالف دولت قادر به سازماندهی حملات مرگبار هستند. مبهم است که در آینده، این استراتژی برای آوردن صلح در افغانستان کارساز خواهد بود یا خیر.

وارد کردن فشارهای مالی از سوی آمریکا و متحدانش بر پاکستان یکی از مهمترین اقدامات ایالات متحده بود. بیشتر پول‌های کمک شده از سوی غرب به پاکستان، صرف تعلیم و پرداخت هزینه به گروه‌های هراس افکن می‌شود. اخیراً آمریکا کمک‌های میلیون دلاری‌اش را به پاکستان قطع کرده و ترامپ در اولین روز سال جاری میلادی در یک پیام توییتری نوشته بود که



گزارش تصویری از غرفه دانشجویان افغانستانی دانشگاه شیراز در دومین نمایشگاه صنایع دستی و تولیدات دانشجویی دانشگاه شیراز، چرتکه ۲ اسفندماه ۱۳۹۸





گروه دانشجویان افغانستانی دانشگاه شیراز برگزار می کند

بررسی وضعیت مهاجران استان فارس با حضور کارشناسانی از

اداره کل اموراتباع و مهاجرین خارجی استانداری فارس



کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان شیراز



ورود برای
دانشجویان آزاد است

زمان : چهارشنبه ۲۲ - آبان ماه - ۱۳۹۸ - ساعت - ۹ الی ۱۰:۳۰
مکان: سالن آمفی تئاتر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز



نماینده اسکار سال ۲۰۱۷
کشور افغانستان

رفتن

فیلم از : نوید محمودی
تهیه کننده : جمشید محمودی



معاونت فرهنگی دانشجویی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز
با همکاری گروه دانشجویان افغانستانی برگزار می کند

اکران فیلم سینمایی رفتن

چهارشنبه ۲۷ آذر ۱۳۹۸



۱۰ الی ۱۱:۳۰



سالن آمفی تئاتر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز



کسب رتبه اول در نشریات فارسی دانشجویان غیر ایرانی در
یازدهمین جشنواره سراسری نشریات دانشجویی تیر ۱۱ توسط نشریه الکین، شهریورماه ۱۳۹۸



دوفصلنامه مستقل سیاسی فرهنگی اجتماعی اقتصادی
دانشجویان افغانستانی دانشگاه شیراز
سال چهارم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۹